امام حسین و عاشورا از دیدگاه اهل سنت

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا وسیما

بسم الله الرحمن الرحیم

امام حسین علیه السلام و عاشورا از دیدگاه اهل سنت

نویسنده:

مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما گروه معارف

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

امام حسین علیه السلام و عاشورا از دیدگاه اهل سنت

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : امام حسین علیه السلام علیه السلام و عاشورا از دیدگاه اهل سنت [جزوه]/ گروه معارف

وضعیت نشر : [تهران]: مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما، ۱۳۷۸.

مشخصات ظاهری : ۹۶ص.

شماره کتابشناسی ملی : ۲۶۱۴۶۳۶

حسین علیه السلام بابی از بهشت

رس_ول گ_رامی اسلام (صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: به وسیله من آگاه شدید، با علی راه یافتید وهدایت شدید، نیکی ها به واسطه حسن به شما عطا شد، ولی سعادت وشقاوت شما با حسین علیه السلام است آگاه باشید که حسین علیه السلام یکی از درهای بهشت است، هر کس با او دشمنی کن_د، خدابوی بهشت را بر او حرام می کند (۱) .

دیباچه

ی_ك_ی از جمله آرمانها و وظایف برنامه های برون مرزی، توجیه و تبیین صحیح ابهامات و شبهاتی است که به علل گوناگون، همچون عدم آشنایی با موازین دین مبین اسلام و دسترسی نداشتن به م_ن_اب_ع و م_راج_ع م_طمئن و یا به تزویر ونیرنگ دشمنان کژاندیش اسلام، بر دل جان مخاطبان آنسوی مرزها سایه افکنده است.

زدودن زن_گ_ار ب_ی خ_ب_ری، از آیینه دل اسلام جویان و انعکاس نورتابان شریعت محمدی و تشیع ع_ل_وی، م_ستلزم آن است که در گام نخست با عنایت به کثرت مخاطبان اهل سنت، اندیشه ها و دیدگاههای ایشان در ارتباط با اعتقادات شیعه را طرحی جامع بریزیم و پیوند برادری را محکم تر نماییم.

در این راستا بر آن شدیم تا به تدوین مجموعه هایی مناسب دست یازیم و در دسترس برنامه سازان محترم قرار دهیم.

۱- ۱. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۴۵.

بدیهی است مطرح نمودن این گونه مباحث، جدا از فواید برون مرزی، برای مخاطبان داخلی، اعم از شیعه و سنی نیزجذاب و سودمند خواهد بود.

م_ج_م_وعه حاضر با عنوان «امام حسین علیه السلام علیه السلام و عاشورا از دیدگاه اهل سنت» گامی است در این راه، امید آنکه مقبول درگاه احدیت واقع شود.

در پ_ای_ان از زح_م_ات حجه الاسلام محمدرضا جباران که این مجموعه با تلاش و کوشش ایشان، تدوین گردید تشکرمی کنیم.

نیز بجاست از راهنمایی ها و رهنمودهای استاد راهنمای مجموعه جناب حجه الاسلام و المسلمین محامی تشکر و قدردانی نماییم.

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما.

گروه معارف.

پیشگفتار

الگو سازی روشی است که مکاتب الهی در کنار مجموعه احکام متعالی و نظامهای قانونی پیشرفته ب_ه آن ت_وج_ه داش_ت_ه ان_د در این مکاتب، انسان کامل تنها یک نظریه نیست، بلکه تحققی عینی و ن_م_ون_ه ه_ای_ی واقعی دارد که نوع بشر می تواند با پیروی از آنها خود را به کمال مقصود، نزدیک و نزدیک تر سازد.

ام_ام_ان م_ع_ص_وم ب_رجسته ترین الگوهایی هستند که اسلام به عنوان تحقق کامل احکام خود به مردم معرفی کرده است در تعریفی کوتاه می توان گفت آن بزرگواران، قرآن های مجسمی بودند که در میان مردم زیستند و صراط مستقیم را به انسان نمودند.

در ای_ن م_یان حضرت ابا عبداللّه الحسین علیه السلام علیه السلام به لحاظ موقعیت ویژه و وظیفه خاصی که شرایط ویژه زمانی برای آن حضرت مقرر می داشت از نوع ویژگی برخوردار است.

ام_ام ح_س_ی_ن علیه السلام ن_ه ت_ن_ها الگوی انسان های وارسته و نمونه کامل یک انسان الهی است، بلکه س_م_ب_ل مقاومت نسل های ستمدیده در مقابل موج بیداد ستمگران و نماد ایثار و فداکاری در راه احیای حق واعلای کلمه اللّه است، چنان که امروز نام و نشانه مقاومت و یاد او رمز ایستادگی است.

ص: ۲

واق_ع_ه عاشورا، هر چند از آن جهت که به دشمنان آن حضرت مربوط می شود بزرگترین جنایت ون_ه_ای_ت رذال_ت و حضیض روح انسانی است، ولی از آن جهت که به آن حضرت و یارانش مربوط می شود،اوج فضیلت و بزرگواری و نمایش عالی ترین فضایل انسانی است.

ک_س_ان_ی ک_ه ب_ه دن_ب_ال ت_رب_ی_ت روح و پ_رورش ف_ضای_ل انسانی هستند، بدون شک می توانند بهترین معیارهای انسانیت را در روش و منش آن حضرت بدست آورند.

در ای_ن ن_وش_ت_ار ب_ر آنیم تا با گذری کوتاه بر زندگی آن بزرگ انسان الهی، و نظری به زوایای زندگی آن حضرت، به ویژه در جریان نهضت آسمانیش خود و خوانندگان را پرتوی فراهم آوریم که روشنایی بخش راه طولانی مقصد باشد که:.

ان الحسین علیه السلام مصباح الهدی و سفینه النجاه.

نکات قابل توجه در این مقاله به این قرار است:.

ن_ظ_ر ب_ه اینکه این مقاله به منظور استفاده در برنامه های رادیویی تهیه شده است، مطالب آن به ص_ورت قسمت های کوتاه و مجزا با عناوین و سرفصل های مستقل ارائه گردیده است و از آنجا که ب_رای ش_ن_ون_دگان مقیم خارج کشور استفاده خواهد شد، تمام مطالب از کتب معتبر اهل سنت اس_ت_خ_راج شده و محل نقل هر واقعه در کتاب های مورد استناد، با ذکر جلد و صفحه تعیین و در پایان جزوه نیز مشخصات هر کتاب،از قبیل ناشر و تاریخ نشر بیان شده است.

کتبی که در این نوشتار و مورد استفاده قرار گرفته، همگی از کتب معتبر و از نویسندگان مورد اع_ت_م_اداه_ل سنت می باشند، بعضی از این نویسندگان در تعصب به پایه ای رسیده اند که تا حد امکان از نقل فضایل اهل بیت (ص) خودداری می کنند و آنچه را نیز به ناچار نقل می کنند با تحلیل و توضیح به غیروجه صحیح معنی می کنند.

ع_ل_ی رغ_م اینکه این نویسندگان به لحاظ اعتقادات خاص تلاش کرده اند تا آنجا که ممکن است واق_ع_ه عاشورا و نهضت کربلا- را معمولی و فاجعه قتل حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام علیه السلام را کمرنگ ج_ل_وه ده_ن_د وب_ر خلاف روش خود در نقل وقایع تاریخی، این قسمت از تاریخ را به اختصار نقل کرده اند، ولی نتوانسته اند موجی را که از تذکر این واقعه ایجاد می شود کنترل کنند.

م_ا تلاش کرده ایم تا آنجا که ممکن است متن تاریخ را بدون هیچ کاستی و عاری از هر افزوده نقل ک_ن_ی_م و در ح_د ام_ک_ان از اظ_ه_ار ن_ظ_ر خودداری کرده، برداشت و نظریه پردازی را به عهده خوانندگان و شنوندگان بگذاریم.

در پاره ای از موارد که گریزی از اظهار نظر نیافتیم، تحلیل ها و نظرهای شخصی را از متن تاریخ جداکرده ایم تا موجب اشتباه نشود و احیانا به کتاب های مورد استناد نسبت داده نشوند.

ام_ی_د که آنچه در ادامه می آید، مقبول طبع اهل نظر قرار گیرد و گامی باشد هرچند کوتاه، در راه بازخوانی این حادثه عظیم تاریخ اسلام.

م___را از جوه___ر غ_م آف_ری_دند.

ت___و را از اب___ر، ن_م ن_م آفری_دن_د.

برای گریه درسوگ حسین علیه السلام است.

اگ___ر م____اه مح____رم آف_ری_دن_د.

گروه معارف.

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما.

شخصیت و فضایل امام حسین علیه السلام علیه السلام

مولد و میلاد

ح_س_ی_ن بن علی (علیه السلام) در مدینه منوره در سال چهارم هجری در روز سه شنبه، سوم ماه شعبان یاپنجشنبه پنجم همان ماه متولد شد بعضی از مورخان تولد آن حضرت را روز آخر ربیع الاول سال س_وم ه_جری دانسته و بعضی دیگر گفته اند در پنجم جمادی الاول سال سوم یا چهارم هجرت به دنیا آمده است بنابراین درباره تولد آن حضرت چند قول وجود دارد، ولی قول مشهور این است که ایشان در روزسوم شعبان سال چهارم هجرت به دنیا آمده است.

ص: ۴

هـ_ن_گ_ام_ی که آن حضرت متولد شد او را نزد جد بزرگوارش رسول خدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) آوردند آن حضرت بادیدن او سخت مسرور شد و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت و روز هفتم ت_ولدش گوسفندی برای او عقیقه کرد و به مادرش فرمود: «سرش را بتراشید و به وزن موهایش نقره صدقه دهید».

آن ح_ض_رت شش سال و چند ماه با جد بزرگوارش رسول خدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) و پس از آن بیست و نه سال وی_ازده م_اه ب_ا پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام و پس از آن حدود ده سال با برادرش امام حسن علیه السلام و ح_دود ده س_ال پ_س از ش_ه_ادت امام حسن علیه السلام زندگی کرد مدتی که آن حضرت پس از امام حسن علیه السلام زندگی کرده است، مدت امامت او محسوب می شود.

ک_ن_ی_ه ام_ام حسین علیه السلام علیه السلام «ابوعبداللّه» بود لقب های فراوانی به آن حضرت داده اند و از جمله پس ازش_ه_ادت، ایشان را «سیدالشهدا» خواندند چنان که می دانیم تا پیش از آن، لقب سیدالشهدا بر ح_مزه،عموی پیامبر اطلاق می شد و پس از شهادت سبط گرامی رسول اللّه، آن حضرت را به این لقب خواندند.

نامگذاری توسط پیامبر

در روای_ات آم_ده اس_ت ک_ه ن_امگذاری آن حضرت و برادر بزرگوارش به حسین علیه السلام و حسن، توسط ش_خ_ص پ_یامبر اکرم صورت گرفته است و تصریح شده است که این نامگذاری به دستور خداوند متعال بوده است.

از ع_لی بن ابیطالب نقل کرده اند که فرمود: آن گاه که حسن به دنیا آمد نام عمویم «حمزه» را ب_ر او نهادم و آن گاه که حسین علیه السلام متولد گشت نام عموی دیگرم «جعفر» را بر او گذاشتم روزی رسول خدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) مرافراخواند و فرمود: من مامور شده ام که نام آن دو را تغییر دهم، از این پس آنان را حسن وحسین علیه السلام بخوانید (۱) .

۱- ۳. ت_اریخ دمشق، ص ۳۱ و ۳۲، به همین مضمون روایاتی در المعجم الکبیر طبرانی و طبقات ابن سعد، ذیل سرگذشت امام حسین علیه السلام علیه السلام آمده است.

در روای_ات دی_گ_ر آم_ده اس_ت ک_ه پ_ی_ام_بر اکرم (صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: حسن و حسین علیه السلام را به نام فرزندان ه_ارون ن_ام_یدم، او فرزندانش را «شبر» و «شبیر» نامید و من فرزندانم را به همان نام (به لفظ عربی) حسن وحسین علیه السلام نامیدم (۱) .

خبر از شهادت در هنگام تولد

اس_م_ا ب_ن_ت ع_م_یس می گوید: وقتی امام حسین علیه السلام علیه السلام متولد شد، رسول خدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) آمد فرمود: اسما!پسرم را بیاور من کودک را در پارچه سفیدی پیچیدم و به حضرت دادم.

ح_ض_رت در گ_وش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت، بعد در حالی که او را در دامن خودگذاشته بود، گریست.

گفتم: پدر و مادرم فدایت چرا گریه می کنی؟.

فرمود: برای این پسرم.

گفتم: او در همین ساعت متولد شده و تو برایش گریه می کنی؟.

فرمود: آری ای اسما! گروه سرکشی او را می کشند، خدا شفاعتم را نصیبشان نکند.

بعد فرمود: این خبر را به فاطمه نرسان که تازه فرزندش به دنیا آمده (۲) .

روزی ام ال_ف_ض_ل ه_م_س_ر ع_ب_اس ع_م_وی پ_ی_ام_ب_ر، خ_دمت آن حض_رت رس_ید و عرض کرد: «ی_ارسول اللّه (صلّی الله علیه و آله و سلّم) من امشب خواب بدی دیدم، دیدم گویا قطعه ای از بدن مبارک شما جدا شده در دامن من افتاد.

۱- ۳. ت_اریخ دمشق، ص ۳۱ و ۳۲، به همین مضمون روایاتی در المعجم الکبیر طبرانی و طبقات ابن سعد، ذیل سرگذشت امام حسین علیه السلام علیه السلام آمده است.

۲- ۴. فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۰۴ و ینابیع الموده، ص ۳۱۸، باب ۶۰.

فــرمــود: خــیــر اســت، فـاطمه پسری می آورد که تو او را پرورش خواهی داد خدمت پیامبر رسیدم وکــودک را در دامــنــش نــهــادم و چند لحظه از آن حضرت چشم برداشتم، وقتی دوباره نگاهش کردم، دیدم اشک از چشمانش سرازیر است.

گفتم: پدر و مادرم فدایت یا رسول اللّه چرا گریه می کنی؟.

فرمود: هم اکنون جبرئیل آمد و به من خبر داد که امت من این پسرم را می کشند» (۱) .

هــنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام به طرف صفین می رفت در راه از کربلا گذشت در آن جا توقفی کــرد وچــنــان گــریست که زمین را از اشک خیس کرد آنگاه فرمود: «روزی خدمت رسول خدا رســیــدم دیــدم حــضــرت گــریه می کند، گفتم: پدر و ماردم فدایت یا رسول اللّه (صلّی الله علیه و آله و سلّم) چرا گریه می کنی؟.

فــرمــود: هــم اکــنــون جبرئیل این جا بود، او به من خبر داد که پسرم حسین علیه السلام در کنار شط فرات در زمــیــنــی به نام کربلا کشته خواهدشد و مشتی از خاک آنجا را برایم آورد تا ببویم و من نتوانستم از گریه خودداری کنم.

و هــمــان جــا بــود که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این جاست اقامتگاه و بارانداز ایشان، این جاست کــه خونشان را می ریزند، گروهی از آل محمد در این صحرا کشته می شوند که زمین و آسمان به حالشان گریه خواهد کرد (۲) .

شباهت با رسول خدا

در اخــبــار فــراوان آمده است که آن حضرت شبیه ترین فرد به رسول اللّه (صلّی الله علیه و آله و سلّم) بود اصحاب پیامبر بارهااین نکته را در مورد سیرت و صورت امام حسین علیه السلام یادآورد شده اند، مخصوصا یادآور شده اند کــه قــامــت ایــشــان بــسیار شبیه به پیامبر بود، به طوری که هر کس قامت آن حضرت را مشاهده می کرد به یاد رسول خدا می افتاد (۳) .

---

۱ – ۵. ینابیع الموده، ص ۳۱۹، باب ۶۰.
۲ – ۶. همان، ص ۳۲۰، باب ۶۰.
۳ – ۷. گــفته اند که امام حسن علیه السلام در صورت و چهره به پیامبر بیشتر شباهت دارد و امام حسین علیه السلام در قــامــت و هیکل به ایشان شبیه تر بود رک:تاریخ دمشق، ترجمه امام حسین علیه السلام، ص ۴۱ تا ۴۵، ر ک: تاریخ دمشق، ترجمه امام حسین علیه السلام، صص ۴۵_۴۱.

ع_اص_م ب_ن کلیب از پـدرش نقل کرده است که شبی رسول خدا را در خواب دیدم و خواب خود را برای ابن عباس نقل کردم [تا ببینم که آیا خواب من درست بوده است یا خیر] او گفت: آیا هنگامی ک_ه پ_یامبررا دیدی به یاد حسین بن علی نیفتادی؟

گفتم: آری! به خدا قسم هنگامی که رسول خ_دا ق_دم برمی داشت و راه می رفت، کاملا به حسـین بن علی شـباهت داشـت ابن عباس گفت: ما همواره او را به پیامبر شبیه می دانستیم.

ان_س ب_ن م_ال_ك م_ی گوی_د: نزد عبیـدالله بن زیاد بودم که سر حسین بن علی را در یک تشت به م_جلس آوردند ابن زیاد با چوبی به بینی و صورت آن حضرت اشاره کرد و گفت: من چهره ای به ای_ن ن_ی_ك_وی_ی ندیده ام گفتم: ای ابن زیاد! مگر نمی دانی که حسین بن علی شبیه ترین مردم به رسول خدا بود (۱) .

علاقه رسول خدا به امام حسین علیه السلام

اشاره

یکی از زیباترین و برجسـته ترین نکات زندگی امام حسـین علیه السلام، توجه شدید و علاقه بی نظیر پیامبراکرم ب_ه ایشان و برادر بزرگـوارش امـام حسـن علیه السـلام است این نکته آن چنـان آشـكار و نمایـان بـود که صـفات زی_ادی ازك_ت_ب ت_اری_خ و حدیث را به خود اختصاص داده است در این جا گوشه ای اندك از این مطالب رایادآور می شویم.

دوستی با حسین

رس_ول گ_رامی اسـلام (صلّی الله علیه و آله و سلّم) به مهمانی دعوت شده بود با گروهی از اصحاب به میهمانی می رفت درراه امام حسـین علیه السـلام را دیـد که در کوچه بازی می کند، پیش رفت تا او را بگیرد، ولی او کودکانه گریخت وهر چه حضـرت به دنبال او رفت، او به سوی دیگری جست و آن حضرت همچنان خنده ك_ن_ان او را دن_ب_ال م_ی کرد تا او را گرفت آن گاه دستی بر پس گردن و دستی در زیر چانه او گرفته دهان بر دهانش گذاشت واو را بوسید.

۱- ۸. ص_ح_یح بخاری، ج ۵، ص ۳۳، نیز مراجعه کنید به تاریخ دمشق، ترجمع امام حسین علیه السلام، ص ۴۶ تا ۵۰.

و ب_عد فرمود: حسین از من است و من از حسینم، خدا دوست بدارد کسی را که حسین را دوست دارد (۱) .

زی_د ب_ن ح_ارث_ه نقل می کند: می خواستم برای انجام کاری خدمت رسول خدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) برسم شبانه ب_ه م_ن_زل آن ح_ض_رت رفتم و درب خانه را کوبیدم پیامبر در حالی که چیزی در زیر عبای خود داش_ت، ب_ی_رون آمد پس از آن که کارم تمام شد، پرسیدم: ای رسول خدا! چه همراه داری؟

عبای خ_وی_ش را ب_ه ك_ن_ار زد وح_سن و حسین را که در برگرفته بود به من نشان داد و فرمود: اینان فرزندان من و فرزندان دختر من هستندآن گاه رو به آسمان کرد و فرمود:.

اللهم انک تعلم انی احبهما فاحبهما و احب من یحبهما.

خدایا! تو می دانی که من این دو را دوست دارم، پس آنها را دوست بدار و دوست بدارهر کس آن دو را دوست بدارد (۲) .

س_ل_م_ان ف_ارس_ی ن_یز از پیامبر اکرم در خصوص امام حسین علیه السلام و امام حسین علیه السلام روایت کرده است که فرمود:.

من احبهما احببته و من احببته احبه اللّه و من احبه اللّه ادخله جنات النعیم، و من ابغضهما اوبغی علیهما ابغضته و من ابغضته ابغضه اللّه و من ابغضه اللّه ادخله نار جهنم و له عذاب مقیم.

۱- ۹. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۴۶ و فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۳۱، باب ۳۰.
۲- ۱۰. طبقات ابن سعد، ترجمه امام حسین، مؤسسه آل البیت، ص ۲۳، این روایت در سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۵۶ و سنن نسایی، روایت ۵۸۲۴ و نیز نقل شده است.

هـر کس فرزندانم حسن و حسین را دوست بدارد، من او را دوست دارم و هر کس من اورا دوست بـدارم، خـداونـد او را دوست دارد و هر کس خدا او را دوست بدارد به بهشت های پر از نعمت وارد خواهد شد اما هر کس آن دو را دشمن بدارد و بر آنها ستم روادارد، من او را دشمن خواهم داشت و هر کس من او را دشمن دارم، خداوند او را دشمن دارد و به آتش جهنم در افکند و در عذاب پایدار بماند (۱) .

ایـن عـلاقـه و عنایت ویژه پیامبر اکرم (صلّی الله علیه و آله و سلّم) به امام حسین علیه السلام و اهل بیت (علیهم السلام) را صرفا نمی توان به یک رابطه عاطفی و علاقه خویشاوندی حمل کرد مضامین روایاتی که در کتب فریقین فراوان نقل شـده اسـت، نـشـان می دهد که رسول خدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) با اطلاع و آگاهی از مسیر آینده جامعه اسلامی، مـی خـواستندبدین وسیله راه حق و باطل را به روشنی از یکدیگر تفکیک و متمایز سازند در واقع پـیـامـبـر اکرم با این سخنان گویا همه دشمنی ها و کینه توزی هایی را که در آینده بر ضد خاندان نبوت انجام خواهد شد، برای حق پویان و حقیقت طلبان پیش گویی می کردند شاید از این روست کـه در روایـات دیگر، رسول خداصریحا از جنگ و پیکار بااهل بیت یاد کرده است و جنگ باایشان را همچون جنگ با خودش دانسته است.

دانـشـمـنـدان برجسته اهل سنت از زید بن ارقم و ابوهریره و دیگران روایت کرده اند که پیامبر در هـنـگام فوت، آن گاه که در بستر بیماری افتاده بود، رو به علی و فاطمه و حسن و حسین کرد و فـرمـود: «انـا حـرب لـمن حاربکم و سلم لمن سالمکم، یعنی: من با هر کس که با شما بجنگد در جنگ خواهم بود و با هر کس با شما دوستی کند دوست خواهم بود» (۲) .

۱- ۱۱. تاریخ ابن عساکر، ترجمه امام حسین علیه السلام، ص ۱۳۹.

۲- ۱۲. تاریخ دمشق، ابن عساکر، ترجمه امام حسین، ص ۱۴۶.

ای_ن ع_بارت بارها و بارها از سوی پیامبر اکرم در شان اهل بیت گرامیش صادر شده است (۱) ازج_م_له نقل کرده اند که آن حضرت بارها رو به خانه علی و فاطمه و حسن و حسین می ایستاد و م_ی ف_رم_ود:«ان___ا حرب لمن حاربتم و سلم لمن سالمتم، یعنی می جنگم با هر کس که شما با او بجنگید و دوستی می کنم با هر کس که شما با او دوستی کنید».

ب_را بن عازب روایت کرده است که (صلّی الله علیه و آله و سلّم) در مورد امام حسین علیه السلام فرمود: «هذا منی و انامنه و هو محرم علیه ما یحرم علی، یعنی حسین از من است و من از حسینم و هر چه بر من حرام است برحسین نیز حرام است» (۲) .

علاقه جبرئیل به حسین

در روای_ات آم_ده اس_ت روزی ح_س_ن و ح_س_ی_ن، در کودکی، پیش روی پیامبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) با یکدیگر ك_ش_تی می گرفتند و پیامبر دائما حسن را تشویق می کرد فاطمه رو به پدر کرد و عرض کرد: ای رس_ول خ_دا! ش_م_اح_س_ن را ك_ه ب_رادر بزرگتر است در مقابل حسین که کوچکتر است تشویق می کنید؟

پیامبر فرمود: زیراجبرئیل شاهد این ماجرا بود و حسین را تشویق می کرد و من حسن را.

مهرورزی پیامبر به حسین

م_ه_ر و م_حبت پیامبر به امام حسین و برادر بزرگوارش امام حسن زبانزد عام و خاص بوده است گ_ذش_ت_ه از گفتاری که نقل شد، از رفتار حضرت با ایشان حکایات فراوانی نقل کرده اند که این نکته به خوبی معلوم می شود.

۱- ۱۳. س_ن_ن ترمذی، ج ۱۳، ص ۲۴۸ و اسدالغابه، ج ۷، ص ۲۲۵ و مستدرك، حاكم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۴۹.
۲- ۱۴. کنز العمال، ج ۷، ص ۱۰۶.

ن_قـل شـده اسـت كـه گـاه در هنگـام نمـاز جمـاعت، حسـن و حسـين، كـه كودكـانی خردسـال بودنـد، نزد ج_دب_زرگ_وارش_ان م_ی رف_تند و در سجده بر دوش آن حضرت سوار می شدند برخی از اصحاب پ_يش دستی می كردنـد تـا كودكـان را از رسـول خـدا دور كننـد، ولی آن حضـرت اشـاره می فرمودنـد كـه آن_ه_ا را ب_ه ح_ال خ_ودواگذاريد سپس به آرامی دست آنها را می گرفتند و پايين می آوردند و بر زانوان خويش می نشاندند (۱) .

روزی پ_يامبر سجده نماز را، بر خلاف معمول، طولانی كرد نماز كه تمام شد، نمازگزاران عرض ك_ردن_د:ام_روز س_ج_ده را طولانی تر به جای آوريد، آيا وحی نازل شده و دستوری رسيده است؟

ف_رمود: خير،فرزندم حسين بر شانه ام سوار بود، خواستم صبر كنم تا او كار خويش را انجام دهد و لذتش را از بين نبرده باشم (۲) .

ع_م_ر ب_ن خ_ط_اب ن_قل می كند كه روزی رسول خدا را ديدم كه حسن و حسين را بر شانه های خ_وی_ش س_وار كرده بود رو به آن دو كردم و گفتم: چه اسب خوبی داريد!! پيامبر (صلّی الله عليه و آله و سلّم) فرمود: و اينها چه سواركاران خوبی هستند! (۳) .

اب_ی ب_ريده نقل می كند كه روزی رسول خدا (صلّی الله عليه و آله و سلّم) در مسجد برای ما خطبه می خواند كه ناگهان حسن وحسين به مجلس وارد شدند و پيراهن قرمز رنگ به تن داشتند، به طوری كه در هنگام راه ی_افتن بر زمين می كشيد پيامبر از منبر پايين آمدند و آن دو را بغل كردند و جلوی خويش نشاندند س_پ_س فرمودند: خداو رسولش راست گفتند كه: انما اموالكم و اولادكم فتنه اين دو فرزندم كه چنين راه می روند آن چنان مشعوف شدم كه نتوانستم به سخنانم ادامه دهم (۴) .

۱- ۱۵. تاريخ دمشق، ابن عساكر، صص ۱۵۳ _ ۱۴۳.

۲- ۱۶. مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۴۹۳ و الطبقات الكبری، ابن سعد، ج ۸.

۳- ۱۷. سنن ترمذی، ج ۱۳، ص ۱۸۹ و مجمع الزوايد، ج ۹، ص ۱۸۱.

۴- ۱۸. م_س_ن_د اح_م_د ب_ن حنبل، ج ۵، ص ۳۵۴ و سنن ترمذی، ج ۱۳، ص ۱۹۴ و مستدرك، حاكم نيشابوری، ج ۱، ص ۲۸۷.

گریه امام حسین

پ_ی_ام_ب_ر اک_رم (صلّی الله علیه و آله و سلّم) از در خانه فاطمه (سلام الله علیها) می گذشت صدای گریه امام حسین علیه السلام را شنید ف_رم_ود:دخ_ترم! فرزندم حسین را ساکت کن، مگر نمی دانی که صدای گریه این کودک مرا آزار می دهد (۱) .

حسین بهترین است

ح_ذی_ف_ه یمان می گوید: روزی پیامبر اکرم (صلّی الله علیه و آله و سلّم) وارد مسجد شد امام حسین علیه السلام را روی دوش گ_رف_ت_ه بادست های مبارکش پاهای او را به سینه می فشرد فرمود: ای مردم می دانم درباره چه م_وضوعی اختلاف دارید (منظورش بهترین های بعد از خودش بود این حسین بن علی (علیه السلام) کسی اس_ت ک_ه ب_ه_ت_ری_ن جده (مادر بزرگ) را دارد، جدش محمد، رسول خدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم)، سالار پیامبران و جده اش خدیجه، دختر خویلد،اولین زنی است که به خدا و رسولش ایمان آورد این حسین بن علی ب_ه_ت_رین پدر و مادر را دارد، پدرش علی بن ابیطالب برادر، وزیر و پسر عموی رسول خدا و اولین مردی است که به خدا و رسولش ایمان آورد و مادرش فاطمه دختر محمد بانوی زنان جهان است ای_ن ح_سین بن علی بهترین عمو و عمه رادارد، عمویش جعفر بن ابیطالب است که خدایش با دو ب_ال زی_نت داده تا در بهشت به هر جا که خواهدپرواز کند و عمه اش، ام هانی دختر ابیطالب است ای_ن ح_س_ی_ن بن علی (علیه السلام) بهترین دایی و خاله را دارد،دایی اش قاسم پسر رسول خدا و خاله اش زینب، دختر رسول خداست، آن گاه کودک را از شانه خود برزمین نهاد تا در پیش رویش به بازی ب_پ_ردازد و ف_رم_ود: مردم این حسین، جد و جده اش در بهشت اند، دایی و خاله اش در بهشت اند و خودش و برادرش نیز در بهشت اند (۲) .

۱- ۱۹. تاریخ ابن عساکر، ترجمه امام حسین علیه السلام، ص ۱۳۲ و المعجم الکبیر طبرانی، ج ۳، ص ۱۱۶.

۲- ۲۰. تاریخ ابن عساکر، زندگی امام حسین علیه السلام، ص ۶ _ ۱۳۵.

اگر مردم می دانستند

از تــشــیــیــع جــنــازه بر می گشتیم در بین راه امام حسین علیه السلام خسته شد و کنار راه نشست ابو هــریره (پیرمرد مورد احترام زمان خود) در کنارش نشست و با لباس خود خاک از پای آن حضرت می ستردحضرت فرمود: ابوهریره! چرا تو این کار را می کنی؟.

عــرض کــرد: بــگــذار مــن ایــن کــار را بکنم، به خــدا اگر آنچه را مـن دربــاره تــو می دانم، این مردم می دانستندتو را برگردن های خود حمل می کردند (۱) .

مدرک بن عماره نقل می کند که روزی ابن عباس را دیدم که رکاب حسن و حسین را گرفته بود و راه مــی بــرد بــه او اعــتراض کرده گفتند: تو رکاب آنها را گرفته ای، در حالی که از آنها مسن تر هستی؟

! گفت: این دو فرزندان رسول خداو جگرگوشه او هستند، آیا سعادتی از این بالاتر است که من رکاب آنها را بگیرم (۲) .

فضایل و مناقب

اشاره

در فــضایل امام حســین علیه الســلام آن قدر گفته اند که همه آنها در یک یا چند دفتر نمی گنجد از این رو در اینجا،همچون مباحث گذشته، به نمونه هایی چند اکتفا می کنیم لازم به یادآوری است که در ذیل هر یک ازعناوین زیر، گاه تا ده ها روایت نقل شده است.

آقای جوانان بهشت

امــام عــلــی (علیه السلام) از رســول خــدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) روایــت کرده است که فرمود: الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنه، یعنی حسن و حسین آقای جوانان اهل بهشت هستند (۳) .

۱- ۲۱. تاریخ ابن عساکر، ترجمه امام حسین علیه السلام، ص ۱۴۹.

۲- ۲۲. تاریخ ابن عساکر، ص ۲۱۰.

۳- ۲۳. همان، صص ۶۲ و ۶۳.

ابن عباس نیز از آن حضرت نقل کرده است: الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنه، من احبهما فقداحبنی و من ابغضهما فقد ابغضنی (۱) .

ه_م_ی_ن روای_ات را ع_م_ر ب_ن خ_ط_اب و ف_رزن_دش عبداللّه بن عمر نیز از پیامبر اکرم (صلّی الله علیه و آله و سلّم) نقل کرده اند (۲) .

از ح_ذی_ف_ه ب_ن ی_م_ان، ص_حابی معروف پیامبر، نقل شده است که شبی خدمت رسول خدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) رس_ی_دم و نماز مغرب را با ایشان خواندم حضرت برخاست و دائما نماز می خواند تا هنگام نماز عشا رس_ی_د ن_م_ازعشا را نیز با آن حضرت خواندم و منتظر ماندم پیامبر از مسجد خارج شد تا به خانه خ_وی_ش رود پ_ش_ت سر او راه افتادم، گویا با کسی سخن می گفت که من دقیقا ندانستم که چه می فرماید ناگهان رو به عقب کرد و فرمود: کیستی؟.

گفتم: حذیفه.

گفت: فهمیدی چه کسی با من بود؟.

گفتم: خیر.

گ_ف_ت: جبرئیل امین بود که سلام خدای را به من رساند و مرا بشارت داد که فاطمه بانوی زنان بهشت وحسین و حسین آقای جوانان بهشتی هستند.

عرض کردم: ای رسول خدا! برای من و مادرم استغفار کن.

فرمود: خداوند تو و مادرت را ببخشاید (۳) .

ج_اب_ربن عبداللّه انصاری از رسول خدا روایت کرده است که روزی در مسجد در کنار آن حضرت ب_ااصحاب بزرگوارش نشسته بودیم حسین علیه السلام وارد مسجد شد پیامبر رو به ما کرد و فرمود: من اراد ان ی_نظرالی سید شباب اهل الجنه، فلینظر الی الحسین بن علی، یعنی: هر کس می خواهد به آقای جوانان بهشت نگاه کند، به چهره فرزندم حسین بنگرد (۴) .

۱- ۲۴. فرايد السمطين، ج ۲، ص ۹۸.

۲- ۲۵. کنزالعمال، ج ۱۲، ص ۱۱۲، مستدرك، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۶۷.

۳- ۲۶. مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۹۱ و کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۲.

۴- ۲۷. تاریخ، ابن عساکر، صص ۸۵ تا ۸۲.

حسین بابی از بهشت

رس_ول گرامی اسلام فرمود: به وسیله من آگاه شدید، با علی راه یافتید و هدایت شدید، نیکی ها به واسطه حسن به شما عطا شد، ولی سعادت و شقاوت شما با حسین است آگاه باشید که حسین یکی ازدرهای بهشت است، هر کس به او دشمنی کند خدا بوی بهشت را بر او حرام می کند (۱) .

حسین و آیه تطهیر

ام س_ل_م_ه، زن ب_ا وف_ای رس_ول خ_دا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) ن_قل می کند که روزی فاطمه (سلام الله علیها) غذایی برای پدر ب_زرگوارش آورد آن روز پیامبر در خانه من بود رسول اللّه نسبت به دخترش احترام کرد و فرمود: برو و پسر عمویم علی و فرزندانم حسن و حسین را نیز دعوت کن تا با هم غذا بخوریم پس از مدتی ف_اطمه و علی در حالی که دستان حسن و حسین را در دست داشتند، بر پیامبر وارد شدند همان دم جبرئیل بر پیامبر نازل شد وآیه شریفه تطهیر را نازل فرمود: انما یرید اللّه لیذهب عنکم الرجس اه_ل ال_ب_یت و یطهرکم تطهیرا (احزاب / ۳۳) یعنی: خداوند اراده کرده است تا هرگونه زشتی و پلیدی را از شما اهل بیت دور گرداند و شما راپاک و پاکیزه گرداند.

ح_ضرت رو به من [ام سلمه] کرد و فرمود: کسای خیبری را، که عبایی بزرگ بود، بیاورم علی (علیه السلام) رادر ط_رف راس_ت و زه_را را در طرف چپ و حسن و حسین را بر پای مبارکش نشاند و کسا را بر آن_ه_اانداخت با دست چپ، عبا را سخت بر هم پیچید و دست راست را به طرف آسمان بلند کرد و سه بارفرمود:.

۱- ۲۸. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۴۵.

اللهم هؤلا اهل بیتی و حامتی، اللهم اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا، انا حرب لمن حاربتم و سلم لمن سالمتم و عدو لمن عاداکم».

خداوندا! اینان اهل بیت و خاندان من هستند، [چنان که وعده فرمودی] پلیدی را ازایشان دور دار و آنان را پاک و معصوم دار، من می جنگم با کسی که شما [اهل بیت] با اوبجنگید، و آشتی می کنم با کسی که شما آشتی کنید و دشمن کسی هستم که با شما دشمنی کند (۱) .

از ای_ن روای_ت، ک_ه در م_ن_اب_ع حدیث از طرق مختلف نقل شده است و مورد اتفاق شیعه و سنی اس_ت،به دست می آید که امام حسین علیه السلام یکی از مصادیق آیه تطهیر است از روایات و قراین بسیار م_ی توان ثابت کرد که در زمان نزول آیه تطهیر، جز همین پنج تن کس دیگری مشمول آیه تطهیر ن_ب_وده اس_ت و ازهمین روی ایشان را «اصحاب کسا» و امام حسین علیه السلام را خامس اصحاب کسا، یعنی پنجمین شخصیت اصحاب کسا نام نهاده اند.

احمد حنبل و ترمذی، دو تن از محدثان بزرگ اهل سنت، در کتب «مسند» و «سنن» خود نقل کرده اندکه تا شش ماه پس از نزول آیه مذکور، پیامبر اکرم (صلّی الله علیه و آله و سلّم) هر روز هنگامی که برای نماز صبح ب_ه م_س_جدمی رفتند در جلوی خانه علی و فاطمه می ایستادند و بلند می فرمودند: الصلوه یا اهل بیت محمد، انمایرید اللّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا.

ص: ۱۷

۱- ۲۹. اس_د الغابه، ج ۷، ص ۲۲۲ و المعجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۹۶ و المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۴۶ و نیز ر ک: تفسیر درالمنثورو تفسیر ابن کثیر، ذیل آیه تطهیر.

حسین و آیه مباهله

در بـ‌یـن دانـشـمـنـدان اسـلامـی، از شیعه و سنی، اتفاق نظر است که پیامبر در هنگام مباهله با عـالـمـان مـسـیـحـی بحران، تنها علی، فاطمه، حسن و حسین را به همراه برد و آنان را مصداق «ابنائنا» و «نسائنا» و«انفسنا» در آیه شریفه قرار داد این مطلب آن چنان مشهور و مسلم است که عالم بزرگ اهل سنت، حاکم نیشابوری، در کتاب «معرفه علوم الحدیث» خود این جریان را از مصادیق روایات متواتر می شمارد (۱) .

مـاجـرا از ایـن قـرار است که اسقف مسیحیان نجران همراه با گروهی از علمای مسیحی خدمت رسـول خـدا شـرفیاب شدند حضرت دین اسلام را بر آنها عرضه کرد ولی سرباز زدند و نپذیرفتند سـرانجام وحی نازل شد و آنان را به مباهله با پیامبر دعوت کرد: فمن حاجک فیه من بعد ما جائک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنه اللّه عـلی الکاذبین (آل عمران / ۱۶)در روز موعود، رسول خدا دست اهل خویش را گرفت و برای مباهله حضور یافت مسیحیان که دریافتندپیامبر با تمام سرمایه خویش به میدان مباهله آمده است از این کار تن زنند و به پرداختن جزیه رضایت دادند (۲) .

وارث علم پیامبر

عـکـرمـه، شـاگـرد بـرجسته ابن عباس، نقل می کند که روزی ابن عباس در مسجد برای مردم حدیث می گفت که نافع بن ازرق برخاست و گفت: ای ابن عباس! از احکام مورچه و پشه برای من مـردم فتوامی دهی؟

۱- ۳۰. معرفه علوم الحدیث، ص ۶۲.

۲- ۳۱. تفسیر جامع البیان، طبری و تفسیر درالمنثور، سیوطی، ذیل آیه شریفه و الطبقات، ابن سعد، ترجمه امام حسین، ص ۲۹.

اگر علمی داری خدایی را که می پرستی برای من توصیف کن ابن عباس سر بزیر انداخت حسین به علی در گوشه مسجد نشسته بود، رو به نافع کرد و فرمود: ای نافع به سوی من بیا تا پاسخت راباز گویم.

نافع گفت: من از تو پرسیدم؟.

ابن عباس گفت: یا ابن الازرق! انه من اهل بیت النبوه و هم ورثه العلم.

نافع به سوی امام رفت و حضرت پاسخ او را ارایه فرمود.

نافع گفت: ای حسین! سخنانت نیکو و پرمایه است.

فرمود: شنیده ام که تو پدرم و برادرم و مرا به کفر متهم کرده ای؟.

گفت: قسم به خدا با آنچه از شما شنیدم بی تردید شما سرچشمه نورانی اسلام و ستارگان احکام خداهستید (لقد کنتم منار الاسلام و نجوم الاحکام).

امام فرمود: یک سؤال از تو می پرسم.

گفت: بپرس، یابن رسول اللّه.

ف_رمود: آیه «فاما الجدار فکان لغلامین یتیمین فی المدینه» (کهف / ۸۱) را خوانده ای؟

ای نافع! چه کسی آن گنج گرانبها را برای آن دو یتیم در زیر دیوار پنهان کرده بود تا به آنان ارث رسد.

گفت: پدر یتیمان.

ف_رم_ود: راس_ت_ی پدر آنها بهتر و دلسوزتر برای فرزندانش بود یا رسول خدا؟

آیا می توان باور کرد ک_ه پیامبر علم گران بهای خویش را برای فرزندانش به ودیعت نگذاشته باشد و ما را از آن محروم کرده باشد؟

(۱) .

ریحانه پیامبر

پ_یامبر اکرم (ص) به میهمانی در خانه یکی از اصحاب دعوت شده بود همراه با یاران به راه افتاد، درحالی که جلوتر از دیگران راه می رفت حسن و حسین با کودکانی چند در کوچه به بازی مشغول ب_ودرس_ول خدا به سوی او رفت تا او را بگیرد و او به این سو و آن سو می گریخت پیامبر در حالی ک_ه م_ی خ_ندید او را دنبال کرد تا او را گرفت یک دست را

در زیر سر و دست دیگر را در زیر چانه حسین گذاشت و لب مبارکش را بر دهان حسین نهاد و بوسید و فرمود:.

۱- ۳۲. تاریخ دمشق، ابن عساکر، ص ۲۲۴ و بغیه الطالب، ترجمه امام حسین، ص ۱۴۴.

هذان ریحانتای من الدنیا من احبنی فلیحبهما،

ای_ن دو گ_ل_ه_ای زی_بای من در دنیا هستند، هر کس مرا دوست بدارد باید آنان را دوست بدارد (۱) .

ج_اب_ر ب_ن عبدالله انصاری می گوید: روزی نزد رسول خدا نشسته بودیم که علی بن ابیطالب (علیه السلام) واردشد حضرت رو به علی کرد و فرمود:.

س_لام علیک ابا الریحانتین اوصیک بریحانتی من الدنیا خیرا، فعن قلیل ینهد رکناک و الله عزوجل خلیفتی علیک.

س_لام ب_ر ت_و ای پ_در دو ریحانه [حسن و حسین]! تو را به این دو ریحانه زیبایم از دنیا سفارش به نیکویی می کنم که بزودی دو رکن تو فرو ریزند.

جابر می گوید: هنگامی که پیامبر رحلت کرد، علی (علیه السلام) فرمود: این یکی از دو رکنی بود که رسول خ_دا گ_فت و هنگامی که فاطمه وفات کرد، فرمود: این هم رکن دومی بود که رسول خدا گفت (۲) .

در ه_م_ی_ن راس_ت_ا روای_ت ج_ال_ب_ی از عبدالله بن عمر نقل شده است که مربوط به امام، پس از واقعه عاشوراست ابن نعیم نقل می کند که نزد عبدالله بن عمر نشسته بودیم، مردی پیش آمد و از حکم خون پشه سؤال کرد که اگر در لباس نمازگزار باشد نمازش صحیح است یا خیر؟.

عبدالله پرسید: از کجا می آیی و اهل کدام منطقه ای؟.

گفت: اهل عراق هستم.

ع_ب_دالله گ_فت: این مرد را بنگرید که از خون پشه می پرسد، حال آن که اینان پسر رسول خدا را کشتند وسکوت کردند از رسول خدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) شنیدم که می فرمود: حسن و حسین دو ریحانه من در این دنیا هستند (۳) .

۱- ۳۳. همان، ص ۱۱۸، مستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۶۴.
۲- ۳۴. حلیه الاوصیا، ابو نعیم اصفهانی، ج ۳، ص ۲۰۱.
۳- ۳۵. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۳۳ و سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۳۹.

سخاوت امام حسین

روزی ع‍ـرب‍ـی ن‍ـزد امام حسـین علیه السلام آمده عرض کرد: ای پسر رسول خدا من ضامن شده ام دیه ای را ب‍ـپردازم ولی توان پرداخت آن را نـدارم بـا خود فکر کردم از کریم ترین مردم کمـک می گیرم و از آل محمـد(صـلّی الله علیه و آله و سلّم) کریم تر نیافتم.

ف‍ـرم‍ـود: سه مسـئله از تو می پرسم، اگر یکی را پاسـخ دهی یک سوم دیه را به تو می دهم و اگر دو مسـئله را جواب دهی دو سوم آن را می پردازم و اگر همه را پاسخ دهی تمام آن را می دهم.

ع‍ـرض ک‍ـرد: ای پ‍ـس‍ـر رسول خدا (صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) آیا چون تویی که اهل علم و شرفی از کسی مثل من سؤال می کنـد فرمود: آری از جـدم رسول خدا (صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) شـنیدم که فرمود: بخشـش باید به اندازه معرفت باشد.

مرد عرب گفت: هر چه می خواهی بپرس اگر بدانم جواب می دهم وگرنه از شما یاد می گیرم.

فرمود: چه کاری برتر از همه کارهاست؟.

گفت: ایمان به خدا.

فرمود: راه نجات از هلاکت چیست؟.

گفت: اعتما به خدا.

فرمود: زینت مرد چیست؟.

گفت: دانشی توام با بردباری.

فرمود: اگر نداشت؟.

گفت: ثروتی همراه با جوانمردی.

فرمود: اگر نداشت؟.

گفت: فقری توام با صبر.

فرمود: و اگر نداشت؟.

گفت: صاعقه ای که از آسمان بیاید و او را بسوزاند که سزاوار سوختن است.

حـضـرت خـنـدیـد و کـیسه ای حـاوی هزار دینـار بـه سـویش انـداخت و انگشـتر خـود را کـه نگینی بـه ارزش دویـسـت درهم داشت به او داد و فرمود: این طلا را به طلبکاران بده و این انگشتر را در امر زندگی خود صرف کن.

ص: ۲۱

عرب مال را گرفت و می گفت: «اللّه اعلم حیث یجعل رسالته» سوره انعام آیه ۱۲۴.

یعنی خدا بهتر می داند رسالت خویش را در کجا قرار دهد (۱) .

سخاوت و تواضع

روزی امام حسین علیه السلام چند کودک را دید که تکه نانی را با هم می خوردند از حضرت خواستند از ن_ان آنها بخورد حضرت دعوت ایشان را پذیرفت و از تکه نانشان خورد آنگاه آنان را با خود به منزل آورد،غ_ذا داد و ل_ب_اس ن_و پ_وش_ید و فرمود: اینان از من سخاوتمندترند زیرا تمام آنچه را داشتند بخشیدند و من فقط مقداری از آنچه داشتم به آنها بخشیدم (۲) .

جود و شجاعت

زی_نب دختر ابو رافع نقل می کند که فاطمه (سلام الله علیها) پس از آن که پدر بزرگوار خویش را از دست داد سخت دلگیر شد و دائما گریه و ناله می کرد روزی دست حسن و حسین را گرفت و به نزدیک قبر پ_در آم_د وس_خ_ت گریست و شکوه کرد در بین شکوایه های خویش عرض کرد: یا رسول اللّه! آیا چیزی را برای این دو فرزند به ارث می گذاری؟.

ص_دای رس_ول خ_دا آم_د ک_ه فرمود: اما الحسن فله هیبتی و شؤودی و اما الحسین فله جراتی و ج_ودی (ام_ا برای حسن هیبت و آقایی را به ارث می گذارم و اما برای حسین جرات و جودم را به ودیعت می نهم).

فاطمه زهرا عرض کرد: راضی و خشنود شدم ای رسول خدا (۳) .

۱- ۳۶. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۵۷ تذکره سبط بن الجوزی، ص ۲۱۱.

۲- ۳۷. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۵۵.

۳- ۳۸. المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۲۲، ص ۴۲۳ و کنزالعمال، ج ۴، ص ۵۹۹.

حج امام حسین

امـام حـسـیـن علیه السلام در طـول عمر شریف خود بیست و پنج بار پیاده به حج مشرف شد در حالی که همراه او اسب های اصیل را بدون سوار می بردند (۱) .

آن حـضـرت در حـالـیـکـه از امکانــات کــافی برخــوردار بــود و می تــوانست از وسایــل موجــود آن زمــان بـسـیـاربالاـیی بهره مند شود به خاطر اظهـار بنـدگی کامل و خضوع و خشوعی که در پیاده رفتن وجود دارد راه خانه خدا را پیاده می پیمود.

امـا ایـنـکـه در همـان حـال اسب های سواری را بـدون سوار همراه خود می برد شایـد به دو دلیل زیر بـود:یکی آن که هنگام بازگشت از آنها استفاده کنند و دیگر آنکه حرکت با خدم و حشم بیشتر بر بندگی واطاعت محض دلالت دارد.

مناجات

امـام حسین علیه السلام را دیدنـد که در مسجد مـدینه صورت بر خـاک نهـاده می گویـد: الهی اگر به خاطر گـنـاهانم بازخواستم کنی به کرمت توسل می جویم و اگر با خطاکاران جسم کنی به آنها خواهم گـفـت ترا دوست دارم آقای من اطاعت من برای تو نفعی نـدارد و معصیتم زیانی به تو نمی رساند پـس اگـر آنـچـه را نـفـعی برایت ندارم به جا نیاورم بر من ببخش و اگر آنچه که را ضرری به تو نمی زند مرتکب شدم در گذر، که تو ارحم الراحمینی (۲) .

آغاز نهضت عاشورا

مرگ معاویه

معـاویه در روز یک شـنبه نیمه ماه رجب سال شـصت هجری، پس از نوزده سال و سه ماه حکمرانی، دردمشق از دنیا رفت سـه روز طول کشید تا یزید توانست خود را از شکارگاه «حوران» به دمشق برساند و برجای پدر بنشیند.

۱- ۳۹. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۵۵ و تاریخ ابن عساکر زندگی امام حسین علیه السلام، ص ۱۴۹.

۲- ۴۰. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۵۳.

در ای_ن زم_ان ف_رم_اندار مدینه، پسر عموی یزید، ولید بن عتبه بن ابی سفیان بود یزید نامه ای به او ن_وش_ت و ب_ه او دستور داد از مردم مـدینه بیعت مجـدد بگیرد قبل از این، معاویه در زمان حیات خودیک بار برای یزید از مردم بیعت گرفته بود.

ه_م_راه ب_ا ای_ن ب_رنـامه، در نامه ای محرمانه به او نوشت که در گرفتن بیعت بر امام حسـین علیه السـلام و عبـداللّه بن زبیر و عبـداللّه بن عمر و عبدالرحمن بن ابی بکر سـخت گیری کند و به او دسـتور داد هر کس از بیعت امتناع کرد گردنش را بزند و سرش را برای او بفرستد (۱) .

درخواست بیعت از امام حسین

امام ح_س_ین (علیه السلام) با عبداللّه بن زبیر کنار قبر شریف پیامبر اکرم (صلّی الله علیه و آله و سلّم) نشسته بود عبداللّه پسر عمرو ب_ن ع_ثمان وارد شد سـلام کرد و گفت: امیر می خواهد شما به نزد او بروید حضرت فرمود: پس از ای_ن م_جلس به نزد او خواهیم رفت عبـداللّه بن زبیر به امام حسـین علیه السـلام گفت: معمولاً ولیـد در این ساعت ملاقات نـدارد، من از این ملاقات نگرانم، نظر شما چیست؟

امـام فرمـود: به نظرم معـاویه مرده اس_ت و ای_ن دعـوت برای گرفتن بیعت است عبـداللّه گفت: اگر از مـا بخواهنـد بـا یزید بیعت کنیم چه باید کرد؟.

ام_ام ف_رم_ود: من هرگز با یزید بیعت نخواهم کرد، چون یزید مردی است فاسق که فسق خود را آشکارکرده، شراب می نوشد، سگ بازی و یوز بازی می کند و ما خاندان رسول خداییم (۲) .

---

۱ – ۴۱. م_قتل خوارزمی، چاپ مکتبه المفیـد، ص ۸۰ _ ۱۷۷، ج ۱، الاخبار الطوال، ص ۷ _ ۲۲۵ و تاریـخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۰.

۲ – ۴۲. مقتـل خوارزمی، ج ۱، ص ۲ _ ۱۸۱ و تاریـخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۱ و کامـل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۵ _ ۱۴ و الاخبار الطوال، ص ۲۲۷.

امام حسین در خانه ولید

ول_ید شبانگاه به دنبال امام حسین علیه السلام فرستاد حضرت سی نفر از اهل بیت و شیعیان خود را جمع کردو دستور داد با خود شمشیر بردارند به آنها فرمود: من وارد خانه ولید می شوم و شما پشت در ب_م_ان_ی_د، اگرصدای من بلند شد و فریاد زدم یا آل الرسول، وارد شوید و از من دفاع کنید آنگاه چوبدستی رسول خدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) را در دست گرفت و در میان یاران خود به طرف خانه ولید به راه افتاد وقتی وارد خانه ولیدشد، مروان را دید که در آنجا نشسته است.

ول_ید او را از مرگ معاویه با خبر ساخت و گفت که او را برای بیعت خواسته است حضرت فرمود: ای ولید! بیعت باید آشکارا باشد و کسی مثل من در خفا بیعت نمی کند، هنگامی که فردا همه مردم را به بیعت خواندی ما را نیز بخواه.

ول_ی_د گفت: ای اباعبداللّه! سخن نیکو گفتی و جواب شایسته دادی و من نیز همین انتظار را از توداشتم اکنون برو و فردا با مردم باز گرد.

م_روان گ_فت: ای امیر! اگر اکنون از تو جدا شود هرگز چنین فرصتی به دست نمی آوری، مگر اف_رادزیادی کشته شود او را در همین جا حبس کن و نگذار بیرون رود تا بیعت کند یا گردنش را بزنی.

ام_ام رو ب_ه او ک_رد و ف_رمود: وای بر تو ای پسر زرقا (۱) تو دستور کشتن مرا می دهی! به خدا دروغ گفتی و به پستی گراییدی، به خدا اگر کسی چنین قصدی داشته باشد زمین را از خونش سیراب می کنم،اگر راست می گویی امتحان کن.

---

۱ - ۴۳. زرق_ا دخ_ت_ر م_وه_ب، م_ادر حکم بن عاص و مادر بزرگ پدری مروان بن حکم، از روسپیان مشهور زمان جاهلیت است به همین جهت کسانی که قصد نکوهش مروان و بنی مروان را داشتند، به آنها بنی الزرقا می گفتند (کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۹۴).

س_پ_س به طرف ولید برگشت و فرمود: ای امیر! ما خاندان نبوت و معدن رسالت و محل رفت و آم_دفرشتگانیم، رحمت خدا بر خانه های ما نازل می شود، خدا آفرینش را با ما آغاز کرد و با ما پایان می دهدو یزید مردی شرابخوار و آدمکش است که آشکارا مرتکب فسق می شود، و کسی مثل من با ک_سی چون او بیعت نمی کند با این حال تا صبح صبر می کنیم تا ببینیم کدام یک به خلافت سزاوار تریم.

آن گاه از منزل ولید خارج شد و با اصحاب خود به خانه بازگشت (۱) .

گفتگوی مروان با ولید

ام_ام ح_س_ین (علیه السلام) از خ_ان_ه ولید خارج شد مروان به ولید گفت: حرف مرا نشنیدی تا حسین از دس_ت_ت گریخت به خدا هرگز چنین فرصتی به دست نخواهی آورد و او علیه تو و امیرالمؤمنین یزید قیام خواهدکرد.

ولید گفت: وای بر تو! تو به من می گویی حسین فرزند فاطمه، دختر رسول خدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) را بکشم تا دی_ن ودن_ی_ای خ_ود را از دست بدهم به خدا سوگند حاضر نیستم در مقابل تمام عالم حسین را بکشم به خدامی دانم کسی که خون حسین را به گردن گیرد و در قتل او شریک شود، خدا او را ب_ا ن_ظ_ر رح_م_ت ن_می نگردو او را از گناهان پاک نمی کند و به عذابی دردناک دچار خواهد شد (۲) .

۱- ۴۴. م_ق_تل خوارزمی، ج ۱، ص ۴ _ ۱۸۳ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۵ و الاخبار الطوال، ص ۲۲۸ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۱.

۲- ۴۵. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۴ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۵ و الاخبار الطوال، ص ۲۲۸ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۲.

گفتگوی امام حسین با مروان

ف ــردای آن روز امـام حسـین علیه السـلام برای اطلاع از اخبـار از منزل خـارج شـد و در کوچه بـا مروان برخورد کردمروان گفت: من خیر تو را می خواهم، حرف مرا بشنو تا دچار اشتباه نشوی امام فرمود، بگو تا بشنوم گفت با یزید بیعت کن که برای دین و دنیای تو بهتر است.

ام ــام ف ــرم ــود: ان ــا اللّه و ان ــا الیه راجعون هنگـامی که امت به رهـبری چون یزیـد گرفتـار شونـد، بایـد فـاتحه اسـلام را خواند.

س ــپ ــس ف ــرم ــود: ت ــو مرا راهنمـایی می کنی بـا یزیـد بیعت کنم، در حـالی که یزیـد مردی فاسق است راس ــت ــی ک ــه چ ــه سـخن نـاحقی بر زبان می رانی، ولی من تو را سـرزنش نمی کنم، تو همان ملعونی ه ــستی که رسول خـدا لعنتش کرد و از کسـی که رسول خـدا (صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) لعنتش کند، بعید نیست مردم را به بیعت یزید بخواند ای دشـمن خدا! گوش کن! ما اهل بیت رسول خداییم، حق با ماست و از زبان ما سخن می گوید از جدم رسول خدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) شـنیدم که فرمود: خلافت بر آل ابی سـفیان حرام است، ه ــن ــگامی که معاویه را بر منبر من دیدیـد شـکمش را پاره کنید مردم مدینه او را بر منبر رسول خدا دیدند و سفارش او را به جا نیاوردند،خدا آنها را گرفتار یزید کرد (۱) .

گفتگوی امام حسین با برادرش محمد بن حنفیه

ب ــه ای ــن ت ــرت ــی ــب، ام ــام ح ــس ــین (علیه السلام) از ب ــیعت یزید سر باز زد و قصد داشت از مدینه خارج شود ب ــرادرش م ــحمد بن حنفیه به خدمت ایشان رسید محمد عرض کرد: برادرم! جانم فدای تو باد! تو ب ــرای م ــن عزیزترین مخلوقاتی، هیچ خیر خواهی و نصیحتی را برای غیر تو نگه نمی دارم که برای ن ــص ــی ــحت وخیرخواهی هیچ کس شایسته تر از تـو نیست، زیرا تـو از گـوشت و خون منی، تو روح و ج ــان م ــن، تو چشم من، تو بزرگ خانـدان من هسـتی و خـداوند اطاعتت را بر من واجب کرد از باب مشورت می خواهم سخنی بگویم.

۱- ۴۶. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۵ ـ ۱۸۴.

فرمود: هر چه می خواهی بگو.

گ_ف_ت: ب_ه ن_ظ_ر م_ن تا می توانی از شهرها و حوزه تسلط یزید دوری کن، قاصدهایی به اطراف گ_س_ی_ل دار ومردم را به بیعت خود بخوان اگر با تو بیعت کردند، حکومتی چون حکومت رسول خ_دا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) تاسیس کن، ولی اگر به گرد دیگری جمع شدند، سکوت اختیار کن و در خانه بنشین من می ترسم وارد یکی ازشهرها شوی یا به گروهی بپیوندی و بین مردم اختلاف افتد و تو در این میان کشته شوی.

امام فرمود: به نظر تو کجا روم.

گ_ف_ت: به مکه برو اگر آنجا را محل مطمئنی یافتی همان جا بمان وگرنه به طرف یمن برو که م_ردم ی_من یاران جدت، پدرت و برادرت بودند یمن مردمی رئوف و رقیق القلب دارد و شهرهایی وسیع و گسترده دارد اگر در آنجا هم ایمن نبودی به کوهها و بیابانها برو تا ببینیم کار این قوم به کجا می رسد خدا بین ما واین قوم قضاوت کند.

ام_ام ف_رم_ود: ب_ه خ_دا ق_سم اگر در دنیا هیچ پناه و پناهگاهی هم نیابم، با یزید بن معاویه بیعت نمی کنم محمد با شنیدن این سخن گریست و امام نیز گریه کرد.

س_پ_س ف_رم_ود: ای ب_رادر! خ_دا پ_اداش ن_یکت دهد راه درستی نشان دادی من نیز با برادران و ب_رادرزادگ_ان و ش_یعیان خود عازم مکه هستم، ولی اشکالی ندارد که تو در مدینه بمانی و مرا از اخبار مدینه باخبر سازی (۱) .

۱- ۴۷. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۸ _ ۱۸۷ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۳ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۷ _ ۱۶.

وصیت امام حسین به محمد بن حنفیه

هنگامی که امام حسین علیه السلام قصد خروج از مدینه داشت قلم و کاغذی خواست و نوشت:.

بسم اللّه الرحمن الرحیم.

ای_ن وص_ی_ت_ی اس_ت از حسین بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) به برادرش محمد بن علی معروف به ابن ح_نفیه حسین شهادت می دهد که خدایی جز خدای یگانه بی شریک نیست و محمدبنده و رسول اوس_ت ک_ه ب_ا پ_یام حق از جانب حق آمد و شهادت می دهد که بهشت و جهنم حق است و قیامت ب_دون ش_ک خ_واه_د آمد و خدا مردگان را زنده خواهد کرد من از سرخوشگذرانی و طغیان و به ق_ص_د ظلم و فساد قیام نکردم، بلکه تنها به قصد اصلاح امت جدم رسول خدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) خارج می شوم می خواهم مردم را به خیر بخوانم و از زشتی ومنکر باز دارم، می خواهم به روش جدم پیامبر و پدرم علی زندگی کنم پس هر کس حقانیت مرا بپذیرد، خدا را پذیرفته است و هر کس مرا رد کند، من صبر می کنم تا خدا بین من و این قوم به حق قضاوت کند که او بهترین حاکم و داور است (۱) .

انگیزه قیام

در ط_ول ت_اری_خ اس_لام از آغ_از ظ_هور تاکنون، حساس ترین زمان در سرنوشت اسلام، زمان امام ح_س_ین (علیه السلام) است و قیام امام حسین علیه السلام نیز مؤثرترین و ارزنده ترین حرکتی است که در راه احیای دین و اظهار حق به وقوع پیوسته است.

امام ح_س_ین (علیه السلام) خود را بر سر یک دو راهی تعیین کننده می دید که یک راه به محو کامل اسلام و راه دی_گر به احیای دین ختم می شد آن حضرت می توانست سکوت کند و مانند دیگران با حکومت ی_زی_دب_س_ازد و م_ان_ند مصلحت اندیشان زمان خود، با تغافل از اصل حکومت، به مسائل جزئی و سطحی بپردازد، از یک زندگی در سطح عالی و احترام و موقعیت بالای اجتماعی برخوردار باشد.

۱- ۴۸. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۹ _ ۱۸۸.

ای_ن درس_ت ه_م_ان چ_یزی بود که دستگاه حکومت اموی آرزو می کرد، ولی با شناختی که از آن حضرت داشت می دانست هرگز به این آرزو نخواهد رسید و به هیچ قیمتی نمی تواند همکاری و یا حتی سکوت آن حضرت را به دست آورد.

ی_زی_د ب_ه ی_اد داش_ت ک_ه امام حسین علیه السلام در نامه ای به پدرش معاویه، جنگ با بنی امیه را عملی خ_داپ_س_ن_دان_ه شمرده بود (۱) همه بنی امیه می دانند که امام حسین علیه السلام حکومت یزید را به رس_م_ی_ت ن_خ_واه_دش_ناخت مروان بن حکم در مقام راهنمایی به ولید بن عتبه فرماندار مدینه می گوید: کسانی را که یزید نام برده، هم اکنون احضار کن و از آنها بخواه که بیعت کنند، ولی من م_ی دان_م ک_ه ح_س_ی_ن هرگز با یزید بیعت نخواهد کرد و طاعت او را به گردن نخواهد گرفت (۲) .

درس_ت ب_ه همین دلیل است که یزید همین که به قدرت می رسد می خواهد تکلیف خود را باامام ح_س_ین (علیه السلام) روشن کند او به ولید بن عتبه فرماندار مدینه می نویسد: فورا از حسین بیعت بگیر و اگرسرباز زد او را گردن بزن (۳) .

او م_ی دان_د ت_ا ح_س_ین بن علی (علیه السلام) فرزند پیامبر هست، حکومت بی دغدغه بر جهان اسلام برای اومیسر نخواهد شد.

ب_ن_اب_ر ای_ن ب_ر خ_لاف ن_ظ_ر ک_س_ان_ی ک_ه حرکت و قیام حضرت اباعبداللّه (علیه السلام) را ناشی از فشار ب_ن_ی ام_ی_ه م_ی دان_ن_د، موضع بنی امیه در قبال امام حسین علیه السلام ناشی از شناختی است که از امام ح_س_ی_ن (علیه السلام) دارن_د اگ_ری_زی_د احتمال می داد امام حسین علیه السلام در قبال حکومت ناحق او سکوت می کند، هرگز مزاحم آن حضرت نمی شد.

۱- ۴۹. الطبقات الکبری، ابن سعد، ص ۵۴، ترجمه امام حسین.

۲- ۵۰. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۱.

۳- ۵۱. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۰ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۴.

امـام حـسـیـن (علیه السلام) در شرایط موجود آن زمان اصل دین را در خطر نابودی می دید او نه تنها یزید راشـایـسـتـه خـلافـت نـمـی دانست، بلکه او را به عنوان مردی با تمام خصلت ها و صفات ناپسند می شناخت (۱) .

از ایـن رو تسلیم در برابر یزید را ناروا و ایستادگی در برابر او را واجب می دانست و تکلیف خود را درایـن مـیـان از هـمـه سنگین تر می دید (۲) و در وصیتی که برای برادرش محمد بن حنفیه نـوشـت اصول اساسی حرکت خود را که همان دفاع از دین و حفظ جامعه اسلامی از خطر انحراف بـود تـرسـیـم کـرد (۳) و از مـدیـنه خارج شد هنگامی که امام حسین علیه السلام به مکه رسید و خبر مـخـالـفـت او بـا یزید منتشر شد، مردم کوفه تصمیم گرفتند آن حضرت را به کوفه دعوت کنند (۴) .

بـنـابر این نمی توان گفت امام حسین علیه السلام تحت تاثیر دعوت کوفیان قیام کرد، چون دعوت مردم کـوفـه نـیـز یـکی از آثار حرکت امام حسین علیه السلام به شمار می رود و مردم کوفه وقتی امام را دعوت کردند که امام ازبیعت سرباز زده و در مکه مستقر شده بود.

نـتـیـجـه ایـن کـه حرکت امام حسین علیه السلام تنها ناشی از احساس وظیفه آن حضرت و نیاز دین به حرکتی اساسی در راه براندازی جور و ستم بود و دعوت مردم کوفه هیچ تاثیری در اراده راسخ آن امام نداشت که خود فرمود: به خدا اگر در دنیا هیچ جا و پناهگاهی نداشته باشم با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد (۵) .

ص: ۳۱

۱- ۵۲. مقتل خوارزمی، ج ۱، صص ۱۸۲، ۱۸۴ و ۱۸۵.

۲- ۵۳. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۸.

۳- ۵۴. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸.

۴- ۵۵. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۰.

۵- ۵۶. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸.

ب‍ه‍ ه‍م‍ی‍ن‍ دلیل است که حضرت در اولین روزهای حرکت خود به سمت کوفه، از تغییر اوضاع آن س‍ام‍ان‍ با خبر شد، (۱) ولی از راهی که انتخاب کرده بود، باز نگشت هر بار که خبر شهادت یکی ازیارانش به دست مردم کوفه را دریافت می کرد می فرمود: ایشان به عهد خویش وفا نکردند و ما همچنان در انتظار انجام وظیفه ایم.

حرکت از مدینه

امام حسین علیه السلام در دل شب از مدینه خارج شد و در همان حال این آیه را قرائت می کرد:.

«فخرج منها خائفا یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین» (قصص / ۲۱).

م‍وس‍ی ب‍ا ت‍رس و نگرانی از مصر خارج شد و می گفت بار الها مرا از مردم ستم پیشه نجات بده (۲) .

امام حسین از راه اصلی می رود

ام‍ام و ه‍م‍راه‍ان وق‍ت‍ی از م‍دی‍ن‍ه خارج شدند، در جاده اصلی به راه افتادند مسلم بن عقیل گ‍ف‍ت:می ترسم ما را تعقیب کنند و به ما برسند، بهتر است ما هم مثل عبداللّه بن زبیر از راههای فرعی به سوی مکه برویم.

حضرت فرمود: «به خدا تا مکه از راه اصلی جدا نمی شوم، تا مردم بدانند که حسین علیه السلام از حقگویی وایستادگی در برابر ستم و زورگویی بیم ندارد».

ش‍خ‍ص‍ی‍ت‍ی م‍ث‍ل عبداللّه ابن زبیر که هدفش حفظ جان و موقعیت خود است، باید مخفیانه از م‍دی‍ن‍ه فرار کند و از راههای فرعی متواری شود، ولی کسی که برای نجات یک امت و حفظ یک م‍ک‍ت‍ب، ع‍ل‍م م‍خ‍ال‍ف‍ت با یزید بر افراشته و تصمیم دارد مسیر تاریخ را به سود حق تغییر دهد، ن‍م‍ی تواند خود را در پیچ و خم کوره راهها پنهان کند، او باید همیشه در متن جامعه حضور داشته باشد، از راه اصلی حرکت کند ودر مجامع عمومی مسلمین ظاهر شود درست به همین دلیل بود ک‍ه ام‍ام م‍ک‍ه را برای اولین مرحله حرکت خود انتخاب کرد و پس از رسیدن به مکه تا زمانی که م‍ی ت‍وانست از آن موقعیت به سود نهضت مقدس خویش بهره برداری کند در آنجا ماند و درست زمانی مجبور به ترک مکه شد که ماندن در مکه رابه زیان نهضت خویش دانست.

۱- ۵۷. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۹ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۰ و ۴۲ و ۴۳.
۲- ۵۸. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۹، کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۷.

هنگام ورود به مکه

ام_ام ح_س_ین (علیه السلام) در روز سوم شعبان سال ۶۰ هجری وارد مکه شد، در حالی که این آیه راتلاوت می کرد:.

«و لما توجه نلقا مدین قال عسی ربی ان یهدینی سوا السبیل» (قصص / ۲۲).

و چون موسی به مدین رسید گفت امید است خدا مرا به راه راست هدایت کند (۱) .

امام حسین در مکه

ام_ام ح_س_ین (علیه السلام) در اطراف مکه خیمه زد، ولی پس از مدتی به دعوت عبداللّه ابن عباس به خانه اورف_ت ام_ام در م_دتی که در مکه اقامت داشت اقامه جماعت می کرد و مردم از همه جا به سوی اومی شتافتند، تا حدی که دستگاه حکومتی می ترسید حاجیان گرد او جمع شوند از آن هنگام که ام_ام به مکه آمد، حضور ابن زبیر تحت الشعاع قرار گرفته بود، به همین جهت او از حضور امام در مکه سخت ناراحت بود، ولی در ظاهر صبح و شام به نزد امام حسین علیه السلام رفت و آمد می کرد (۲) .

گفتگوی ابن عباس و ابن عمر با امام حسین

در م_ک_ه ع_ب_داللّه اب_ن ع_باس و عبداللّه ابن عمر با هم خدمت امام حسین علیه السلام رفتند نخست ابن ع_م_رآغاز سخن کرد و گفت: «یا اباعبداللّه! خدایت رحمت کند تو می دانی این خانواده با شما تا چ_ه ح_ددش_منی دارند و چه ظلمها در حق شما کرده اند در حال حاضر مردم یزید را به حکومت پ_ذیرفته اند،می ترسم مردم برای درهم و دینار دور او جمع شوند و تو را بکشند و در این بین افراد زی_ادی ک_شته شودمن از رسول خدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) شنیدم که فرمود: حسین کشته می شود، اگر او را تنها بگذارند و یاری نکنند،خداوند تا قیامت آنها را بی یاور و تنها می گذارد من به تو پیشنهاد می کنم م_انند همه مردم بیعت کنی وهمانطور که در زمان معاویه صبر کردی باز هم صبر کن امید است خدا بین شما و قوم ستم پیشه قضاوت کند».

۱- ۵۹. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۹ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۷.

۲- ۶۰. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۰ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۰ و الاخبار الطوال، ص ۲۲۹.

امام فرمود: «ای ابا عبـدالرحمن! تو به من می گویی با یزید بیعت کنم، با آن که رسول خدا درباره او وپدرش چیزهایی فرموده که تو خود می دانی».

اب_ن ع_ب_اس گ_فت: «درست است پیامبر فرمود مرا به یزید چه کار، خدا به او برکت ندهد که او ف_رزن_دم حسین علیه السلام را می کشد و فرمود: به خدا حسین علیه السلام در نزدیکی هر قومی کشته شود و آنها یاریش نکنند،خداوند آنها را گرفتار نفاق می کند».

ح_ض_رت رو ب_ه اب_ن عباس کرد و فرمود: «ای پسر عباس! آیا می دانی که من دختر زاده پیامبرم ع_رض کرد: آری به خدا جز تو کسی را نمی شناسم که سبط رسول خدا باشد یاری تو مانند روزه و زکات واجب است.

فرمود: «دربـاره کسـانی کـه دختر زاده پیـامبر را از خـانه و کاشـانه و شـهر و دیـار خـود اخراج کرده و او را ازم_ج_اورت ق_ب_ر و مسجد پیامبر محروم کرده اند و چنان او را ترسانده اند که هیچ قرار گاهی ن_دارد ومی خواهند او را بکشند، در حالی که نه شرک ورزیده و نه سنت رسول خدا را تغییر داده، چه می گویی گفت: من آنها را از دین بدور می دانم».

حضرت فرمود: «خدا تو شاهد باش».

ع_رض کرد: «یابن رسول اللّه گویا می خواهی از مرگ خود به ما خبر دهی و از من می خواهی که ی_اری_ت کنم به خـدا اگر در رکـاب تـو شمشیر بزنم تـا هر دو دستم قطع شـود ذره ای از حق تو را ادا نکرده ام من دراختیـار توام، هرگونه که می خواهی فرمان ده».

ص: ۳۴

ابـن عـمر گفت: «ای ابن عباس از این سخن ها دست بردار» سپس رو به امام حسین علیه السلام کرد و گـفت:«آرام تر حرکت کن یا اباعبدالله! با ما به مدینه بیا مانند مردم با یزید بساز، از وطن خویش هم آواره نشواگر هم نخواستی بیعت کنی کسی را با تو کاری نیست».

فرمود: «اف بر چنین سخنی تو گمان می کنی من اشتباه می کنم اگر چنین است راه درست را نشان بده تا از آن پیروی کنم».

عـرض کـرد: «نه، خدا نمی گذارد دخترزاده رسولش اشتباه کند و کسی به پاکی تو نباید یزید را بـه خلافت بشناسد، ولی می ترسم آن صورت زیبایت گرفتار شمشیر شود بیا با ما به مدینه برویم، اگرنخواستی تا ابد هم بیعت نکن».

فرمود: «هیهات ای پسر عمر! اینها اگر به من دست بیابند رهایم نمی کنند و اگر دست نیابند به دنبالم می آیند و تا بیعت نکنم یا مرا نکشند، دست بردار نیستند ای ابا عبدالرحمن! آیا نمی دانی که یکی ازنشانه های پستی این دنیا نزد خدا این است که سر یحیی پیامبر را برای یکی از روسپیان بنی اسـرائیـل هـدیـه بـردند آیا نمی دانی که بنی اسرائیل از طلوع فجر تا طلوع خورشید هفتاد پیامبر می کشتند و آنگاه در بازارها می نشستند و خرید و فروش می کردند چنانکه گویی هیچ نکرده اند با این حال خدا در عذاب ایشان شتاب نکرد ولی در نهایت آنها را گرفتار عذاب و انتقام نمود.

ای ابا عبدالرحمن! از خدا بترس و دست از یاری من برندار» (۱) .

ص: ۳۵

۱- ۶۱. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۳ _ ۱۹۱.

اهل کوفه از حرکت امام حسین با خبر می شوند

وق_ت_ی ام_ام حسین علیه السلام از بیعت یزید سرباز زد و از مدینه بیرون آمد و خبر قیام او در آفاق منتشر شد،مردم کوفه در خانه سلیمان بن صرد خزاعی جمع شدند و نامه ای برای حضرت نوشته او را به ک_وف_ه دعوت کردند و به او وعده یاری و وفاداری دادند نامه را با دو قاصد به مکه فرستادند، ولی ام_ام ح_س_ین (علیه السلام) جواب نداد نامه های اهل کوفه پی در پی می رسید تنها در یک نوبت صد و پنجاه ن_ام_ه ک_ه ه_ریک از چند نفر امضا کرده بودند به دست حضرت رسید و حضرت همچنان سکوت می کرد تا نامه های دعوت، بسیار و بسیار شد آنگاه نامه ای به اهل کوفه نوشت و پسر عمویش مسلم بن عقیل را به عنوان نماینده خود معرفی کرد و فرمود اگر او به من بنویسد که شما در وعده خود استوارید، به کوفه خواهم آمد (۱) .

حرکت مسلم

م_سلم بن عقیل به دستور امام حرکت کرد، نخست به مدینه آمد، از مدینه دو راه شناس گرفت و به طرف کوفه حرکت کرد آنها از راههای فرعی می رفتند به همین جهت در بیابان گم شدند و هر دو راه_ن_مااز تشنگی جان دادند مسلم و یارانش خود را به آبادی رساندند و از مرگ نجات یافتند مسلم از آنجانامه ای به امام حسین علیه السلام نوشت و گفت: «من این واقعه را به فال بد گرفته ام، اگر صلاح می دانی مرا معاف کن و دیگری را به جایم بفرست»، ولی حضرت در جواب نامه مجددا او را به ادامه راه امر فرمود و مسلم به راه خود ادامه داد (۲) .

ص: ۳۶

۱- ۶۲. م_صادر کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱ _ ۲۰ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۵ _ ۱۹۴ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲ _ ۲۶۱ و الاخبار الطوال، ص ۲۲۹.

۲- ۶۳. ک_ام_ل اب_ن اث_ی_ر، ج ۴، ص ۲_۲۱ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۷_۱۹۶ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴_۲۶۳ و الاخبار الطوال، ص ۲۳۰.

مسلم در کوفه

م_س_ل_م به کوفه رسید در خانه مختار بن ابی عبید ثقفی منزل کرد مردم دسته دسته خدمت آن ج_ن_اب م_ی رف_ت_ند و او نامه فرزند رسول خدا را برایشان می خواند و مردم از شوق می گریستند هیجده هزار نفر ازمردم کوفه با مسلم به عنوان نماینده امام حسین علیه السلام بیعت کردند.

ای_ن خ_ب_ر ب_ه ن_ع_مان بن بشیر فرماندار کوفه رسید نعمان به منبر بر آمد، به مردم هشدار داد و ن_صیحت کرده، گفت: «تا وقتی با من نجنگیده اید با شما نمی جنگم، ولی اگر بخواهید مخالفت کنید بی گمان باشما ستیز خواهم کرد».

م_سلم بن سعید حضرمی، هم پیمان بنی امیه، برخاست و گفت: «ای نعمان! بدان که این مسئله ج_ز ب_ازور ب_ه پ_ای_ان ن_می رسد، در حالی که موضع تو موضع ضعف است» نعمان گفت: «اگر ضعیف باشم و خدارا اطاعت کنم بهتر است تا گناهکار قدرتمند باشم».

ع_بداللّه بن مسلم به یزید نوشت: اگر کوفه را می خواهی مردی قوی که بتواند به خواست تو عمل کندبفرست پس از او نیز چند نفر به یزید نامه نوشتند و او را از اوضاع کوفه با خبر ساختند.

ی_زی_د ب_ا «س_رج_ون رومی» غلام و مشاور معاویه مشورت کرد سرجون گفت: اگر بدانی رای معاویه دراین موضوع چیست به آن عمل می کنی؟

گفت: آری!.

س_رجون حکم فرمانداری کوفه را که معاویه پیش از مرگ برای عبیداللّه نوشته بود به او نشان داد درآن وق_ت عبیداللّه والی بصره بود یزید فورا مسلم بن عمرو باهلی را با حکم به بصره فرستاد و به ای_ن ت_رت_ی_ب کوفه و بصره را یکجا در اختیار عبیداللّه قرار داده، و به او دستور داد سریعا به سمت کوفه حرکت کند (۱) .

۱- ۶۴. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۸ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱ و مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۴ و متقل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۷.

نامه امام حسین به مردم بصره

ام_ام حسین علیه السلام نامه ای به اشراف و بزرگان بصره نوشت و آنها را به اطاعت خود خواند و آن را به غلام خود سلیمان داد تا به مردم بصره برساند.

س_ل_ی_مان وارد بصره شد و نامه را به همه اشراف و بزرگان رساند و خود در خانه یکی از شیعیان م_خ_ف_ی ش_د ه_مه کسانی که نامه امام را خواندنـد رازداری کردند و از این نامه هیچ کس را خبر نساختند ولی منذربن جارود، پدر زن ابن زیاد گمان کرد که این نامه یکی از دسیسه های او است و از ای_ن رو ترسید به همین دلیل در همان شبی که ابن زیاد آماده رفتن به کوفه بود، منذر او را از نامه امام با خبر ساخت و قاصدحضرت را تحویل او داد و او سلیمان را گردن زد (۱) .

رفتن ابن زیاد به کوفه

وق_ت_ی ن_ام_ه ی_زی_د ب_ه ابن زیاد رسید فورا آماده حرکت شد و فردای آن روز با عده ای به طرف ك_وف_ه حرکت کرد از جمله کسانی که در این سفر با عبیداللّه از بصره حرکت کردند، «شریک بن ح_ارث اع_ور» ازشیعیان بصره بود شریک به امید آن که بتواند عبیداللّه را آن قدر معطل کند که ام_ام ح_س_ین (علیه السلام) وارد کوفه شود، در راه خود را به بیماری زد، ولی عبیداللّه او را رها کرد و به راه خ_ود ادام_ه داد و ش_ب_ان_ه وارد کوفه شد عبیداللّه هنگام ورود به کوفه عمامه مشکی بر سر نهاد و ص_ورت_ش را پ_وش_اند مردم کوفه که از حرکت امام با خبر شده بودند، گمان کردند او حسین بن علی (علیه السلام) است، و گروه گروه به استقبال او شتافته و به نواده رسول خدا خوش آمد گفتند.

۱- ۶۵. ت_اریخ طبری، ج ۴، ص ۶_۲۶۵ و مقتل خوارزمی، ج ۱،ص ۱۹۹ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۳ و الاخبار الطوال، ص ۲_۲۳۱.

او از ای_ن ک_ه م_ردم را تا آن حد مشتاق امام حسین علیه السلام دید سخت بر خود لرزید و نگران شد مردم دوراو را گ_رف_ت_ه ب_ودند و شادمانی می کردند هنگامی که به نزدیکی دارالاماره رسیدند، یکی از ه_م_راه_ان ع_بیداللّه فریاد زد: این امیر عبیداللّه بن زیاد است مردم با شنیدن این سخن با ترس و شگفتی پراکنده شدند و عبیداللّه وارد قصر شد (۱) .

عبیدالله در کوفه

ص_ب_ح ف_ردا م_ن_ادی مردم را به مسجد جامع خواند عبیداللّه، به منبر بر آمد و مردم را به سختی تهدیدکرد مسلم وقتی خبر ورود عبیداللّه را دریافت کرد، به خانه هانی بن عروه مرادی منتقل شد و شیعیان مخفیانه به نزد او می رفتند و با او بیعت می کردند و مسلم نام آنها را ثبت می کرد اکنون ب_ی_ش از ب_ی_ست هزار نفر با مسلم بیعت کرده بودند و مسلم نیز پیش از این امام حسین علیه السلام را از ب_یعت و همدلی مردم کوفه با خبر ساخته بود و می دانست که امام به زودی به طرف کوفه حرکت خ_واه_د کرد به همین جهت تصمیم گرفت علیه ابن زیاد قیام کند، ولی هانی به او توصیه کرد از شتاب در قیام خودداری کند (۲) .

عبیدالله در جستجوی مسلم

۱- ۶۶. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۶ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۹ و الاخبار الطوال، ص ۲۳۲ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۴.

۲- ۶۷. م_روج ال_ذه_ب، ج ۳، ص ۶۷ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۰۰ و کامل ابن اثیر، ص ۲۵ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۸۱.

ابـن زیـاد علام خود «معقل» را مامور کرد مخفی گاه مسلم را پیدا کند سه هزار درهم به او داد تـابـه وسـیـلـه آن خـود را به مسلم نزدیک سازد معقل به مسجد آمد و در کنار مسلم بن عوسجه نشست هنگامی که مسلم از نماز فارغ شد، معقل گفت: «من از اهالی شام هستم، خداوند محبت اهل بیت پیامبرش را نصیب من کرده است شنیده ام کسی از طرف او به کوفه آمده و از مردم بیعت می گیرد من سه هزار درهم آورده ام تا به او دهم که در راه هدفش خرج کند» او چنان گریست که مسلم بن عوسجه فریب خورد حارس پس از این که از او تعهد گرفت رازداری کند او را به خانه هـانـی بـرد و بـا جـنـاب مـسـلـم آشـنـا کرد از آن پس معقل هر روز به خانه هانی می رفت و خبر فعالیت های مسلم و یارانش را به ابن زیادمی رساند.

ابن زیاد هانی را دستگیر می کند

ابـن زیـاد هـمـچـنان مردم را تهدید می کرد و سران و اشراف به دیدن او می رفتند، ولی هانی به بـهـانـه بیماری از رفتن به دیدار او خودداری می کرد ابن زیاد که از رازخانه هانی با خبر شده بود مـحـمد بن اشعث و اسما بن خارجه را احضار کرد و از آنها درباره هانی پرسید گفتند: هانی بیمار است گفت:«شنیده ام حالش خوب شده و روزها بر در خانه اش می نشیند به نزد او بروید و بگویید در ادای حـق مـاکوتاهی نکند» آنها به خانه هانی رفتند و او را وادار کردند به دیدن ابن زیاد برود هنگامی که هانی واردقصر شد آثار خیانت را مشاهده کرد.

اب_ن زی_اد گفت: «این چه کاری است که تو انجام می دهی، مسلم را در خانه خود مخفی کرده و درخانه های اطراف برایش سلاح جمع می کنی» هانی انکار کرد ابن زیاد معقل را احضار کرد هانی ف_ه_م_ی_دک_ه اس_رار فاش شده است، نخست خود را باخت و پس از چند لحظه خود را باز یافت و گفت: «من مسلم را دعوت نکرده ام، او خود به خانه من آمد و من ناچار شدم او را پناه دهم اکنون ک_ه ت_و از م_اجرا با خبرشده ای می روم و او را از خانه ام بیرون می کنم» ابن زیاد گفت: نه تا او را نیاوری رهایت نمی کنم هانی گفت: «من مهمان خود را در اختیار تو قرار نمی دهم و این ننگ را تحمل نمی کنم» و آنگاه مشاجره بین آن دو بالا گرفت.

م_سلم بن عمرو باهلی، هانی را به کناری کشید به او گفت: «به خاطر خدا خود را به کشتن نده او م_س_ل_م را نخواهد کشت، مسلم را تحویل بده وانگهی، عبیداللّه، سلطان است، عیبی نیست که انسان کسی راتحویل سلطان دهد».

ه_ان_ی گ_ف_ت: «چ_ه ننگی از این بزرگتر که من در عین سلامتی با این همه یار و یاور، مهمان خ_ودم را ک_ه ف_رستاده پسر پیامبر است تسلیم او کنم به خدا اگر یکه و تنها باشم تا دم مرگ از او دف_اع م_ی کنم»، ابن زیادسخنان او را شنید گفت: «او را بیاورید» هانی را نزد او بردند گفت: «ای ه_انی اگر مسلم را به نزد من نیاوری گردنت را خواهم زد» هانی گفت: «در این صورت ش_م_ش_یرها دور خانه ات را می گیرند» گفت:«وای به حالت! مرا از شمشیر می ترسانی» آنگاه گ_فت: «او را نزدیک بیاورید» هانی را گرفتند و ابن زیاد باچوب دستی بر صورت او زد تا تمام گ_وش_ت ص_ورت_ش ت_که تکه آویزان شد و خون بر لباسش جاری گشت هانی دست برد و قبضه ش_مشیر یکی از پاسبانها را گرفت، ولی او نگذاشت شمشیرش را از نیام بر آردبه دستور ابن زیاد او را در ی_ک_ی از ات_اقهای قصر زندانی کردند به عمرو بن حجاج خبر دادند که هانی کشته شده است وی ب_ا م_ردان ق_ب_ی_ل_ه ه_ان_ی، ق_ب_ی_له مذحج، قصر ابن زیاد را محاصره کرد عبیداللّه به شریح قاضی گفت به آنها بگو که هانی زنده است.

ش__ری__ح بیرون آمد و به آنها گفت هانی زنده است و آنها به سخن شریح اعتماد کردند و خوشحال به خانه های خویش بازگشتند (۱) .

قیام مسلم

هانی بی خبر از خیانت شریح قاضی، نیمه جان در زندان ابن زیاد به انتظار یاری قوم خود نشسته ب__ودم__سلم از حال او با خبر شد، چهار هزار نفر از یاران خویش را جمع کرد و به قصد مبارزه با ابن زی__اد حرکت کرد، مسجد و بازار از مردان مسلح پر شد، عبیداللّه به قصر گریخت و درهای قصر را محکم بست.

ی__اران مسلم لحظه به لحظه بیشتر می شدند روز از نیمه گذشت، عبیداللّه به دنبال اشراف کوفه ف__رستادو آنها را در قصر جمع کرد و به سختی تهدید و تطمیع کرد ایشان نیز به خواست عبیداللّه، از بالای قصرمردم را تشویق و تهدید می کردند و به آنها می گفتند: لشکر شام در راه است.

م__ردم ک__م ک__م پ__راک__ن__ده شدند زنان یکی یکی می آمدند و پسران و برادران خود را از جمع جدا م__ی ک__ردن__دو ب__ه آن__ه__ا می گفتند این همه جمعیت کافی است، حضور تو ضرورتی ندارد، مردان م__ی آم__دند پسران وبرادران خود را می بردند و به آنها می گفتند: برگرد فردا که لشکر شام برسد چ__ه خواهی کرد به تدریج اطراف مسلم خلوت و خلوت تر شد تا وقتی که نماز مغرب به جای آورد ب__ی__ش از س__ی نفر پشت سرش نبودند از مسجد بیرون آمد و به طرف محله «کنده» حرکت کرد هنوز به آنجا نرسیده بود که اطرافیانش به ده نفر رسیدند وقتی از محله کنده گذشت دیگر کسی همراه او نبود اینک مسلم بی پناه و بی یاور، درکوفه یکه و تنها مانده بود.

---

۱ - ۶۸. ک__ام__ل بن اثیر، ج ۴، صص ۳۰_۲۷ و تاریخ طبری، ج ۴، صص ۴_۲۷۲ و الاخبار الطوال، صص ۸_۲۳۷ و مقتل خوارزمی، ج ۱، صص ۶_۲۰۳.

م_س_ل_م ب_ی ه_دف در کوچه ها می گشت تا به در خانه زنی به نام «طوعه» رسید پیر زن بر در ای_س_تاده بودمنتظر تنها پسرش بود مسلم سلام کرد زن پاسخ گفت، مسلم آب خواست زن آبش داد زن وارد خ_انه شد و مسلم همانجا نشست دوباره بیرون آمد و مسلم را آنجا دید رو به او کرد و گفت: بنده خدا مگر آب نخوردی؟.

_ چرا خوردم.

_ پس به نزد خانواده ات برو.

م_س_ل_م س_ك_وت ك_رد پ_یر زن تکرار کرد، ولی جوابی نشنید برای بار سوم تکرار کرد ولی مسلم ج_وابی نداد عاقبت گفت: «سبحان اللّه! ای بنده خدا برخیز به نزد خانواده ات برو، صحیح نیست بر در خانه من بنشینی من راضی نیستم».

م_س_لم برخاست و به پیر زن گفت: «مادر! مرا در این شهر خانواده و قبیله ای نیست، می خواهی کارخیری انجام دهی؟

شاید بتوانم جبران کنم».

_ چه کاری؟.

_ من مسلم بن عقیلم این مردم مرا فریب دادند و به من دروغ گفتند.

_ تو مسلمی؟.

_ آری.

_ بفرما و مسلم وارد شد پیر زن او را در یکی از اتاق های غیر مسکونی خانه جای داد فرش پهن کرد وشامی آورد، ولی مسلم شام نخورد.

پ_س_ر پ_ی_ر زن ب_ه خانه برگشت دید مادرش به یکی از اتاق ها رفت و آمدی می کند گفت مرا به شک انداختی، در این اتاق چه می کنی؟.

_ پسرم فراموش کن.

_ به خدا تا نگویی دست بر نمی دارم.

_ مشغول کار خودت باش از من چیزی نپرس.

اما پسر همچنان اصرار می کرد.

پیر زن گفت: قسم بخور به کسی نخواهی گفت و او قسم خورد و پیر زن قصه را باز گفت.

پسر چیزی نگفت و خوابید (۱) .

مبارزه مسلم با لشکر ابن زیاد

ف_ردا ص_ب_ح ابن زیاد در قصر نشسته بود و اشراف کوفه برگرد او نشسته بودند عبدالرحمن پسر محمدبن اشعث وارد مجلس شد، پدرش را یافت و سر در گوش او چیزی گفت عبیداللّه حساس شد دقت کرد، نام مسلم را شنید پرسید او چه می گوید؟.

م_ی گ_وی_د م_س_ل_م در خ_ان_ه پیر زنی به نام «طوعه» مخفی شده است این را از پسرش بلال شنیده اند.

ع_ب_ی_داللّه گ_ف_ت: ب_ر خ_یز و همین الان او را به اینجا بیاور محمد بن اشعث برخاست ابن زیاد دستورداد، عبیداللّه بن عباس سلمی، با هفتاد مرد از قبیله قیس او را همراهی کنند.

م_س_لم در خانه نشسته بود که صدای سم اسبان و همهمه مردان را شنید برخاست و با شمشیر از ات_اق خ_ارج ش_د آن_ها به خانه هجوم بردند مسلم در مقابل ایشان ایستاد و جنگید تا همه را از خانه بیرون کرددوباره هجوم بردند و مسلم همچنان مردانه ایستاد و جنگید تا همه را بیرون راند.

«ب_ک_یر بن حمران احمری» به او حمله برد و ضربه ای به صورت مسلم نواخت که لب بالای او را برید وتا لب پایین نفوذ کرد و دندانهایش را شکست مسلم ضربه سختی بر سر او زد و ضربه ای دیگر ب_رش_انه اش نواخت که چیزی نمانده بود تا شکمش پیش رود مردان ابن زیاد که عرصه را بر خود تنگ یافتنداز اطراف بر بام جستند و شروع به پرتاب سنگ نمودند آتش در دسته های نی می زدند و از ب_الا ب_ه س_رش می ریختند مسلم ناچار شمشیر به دست از خانه به کوچه آمد محمد بن اشعث فریاد زد: ای مسلم! تو درامانی! خود را به کشتن نده ولی مسلم همچنان می جنگید و در رجز خود به خیانت و دروغ ایشان اشاره می کرد ابن اشعث دوباره امان داد و تاکید کرد، اما مسلم می دانست که به وعده های این قوم هیچ اطمینانی نیست.

---

۱ - ۶۹. ت_اریخ طبری، ج ۴، صص ۸_۲۷۵ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۸_۲۰۶ و مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۷ و کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۳۲_۳۰ و الاخبار الطوال، صص ۸_۲۳۷.

م‌س‌ل‌م ك‌ه از ك‌ث‌رت زخم ناتوان شده بود به دیوار تکیه زد سربازان استری آوردند، مسلم سوار ش‌دش‌م‌ش‌ی‌رش را از گ‌ردن‌ش باز کردند گویی مسلم دیگر از خود ناامید شده بود اشك در چ‌ش‌م‌ان‌ش ح‌لقه زدو از دیدگانش جاری شد و فرمود: این اول خیانت است محمد بن اشعث گ‌ف‌ت: «ام‌ی‌دوارم زی‌ان‌ی ب‌ه ت‌ونرسد» فرمود: «این تنها امیدی بیش نیست انا للّه و انا الیه راجعون» (۱) .

مسلم در دست نامردمان

م‌س‌ل‌م پ‌س از ج‌نگی سخت ناچار شد امان محمد بن اشعث را بپذیرد او را خلع سلاح کردند و ب‌ه س‌وی ق‌ص‌ر ح‌رکت دادند مسلم که آثار خیانت را مشاهده کرده بود از عاقبتی که در انتظار ح‌سین (علیه السلام) ویاران او بود می گریست عبیداللّه بن عباس سلمی گفت: «کسی که هدفی چون تو دارد، وقتی این گونه گرفتار می شود، نباید گریه کند».

ف‌رم‌ود: «ب‌ه خ‌دا برای خود گریه نمی کنم و برای کشته شدن خود مرثیه نمی خوانم، اگر چه دوس‌ت ندارم کشته شوم من برای پسر رسول خدا و خاندان او که در راهند گریه می کنم» آنگاه ب‌ه محمد بن اشعث رو کرده فرمود: «ای بنده خدا! می دانم که نمی توانی به امان خود عمل کنی آیا می توانی کارخیری انجام دهی؟

کسی را بفرست تا از قول من به حسین علیه السلام بگوید باز گردد که اهل کوفه بر عهد خوداستوار نیستند».

مسلم را آوردند تا به در قصر رسید تشنگی سخت او را می آزرد، چشمش به کوزه ای آب سرد افتاد که بر در قصر نهاده بودند گفت: «از این آب به من بدهید».

۱- ۷۰. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۹ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۰۹ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۲.

م_س_ل_م ب_ن ع_م_ر و ب_اه_لی گفت: «این آب به این سردی را می بینی؟

به خدا از آن یک قطره نخواهی چشید تا از آب جوشان جهنم بنوشی».

م_س_ل_م گ_ف_ت: «م_ادر ب_ه عزایت بنشیند، چه سنگدل و خشنی! تو برای نوشیدن آب جوشان جهنم شایسته تری».

از خستگی تکیه بر دیوار زد و نشست.

ع_م_رو ب_ن ح_ری_ث غ_لا_م_ش را فرستاد کوزه ای آب آورد کاسه ای پر کرد و به دست مسلم داد تا ب_ن_وش_د،ول_ی ه_ر بار که خواست بنوشد کاسه پر خون شد و نتوانست بنوشد تا بار سوم دندانهای پ_ی_ش_ش در کاسه افتاد کاسه را بر زمین نهاد و گفت: «سپاس خدا را اگر این آب روزی من بود نوشیده بودم» (۱) .

مسلم در آستانه شهادت

م_س_ل_م را وارد ق_ص_ر ک_ردن_د، ب_دون سلام وارد شد نگهبان گفت: چرا به امیر سلام نمی کنی فرمود:ساکت باش او امیر من نیست.

ابن زیاد گفت: اشکالی ندارد، سلام کنی یا نه کشته خواهی شد.

مسلم فرمود: باکی نیست، بدتر از تو بهتر از مرا کشته است.

ابن زید گفت: ای نافرمان تفرقه افکن! بر امام خود خروج کرده در میان مسلمانان تفرقه انداخته و تخم فتنه کاشته ای.

فرمود: «دروغ می گویی! معاویه و پسرش یزید در میان مسلمین تفرقه انداختند و تخم فتنه را تو وپدرت کاشتید من امیدوارم خداوند به دست شرورترین مخلوقاتش شهادت را نصیب من کند».

۱- ۷۱. تاریخ طبری، ج ۴، صص ۲_۲۸۱ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۱۰ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۴ و مروج الذهب، ج ۳، صص ۹_۶۸.

گفت: آرزوی چیزی داشتی که خدا نخواست بدان برسی و آن را به کسی که شایسته بود داد.

فرمود: اگر ما شایسته خلافت نباشیم چه کسی شایسته است.

گفت: امیرالمؤمنین یزید شایسته خلافت است.

فرمود: ما به حکمیت خدا بین خود و شما راضی هستیم.

گفت: تو گمان می کنی در خلافت حقی داری.

فرمود: گمان نمی کنم، به خدا قسم یقین دارم.

گ_ف_ت: ای پسر عقیل مردم هیچ اختلافی نداشتند، تو آمدی تفرقه افکندی و مردم را به جان هم انداختی.

ف_رم_ود: م_ن ب_رای ای_ن ک_ار ن_ی_امدم، ولی شما کژیها و زشتی ها را علنی کرده اید، معروف را به خاک سپرده اید، در میان مردم مثل قیصر و کسری رفتار می کنید، ما آمدیم تا همچون رسول خدا آنها را به معروف راهنمایی کنیم و از منکر باز داریم و به حکم کتاب و سنت بخوانیم و برای این کار شایسته ایم.

گفت: ای فاسق ترا چه به این کار؟

آیا وقتی که تو در مدینه شراب می خوردی ما به کتاب و سنت عمل نمی کردیم.

فرمود: من شراب می خوردم؟

خدا می داند که دروغ می گویی ما هرگز لب به ناپاک نزده ایم و از پ_ل_ی_دی ب_ه دور ب_وده ایم شراب خوردن برازنده کسی است که چون سگ زبان به خون مسلمین م_ی زن_د، ک_س_ان_ی رامی کشد که خدا کشتن آنها را حرام کرده، از روی خشم و عداوت و سؤظن خونریزی می کند، آنگاه به لهو لعب می پردازد چنان که گویی هیچ نکرده است.

گفت: خدا مرا بکشد اگر ترا به طرز بی سابقه ای نکشم.

فـــرمـــود: مـــنـــاسب تو همین است که در اسلام بدعت بگذاری و کشتن به طرز زشت، مثله کردن، ناپاکی وپست فطرتی را به خود اختصاص دهی.

چـــون ســـخـــن بـــه ایـــن جا رسید ابن زیاد به عقیل، حضرت علی (علیه السلام) و امام حسین علیه السلام دشنام داد و مسلم دیگر با او سخن نگفت (۱) .

شهادت مسلم

ابـــن زیـــاد در گـــفـــتـــگو با مسلم شکست خورد، منطق روشن و محکم مسلم او را به زانو درآورد، جـــزفحاشی چاره ای نداشت، زبان به دشنام گشود مسلم که هر چه را لازم بود بیان کرده بود، از لوث مکالمه با او دامن برکشید و سکوت کرد.

ابـــن زیاد به نهایت راه رسیده بود، سخنی برای گفتن نداشت و در مقابل دشمنانش نیز با نگاه پر ازتـــحقیر و سکوت معنی دار مسلم مواجه شده بود فریاد زد: این کسی که از مسلم ضربت خورده کـــجـــاســـت بکیر ابن حمران پیش آمد ابن زیاد گفت تو باید گردن او را بزنی او را بالای قصر ببر، گـــردنـــش را بـــزن وبـــدنـــش را پایین بیانداز مسلم را بالای قصر بردند، ولی او بی اعتنا به آنچه در اطرافش می گذشت تکبیرمی گفت استغفار می کرد و بر پیامبر درود می فرستاد مسلم در آخرین لحظات گفت: خدایا بین ما و این مردم تو قضاوت کن، اینها ما را فریب دادند به ما دروغ گفتند و تنهایمان گذاشتند.

او را بـــه مـــحل مخصوص بردند، گردنش را زدند و سرش را از قصر پایین افکندند و پیکرش را نیز به زمین پرت کردند.

۱- ۷۲. تـــاریـــخ طبری، ج ۴، صص ۳ـــ۲۷۲ و مقتل خوارزمی، ج ۱، صص ۳ـــ۲۱۲ و کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۵ـــ۳۴.

ق_ات_ل ب_ه درون ق_ص_ر بازگشت ابن زیاد پرسید چه شنیدی؟

هر چه شنیده بود گفت، ابن زیاد پرسیددیگر چه شد، گفت: من به او گفتم خدا را سپاس که انتقامم را از تو گرفت و ضربه ای به او زدم ک_ه ک_اری ن_شد مسلم گفت: ای برده! فکر نمی کنی این خراشی که بر من وارد کردی به تمام خون تو می ارزد؟

و من ضربه آخر را به او زدم ابن زیاد با تعجب گفت: تا دم مرگ هم مباهات!.

آری شهید راه خدا سربلند است، حتی اگر در دست دشمن اسیر شود (۱) .

خروج امام حسین از مکه

ام_ام ح_س_ین (علیه السلام) روز س_وم ش_ع_ب_ان س_ال ۶۰ هجری وارد مکه شد روز پانزدهم رمضان همان سال مسلم بن عقیل را به سمت کوفه اعزام کرد و خود همچنان در مکه ماند تا نامه مسلم از کوفه به دست اورسید او نوشته بود هجده هزار نفر با او بیعت کرده و مردم، امام حسین را پیشوای خود م_ی دانند و هیچ تمایلی به بنی امیه ندارند به همین جهت امام روز هشتم ذیحجه (روز ترویه) که ح_ج_اج به سوی عرفات می روند، حج خویش را به عمره مفرده بدل کرد و از مکه به سمت عرفات حرکت کرد.

حضرت به دو دلیل این روز خاص را برای حرکت انتخاب کرد:.

اول این که اگر حضرت پس از پایان مراسم حج مکه را ترک می کرد، حرکت آن حضرت هیچ، موج وب_ازت_اب_ی نداشت، چرا که ترک مکه پس از مراسم حج یک حرکت عادی و معمولی است، ولی در روزی که مراسم حج شروع می شود و در شرایط عادی خروج از حرم و ترک مراسم حج حرام است، چنان غیرعادی و سؤال برانگیز است که همه مسلمانان را به اندیشه وا می دارد.

۱- ۷۳. تاریخ طبری، ج ۴، صص ۴_۲۸۳ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۵ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۱۳.

دوم ای_ن ک_ه ی_زی_د ت_ع_دادی از م_زدوران بنی امیه را بـه مکه فرستاده بـود تـا به عنـوان حـاجی در م_راس_م ش_رک_ت ک_رده و مترصـد باشـند که در یکی از مواضع ازدحـام جمعیت مثـل طواف و رمی ج_م_رات ح_ضرت را ترور کنند و اگر چنین اتفاقی می افتاد اولا حرمت حرم شکسـته می شد، ثانیا ش_ه_ادت حضـرت هیچ تاثیری در تغییر وضع جـامعه نـداشت، به همین جهت امـام حسـین علیه السـلام تلاش می کرد خود را از حرم دورنموده حرمت حرم را حفظ کنـد و خود بارها به این نکته تصریح فرموده است (۱) .

گفتگوی امام حسین با ابن زبیر

در ای_ام_ی ک_ه ح_ض_رت در ت_دارک م_ق_دم_ات س_ف_ر ب_ود، افراد زیـادی بـا انگیزه هـای مختلـف با ح_ضـرتش سـخن گفتنـد و او را از پـذیرش دعوت کوفیـان برحـذر داشـتند و حضـرت به هر یـک از آنها متناسب با انگیزه و مرامش پاسخ می گفت و بدینوسیله از عزم راسخ خود پرده می داشت.

در م_ی_ان ک_س_انی که در این باره با امام صحبت کردند عبداللّه بن زبیر وضعیت خاصی داشت او ازح_ض_ور ام_ام ح_س_ین (علیه السـلام) در مکه به شدت نگران بود زیرا با وجود آن حضرت کسی به او اعتنا ن_م_ی ک_رد ب_ه همین جهت بـا گـوشه و کنـایه حضـرت را به ترک مکه تشویق می کرد در یکی از این برخوردهـا پس از این که امـام را به سـفر به کوفه تشویق کرد برای این که متهم نشود گفت: امـا اگر بخواهی در اینجـا بمانی و اداره اموررا به عهـده بگیری، ما هم یاریت می کنیم و بـا تـو بیعت می کنیم و خیرخـواه تـو خواهیم بود حضـرت فرمود: پـدرم به من گفته است مکه را قوچی است که با خونش حرمت حرم شکسته می شود و من نمی خواهم آن قوچ باشم (۲) .

۱- ۷۴. الاخبار الطوال، ص ۲۴۳ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۲۰ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۸ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۱۶ و ۲۱۹ وتاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۸۹.
۲- ۷۵. عبداللّه بن زبیر بعدها در مکه کشته شد منظور علی (علیه السلام) از قوچ در این پیشگویی، خود عبداللّه بوده است.

ع_ب_دالله گ_ف_ت: اگ_ر م_ی خواهی اداره امور را به من بسپار، در این صورت هم هر امری داشته باشی اطاعت می شود.

حضرت فرمود: این را هم نمی خواهم.

ب_ع_د از آن م_دت_ی م_خ_فیانه با هم سخن گفتند آنگاه حضرت رو به اصحاب کرده فرمود: او به من می گوید در مسجد الحرام بمان، من مردم را به گردت جمع می کنم به خدا من اگر در یک وجبی مسجدکشته شوم، بیشتر دوست دارم تا در درون آن کشته شوم و اگر در دو وجبی مسجد ک_ش_ت_ه ش_وم بیشتردوست دارم تا در یک وجبی آن به خدا قسم اگر خود را در سوراخ جانوران مخفی کنم مرا بیرون می کشند و مرا می کشند به خدا اینان بر من ستم می کنند، همچنان که بنی اسرائیل در روز شنبه تعدی کردند (۱) .

امام حسین کاروان یزید را مصادره می کند

ام_ام ح_س_ین (علیه السلام) از مکه خارج شد به «تنعیم» رسید و در آنجا با کاروانی از یمن مواجه شد این ک_اروان را ک_ه ح_ام_ل پ_ارچه و زعفران بود «بحیر بن ریسان» کارگزار یزید در یمن برای یزید فرستاده بود حضرت دستور داد بار کاروان را مصادره کنند آنگاه به شترداران فرمود هر کس میل دارد ت_ا ع_راق ب_ا م_ا بیاید تمام کرایه اش را می دهیم و هرکس می خواهد از همین جا جدا شود، به همین مقدار کرایه دریافت می کند.

گ_روه_ی ک_رای_ه یمن تا مکه را گرفتند و از همانجا جدا شدند و گروهی هم تا عراق در خدمت آن حضرت بودند و حضرت علاوه بر کرایه، به هر کدام یک دست لباس بخشید (۲) .

۱- ۷۶. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۸ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۸۹.

۲- ۷۷. تاریخ طبری، ج ۴، صص ۹۰_۲۸۹ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۰ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۹۰ و الاخبار الطوال، ص ۲۴۵.

امـام حـسـین (علیه السلام) برای مخالفت با حکومت اموی قیام کرده بود و تمام هم او در این قیام این بود که ماهیت حکومت اموی را برای مردم روشن سازد برای آن حضرت شهادت و پیروزی ظاهری یکسان بود او پیروزی خود را در این می دید که مردم را به حقیقت حال آگاه کند تا مردم حساب اسلام را ازبنی امیه جدا کنند.

با توجه به این مقدمه، حضرت به سه دلیل کاروان مزبور را مصادره کرد:.

۱ـ امـام جانشین بـر حـق پیامبر خداست و بیت المال حقیقتا در اختیار اوست امام مجاز است برای مصلحت دین و مسلمین در اموال عمومی تصرف کند محموله این کاروان نیز از اموال عمومی مسلمانان بود و یزید غاصبی که به هر صورت باید او را از تصرف در اموال مسلمین بازداشت.

۲ـ در صورتی که مردم کوفه به وعده خود وفا می کردند، امام به پشتوانه مالی نیاز داشت تا بتوان دسپاهی تجهیز کند و با بنی امیه مبارزه نماید و این محموله می توانست در این راه مورد استفاده قرار گیرد.

۳ـ شخصیت امام به گونه ای در جامعه اسلامی مطرح بود که تمام حرکات و مواضع او معیار و میزان بود، به طوری که مردم از موضع گیری او حق و باطل را باز می شناختند اباعبداللّه فرزند پیامبر وصالح ترین و با تقواترین فرد در بین مسلمانان بود، هنگامی که مردم می شنیدند آن حضرت اموال یزید رامصادره کرده است، به ناحق بودن او آگاه می گشتند.

عبدالله بن جعفر به دنبال کاروان حسین

امام حسین (علیه السلام) به سمت عراق حرکت کرد پسر عمویش عبداللّه بن جعفر که همسر گرانقدرش زینت کبری، دختر علی (علیه السلام)، در کاروان امام بود، از روی علاقه و ارادتی که به امام داشت پسرانش عون و محمدرا با نامه ای به دنبال حضرت روانه کرد.

او در آن ن_وش_ته بود: تو را به خدا وقتی نامه مرا خواندی برگرد می ترسم در این راه کشته شوی وخاندانت گرفتار شوند اگر تو کشته شوی نور خدا در زمین خاموش می شود، تو نشانه راه جویان و امیدمؤمنانی در رفتن شتاب مکن، من خودم را به تو می رسانم.

آن_گ_اه خ_ود ب_ه س_راغ عمر بن سعید فرماندار مکه رفت و از او خواست برای امام حسین علیه السلام امان نامه ای بنویسد عمرو نیز امان نامه ای نوشت و به حضرت وعده نیکی داد و آنرا به برادرش یحیی بن س_عیدسپرد تا با عبداللّه به جعفر به امام حسین علیه السلام برسانند آنها خود را به حضرت رساندند و برای ب_ازگ_رداندن او بسیار تلاش کردند آن حضرت که از نابکاری و نامردمی دست نشاندگان یزید با خ_بر بود، خطاب به ایشان فرمود: رسول خدا در خواب به من دستوری داده است که من درصدد اج_رای آن ه_ستم گفتند:مگر چه خوابی دیده ای؟

فرمود: این خواب را به کسی نخواهم گفت تا پروردگارم را ملاقات کنم.

عبداللّه بن جعفر ناامید شد و به مکه بازگشت، ولی به پسرانش دستور داد همراه حضرت باشند و دررکاب او بجنگند (۱) .

راه کوفه بسته می شود

ع_ب_ی_داللّه پ_س از آنکه مسلم و هانی را به شهادت رساند، سرهای مبارکشان را برای یزید فرستاد درمیان بنی هاشم مسلم اولین کسی است که سرش را شهر به شهر بردند یزید پس از تقدیر از ابن زی_اد ب_ه اون_وش_ت: با خبر شده ام حسین بن علی به سوی کوفه می آید، در راه او پاسگاه ها بساز و دی_ده بان بگمار، اگربه کسی شک کردی او را دستگیر کن و اگر به گمان بد بردی او را بکش و اخبار هر روز را برای من بنویس (۲) .

۱- ۷۸. کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۱_۴۰ و تاریخ طبری، ج ۴، صص ۲_۲۹۱ و مقتل خوارزمی، ج ۱ صص ۸_۲۱۷.
۲- ۷۹. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۱۵ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۸۵.

اب_ن زی_اد ح_ص_ین بن نمیر تمیمی، شرطه خود را مامور کرد تا با لشکری قادسیه را تحت کنترل بگیرد وهرگونه ترددی را تحت نظر داشته باشد (۱) .

قیس به مسهر صیداوی

ام_ام ح_س_ین (علیه السلام) ب_ه م_ن_زل_گاه حاجر رسید اکنون چند روز از شهادت مسلم می گذشت، ولی ح_ض_رت هنوز با خبر نشده بود از آنجا نامه ای برای اهل کوفه نوشت و آنها را از حرکت خود با خبر ساخت نامه رابه قیس به مسهر صیداوی سپرد تا به مردم کوفه برساند.

قیس با نامه راه کوفه را در پیش گرفت، ولی در قادسیه به دست ماموران عبیداللّه دستگیر شد او نامه را پاره کرد ماموران او به نزد ابن زیاد بردند.

وقتی مقابل ابن زیاد قرار گرفت ابن زیاد پرسید: کیستی؟.

_ یکی از شیعیان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام).

_ چرا نامه را پاره کردی؟.

_ می خواستم تو از مضمون آن با خبر نشوی.

_ نامه از که بود؟

آنرا برای که می بردی؟.

_ از حسین علیه السلام به گروهی از اهل کوفه که نامشان را نمی دانم.

ابن زیاد با خشم گفت: به خدا رهایت نمی کنم تا نام آنها را بگویی، یا بر منبر رفته حسین بن علی و پدرو برادرش را دشنام دهی وگرنه قطعه قطعه ات خواهم ساخت.

گفت: نام آن اشخاص را نمی دانم، اما حاضرم دشنام دهم و لعنت کنم.

ع_ب_ی_داللّه دس_ت_ور داد او را ب_ه مسجد جامع بردند، مردم در مسجد جمع شدند و قیس به منبر رفت سپاس خدا را به جا آورد و او را ستایش کرد بر پیامبر و اهل بیتش درود فرستاد و برای علی و ح_س_ن وحسین علیه السلام بسیار طلب رحمت کرد و بر عبیداللّه بن زیاد و پدرش و یزید و سرکشان بنی امیه لعنت فرستاد آنگاه با صدای بلند فریاد زد: ای مردم کوفه! حسین بن علی فرزند فاطمه و نوه رس_ول اللّه بهترین آفریدگان خدا در راه کوفه است من فرستاده او هستم که در منزگاه حاجر از او جدا شده و به سوی شماآمدم همت بلند دارید و با یاری خدا به یاری او برخیزید.

۱- ۸۰. کامل ابن الاثیر، ج ۴، ص ۴۱ الاخبار الطوال، ص ۲۴۳.

اب_ن زی_اد دس_ت_ور داد او را از م_ن_ب_ر پ_ای_ین کشیده و به قصر بردند و از بام قصر به زیر افکندند اعضای بدنش خرد شد و از دنیا رفت.

ه_نگامی که خبر شهادتش به اباعبداللّه رسید، اشک از دیدگاه حضرت جاری شد و گفت: بارالها برای ما و شیعیانمان در نزد خود جایگاه نیکی قرار ده و ما در سایه رحمتت با هم جمع کن (۱) .

زهیر بن قین هدایت می شود

زهیر به قین لجلی که از نظر عقیده عثمانی بود و به اهل بیت رسول خدا چندان اعتقادی نداشت، درذی_حجه سال ۶۰ به حج رفته بود در همان روزهایی که امام حسین علیه السلام به طرف کوفه می رفت، زه_ی_رم_راس_م ح_ج را به پایان برده و در حال بازگشت به وطن بود کاروان امام به دلیل فزونی ه_م_راه_ان وت_وقف های زیاد، حرکت کندتری داشت و زهیر به آن که خود بخواهد به کاروان امام رس_ی_د و ب_ا او ه_م سفرشد یکی از همراهان زهیر روایت می کند که وقتی از مکه بیرون آمدیم، از همان راهی می رفتیم که امام حسین علیه السلام می رفت، ولی هرگز نمی خواستیم با او روبرو شویم وقتی کاروان امام حسین علیه السلام حرکت می کرد زهیر می ایستاد و هنگامی که امام توقف می کرد زهیر به راه می افتاد و از کنار او می گذشت دریکی از منازل ناچار شدیم با امام در یک جا توقف کنیم امام در یک طرف چادر زد و ما در طرفی دیگر.

---

۱ - ۸۱. ک_ام_ل اب_ن اث_یر، ج ۴، ص ۴۱ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۷ و الاخبار الطوال، ص ۶ _ ۲۴۵ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۶ _ ۲۳۴.

مشغول خوردن ناهار بودیم که دیدیم فرستاده امام به طرف ما می آید منتظر شدیم تا رسید سلام کردو داخل شد و او به زهیر گفت: اباعبدالله می خواهد ترا ببیند ما چنان از این خبر ناراحت شدیم که هرکس هر چه در دست داشت به زمین انداخت همه مبهوت و بی حرکت نشستیم دلهم همسر زهیر گفت:سبحان الله! پسر رسول خدا به دنبال تو فرستاده است و تو به نزد او نمی روی؟

برخیز و ب‍ـه س‍ـوی او ب‍ـروس‍ـخ‍ـن‍ـان‍ـش را گوش کن و باز گرد زهیر با ناراحتی رفت، طولی نکشید که برگشت در حالی که صورتش ازخوشحالی برق می زد دستور داد چادر و بار و بنه اش را به نزدیک خ‍ـی‍ـم‍ـه گ‍ـاه ام‍ـام ح‍ـس‍ـی‍ـن منتقل کنند،آنگاه به زنش گفت: تو را طلاق دادم تا به خویشانت بپیوندی، من دوست ندارم به خاطر من دچارگرفتاری شوی.

آنگاه به امام حسین پیوست و همراه آن حضرت بود تا شهید شد.

ملاقات با فرزدق

ام‍ـام ح‍ـس‍ـین (علیه السلام) ب‍ـه م‍ـن‍ـزلگاه صفاح رسید فرزدق شاعر معروف عرب که از عراق به سوی مکه م‍ـی آم‍ـددر م‍ـقابل امام ایستاد و عرض کرد: امیدوارم آنچه می خواهی خدایت عطا کند و به آنچه آرزو داری دس‍ـت ی‍ـابی حضرت فرمود: مردم عراق را چگونه دیدی؟

عرض کرد: از شخص آگاهی س‍ـؤال ک‍ـردی، قلوب مردم با توست ولی شمشیرهایشان به نفع بنی امیه کار می کند و مقدرات از آسمان نازل می شود و خداآنچه بخواهد می کند.

ف‍ـرمود: راست گفتی کارها در دست خداست و خدا آنچه بخواهد انجام می دهد پروردگار ما هر روزدر کاری است، اگر آنچنان که ما می خواهیم مقدر باشد خدا را بر این نعمت شکر می گذاریم و درشکرگذاری نیز از او یاری می جوییم و اگر جز این شود کسی که نیتش حق و باطنش تقوی است از راه راست بیرون نرفته است.

در راه مـکه تا کربلا امام با افراد زیادی ملاقات کرد که غالبا همین گونه سخنان را ابراز داشته اند چـنان که دیدیم در مکه نیز افراد زیادی حضرت را از این سفر بر حذر داشته، نسبت به عاقبت این سفرخوشبین نبوده اند، ولی امام حسین علیه السلام علی رغم همه این اظهار نظرها همچنان مصمم به راه خـود ادامـه داد تـا به کربلا رسید اینها نشان می دهد که حضرت با برنامه ای دقیق و مدون حرکت مـی کـرد و آنـچـه بـرای او و خاندانش پیش آمد هرگز پیشامد و یک حادثه اتفاقی نبود و حضرت ناخواسته با آن حوادث درگیر نشد.

خبر شهادت مسلم به امام می رسد

امام حسین علیه السلام به منزل زرود رسید دید مردی از سوی کوفه می آید حضرت ایستاد تا درباره کوفه ازاو سؤال کند مرد کوفی تا چشمش به امام افتاد راهش را کج کرد حضرت نیز از او صرف نظر کرد و بـه راه خـود ادامـه داد دو نـفر از قبیله بنی اسد که برای اطلاع از سرنوشت امام با عجله از مکه بـیـرون آمده و دراین منزل به امام رسیده بودند، از دور این صحنه را دیدند مرد کوفی را تعقیب کـردنـد تـا بـه او رسـیـدنـدخـود را بـه او معرفی کردند و نسب او را جویا شدند معلوم شد او هم «اسدی» است از وضع کوفه پرسیدند، گفت: من در حالی از کوفه خارج شدم که مسلم و هانی را کشته بودند و بدنشان را در بازار برروی زمین می کشیدند.

آن دو بازگشتند و به دنبال امام حرکت کردند شامگاهان حضرت در منزل «نعلبیه» توقف کرد آنهاخدمت امام رفتند و سلام کردند حضرت جواب داد.

ص: ۵۷

گ_ف_ت_ن_د: خ_دای رحمتت کند، خبری داریم اگر می خواهی علنی وگرنه در خفا باز گوییم، حضرت نگاهی به اصحابش انداخت و فرمود: من از اینها چیزی مخفی ندارم.

_ سواری را که از کوفه می آمد به خاطر دارید.

_ آری می خواستم از او چیزی بپرسم.

_ م_ا خ_ب_ر او را گ_رف_تیم و شما را از پرسیدن بی نیاز کردیم، او از قبیله ما و مردی عاقل، دانا و راس_ت_گ_وس_ت او ب_ه م_ا گ_ف_ت: وقتی از کوفه بیرون آمدم که مسلم و هانی کشته شده بودند و بدنهایشان را در بازار بر روی زمین می کشیدند.

_ انا للّه و انا الیه راجعون، رحمت خدا بر آنها باد.

_ ش_م_ا را به خدا به خود و اهل بیت خود رحم کنید و از همین جا باز گردید شما در کوفه یاور و پیروی ندارید حتی می ترسیم که آنها علیه شما باشند.

حضرت نگاهی به فرزندان عقیل انداخت و فرمود: چه می گویید، مسلم کشته شده است.

گفتند: نه به خدا بر نمی گردیم تا انتقام او را بگیریم یا کشته شویم.

امام رو به ما کرد و فرمود: بعد از اینها زندگی لطفی ندارد.

و ما دانستیم که امام تصمیم خود را گرفته است گفتیم: خدا عاقبت کارت را به خیر کند.

_ خدای رحمتتان کند (۱) .

شهادت عبداللّه بن یقطر

ع_بداللّه بن یقطر طبق بعضی گفته ها، برادر رضاعی امام حسین علیه السلام و به گفته دیگر، هم سن و سال وهم بازی امام حسین علیه السلام بوده و مادر او مربی آن حضرت بوده است.

۱- ۸۲. مقتل خوارزمی، ج ۱، صص ۹ _ ۲۲۸ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۲۹.

حـضـرت از بـیـن راه عـبدالله را به کوفه فرستاد تا به مسلم ملحق شود، ولی در قادسیه به دست حصین بن نهیر دستگیر شد او را به نزد ابن زیاد بردند ابن زیاد به او گفت: «به منبر برو و حسین و پـدرش رادشنام بده آنگاه بیا تا درباره ات تصمیم بگیرم» عبدالله به منبر رفت و عبیدالله، یزید و پـدرانشان رادشنام داد و مردم را به یاری امام حسین علیه السلام فرا خواند عبیدالله دستور داد او را از بام قـصـر به زیر افکندنداستخوانهایش خرد شد، هنوز نیمه جانی داشت که شخصی به نام عبدالملك بن عمیر پیش رفت وسرش را برید.

امـام حـسـین (علیه السلام) در مـنزل ربابه بود که خبر شهادت عبدالله بن یقطر به او رسید قبل از این در منزل «زرود» خبر شهادت مسلم و هانی را دریافت کرده بود و در اینجا بود که حضرت نوشته ای را داد تا برای اصحابش بخوانند بخشی از آن نوشته به این شرح است:.

بسم اللّه الرحمن الرحیم.

«خـبـر دل‌خراشی به من رسیده است، خبر شهادت مسلم بن عقیل، هانی بن عروه و عبداللّه بن یقطر شیعیان ما دست از یاری ما کشیده اند و ما را تنها گذاشته اند هرکس بخواهد باز گردد هیچ ایرادی بر او نیست.

مردم به تدریج از اطراف امام پراکنده شدند و تقریبا همان گروهی که از مدینه آمده بودند، گرد آن حضرت باقی ماندند.

حـضـرت مـی دانـسـت کـه در بـین راه افراد زیادی به طمع رسیدن به دنیا به او ملحق شده اند ونمی خواست این گونه افراد در کاروان او باشند، چون می دانست به راهی می رود که فقط مردان فداکار واز جان گذشته می توانند با او همراه باشند (۱) .

۱- ۸۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۰ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۲۸ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۳.

با کمتر از جان نمی توان با حسین همراهی کرد

امـام حـسـیـن (علیه السـلام) کـه تـنـهـا بـه منظور امر بـه معروف و نهی از منکر و اصـلاح امت حرکت کرده بـودمـی دانـسـت کـه کـار جهـان اسـلام جز بـا خـون و شـهادت اصـلاح نمی شـود، بـه همیـن جهـت تنها کـسـانـی را درجمع یاران خود می پذیرفت که آمادگی جان نثاری در راه این هدف والا را داشته باشند.

کـاروان امـام حـسـیـن (علیه السلام) به قصر «بنی مقاتل» رسید در آنجا خیمه ای بر پا بود حضرت پرسید: ایـن خـیمه از آن کیست گفتند: این خیمه «عبیدالله بن حر جعفی» است حضرت یکی از یاران خود به نام «حجاج بن مشروق جعفی» را فرستاد تا او را به یاری خود دعوت کند.

عـبـیدالله از قاصد امام پرسید: چه خبر داری؟

گفت: با خیر آمده ام، اگر بپذیری خداوند کرامت بـزرگـی بـه تـوعـنایت کرده است حسین بن علی (علیه السلام) تو را به یاری خود می خواند اگر در راه او کشته شوی شهید واگر زنده بمانی پاداش می گیری.

گـفـت بـه خـدا مـن از کـوفـه گریخته ام که به مسئله او گرفتار نشوم، چون دیدم او در کوفه یاوری ندارد.

حـجـاج بـرگـشـت و سـخـنـان او را برای امام نقل کرد امام خود برخاست، به نزد او رفت و از او طلب یاری کرد.

او در جـواب گـفـت: اگـر تو یاورانی داشتی که در رکابت بجنگند، من از سر سخت ترین ایشان بـودم، ولی خودم دیدم که شیعیان تو در کوفه از ترس شمشیر بنی امیه در خانه ها را به روی خود بـسـتـه انـد ترا به خدااز من چیز دیگری بخواه تا اطاعت کنم من اسبی دارم که با آن هر چیزی را تـعـقـیـب کـرده ام بـدسـت آورده ام و از هر چیزی که گریخته ام نجات یافته ام، این اسب را به تو می دهم.

حـضـرت فـرمـود: مـن از تـو یـاری خواستم، حال که جانت را از ما دریغ می کنی نیازی به مالت نیست (۱) .

درس جوانمردی

کـاروان امـام حـسـین (علیه السلام) هـمـچـنـان در حـرکت بود تـا منزل «شراف» رسید هنگام سحر به جوانان همراهش دستور داد تا می توانند آب بردارند و با آب فراوان از آنجا کوچ کردند تا نیمروز راه پیمودند درحال حرکت بودند که یکی از اصحاب حضرت تکبیر گفت.

امـام فـرمـود: آری خـدا بزرگتر است، برای چه تکبیر گفتی؟

گفت نخلستان دیدم گروهی از اصـحـاب گـفـتند: ما هرگز در این منطقه نخلستان ندیده ایم فرمود، پس به نظر شما چیست؟

گـفـتند به نظر ما نوک نیزه ها و گوش اسبان است فرمود: آری همین است آیا جایی هست که به آن پناه ببریم و پشت به آن، بااین سپاه مواجه شویم.

گـفـتند: آری کوه «ذوحسم» در طرف چپ ماست، اگر زودتر به آن برسیم همان چیزی است که شمامی خواهید.

حـضـرت بـه سـمـت چپ متمایل شد، طولی نکشید که گردن اسب ها نیز نمایان شد چنانکه به خـوبـی دیده می شدند آنها هم وقتی دیدند امام به سمت چپ رفت به همان متمایل شدند کاروان امـام زودتر به «ذو حسم» رسید حضرت فرمود تا چادرها بر پا شد و لشکر از راه رسید، هزار سوار بـه فـرمـانـدهـی حر بن یزید تمیمی نزدیک ظهر بود که با امام مواجه شدند امام و اصحابش همه عمامه بر سر نهاده و شمشیربسته بودند.

امـام فـرمـود: تـا جـوانان، لشکر حر را سیراب کنند و اسبان آنها را نیز کمی آب دهند گروهی از جـوانـان به سپاه آب می دادند و گروهی دیگر ظرفهای بزرگ را از آب پر می کردند و جلو اسب ها می گذاشتند وقتی هر اسب چند جرعه می نوشید آب را بر می داشتند و جلو دیگری می گذاشتند و به این ترتیب همه اسب ها و سواران را آب دادند.

۱- ۸۴. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۷_۲۳۶.

«علی بن طعان محاربی» می گوید: من در لشکر حر آخرین نفری بودم که به آنجا رسیدم، وقتی امام تشنگی من و اسبم را دید فرمود: راویه را بخوابان.

ل_ف_ظ راوی_ه در زب_ان ع_راق_ی ب_ه م_عنی مشک بود و لذا من منظور حضرت را نفهمیدم (۱) حضرت فرمود: برادرزاده! شتر را بخوابان، من شتر را خواباندم.

فرمود: بنوش!.

ه_ر چ_ه خ_واس_تم بنوشم آب از مشک ریخت فرمود: مشک را برگردان! من نفهمیدم باید چکار ک_ن_م ح_ضرت پیش آمد، با دست خود لبه مشک را برگرداند تا من آب نوشیدم و اسبم را هم آب دادم (۲) .

حرکت به سوی کربلا

ح_ر م_ام_ور ب_ود ام_ام حسین علیه السلام را تحت الحفظ به کوفه برده به عبیداللّه تحویل دهد، ولی خود س_ع_ی م_ی ک_رد ن_سبت به حضرت بی احترامی نکند مثلا وقتی حضرت از او پرسید: می خواهی با اص_حاب خودجداگانه نماز بخوانی یا در نماز ما شرکت می کنی، عرض کرد: در نماز شما شرکت می کنیم (۳) در جای دیگر هنگامی که امام از او ناراحت شد و فرمود: مادرت به عزایت بنشیند، گفت: اگر کس دیگری این جمله را می گفت حتما نام مادرش را می بردم، ولی از مادر تو فاطمه جز با نیکی و احترام نمی توانم یادکنم (۴) چنان که گفتیم حر مامور به جنگ نبود، به همین ج_ه_ت وق_ت_ی دریافت که امام تن به ذلت نخواهد داد و همراه او به کوفه نخواهد رفت و خود نیز اج_ازه ن_داش_ت او را ره_ا کند، تا چنانکه حضرت خواست به مدینه برگردد، از حضرت خواست به راهی رود که نه به کوفه برسد نه به مدینه ختم شود، تااو بتواند از ابن زیاد کسب تکلیف کند.

۱- ۸۵. راویه در لغت حجاز به معنی شتر آبکش است.
۲- ۸۶. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۲ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۶ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۰.
۳- ۸۷. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۱.
۴- ۸۸. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۲ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۴.

ام_ام ت_قاضای حر را پذیرفت و به سمت چپ حرکت کرد و این همان راهی بود که با چند منزل به کربلامی رسید (۱) .

بر سلطان ظالم بشورید

امام حسین علیه السلام در منزل بیضه خطبه ای خواند که اصحاب حر نیز می شنیدند.

فرمود:.

ای مردم! رسول خدا فرمود: هر کس سلطان ظالمی را ببیند که حرام خدا را حلال می شمرد، عهد خ_دا رام_ی ش_کند و مخالف سنت رسول خدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) رفتار می کند و با بندگان خدا ظالمانه معامله م_ی ک_ن_د، ول_ی با زبان یا عمل بر او نشورد، خداوند او را با آن ظالم محشور خواهد کرد بدانید که طایفه یزیدیان اطاعت خدا را رها کرده و به اطاعت شیطان گردن نهاده اند فساد را آشکار، حدود را ت_ع_ط_ی_ل و اموال عمومی را به نفع خود تصاحب کرده اندحرام خدا را حلال و حلال او را حرام کرده اند و من برای شوریدن بر آنها سزاوار ترینم (۲) .

مرگ سعادت و خوشبختی است

امام حسین علیه السلام برای اصحاب خود خطبه ای خواند و فرمود:.

خود می بینید چه مصیبتی بر ما نازل شده، دنیا دگرگون و ناخوشایند شده، نیکی ها و فضیلت ها روی گ_ردان ش_ده و چون شتری سبکبار از میان ما رخت بربسته است از زندگی دنیا جز اندکی همانند ته مانده ظرف آب باقی نمانده، زندگی، سخت ننگین و چون چراگاهی سنگلاخ بی ارزش ش_ده آی_ا ن_می بینید کسی به حق عمل نمی کند و ازباطل روی گردان نیست در چنین شرایطی مؤمن باید از این زندگی دل کند، مشتاق زیارت پروردگارش باشد که من در این محیط ننگین، مرگ را خبر سعادت و خوشبختی و زندگی با ستمکاران را جز رنج و دل آزردگی نمی بینیم.

۱- ۸۹. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۳ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۴.
۲- ۹۰. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۴ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۸.

هـ‍ن‍گ‍ام‍ی ک‍ه س‍خ‍ن‍ان ام‍ام ب‍ه اینجا رسید، زهیر بن قین به پا خاست به نمایندگی از طرف اص‍ح‍اب ع‍رض ک‍رد: ای زاده رس‍ول خدا(ص)! سخنانت را شنیدیم، اگر دنیا ابدی می بود و ما جاودانه در آن می ماندیم باز هم جنگ در رکاب تو را بر آن ترجیح می دادیم (۱) .

هاتف مرگ

کاروان امام حسین علیه السلام به سوی کربلاـ در حرکت بود بی آن که به ظاهر کسی از مقصد نهایی آگاه ب‍اش‍د‍ح‍ضرت هم چنان که بر اسب سوار بود به خواب سبکی رفت وقتی به خود آمد چند بار این کلمات را برزبان جاری ساخت: «انا للّه و انا الیه راجعون و الحمد للّه رب العالمین».

پسرش علی بن حسین پرسید: پدر جان این جملات را برای چه فرمودی؟.

ف‍رم‍ود: چ‍ن‍د ل‍ح‍ظه خواب مرا در ربود، سواری در مقابلم ظاهر شد که می گفت این گروه می روند ومرگ به سوی آنها می آید، فهمیدم او خبر از مرگ ما می دهد.

گفت: پدر جان خداوند هیچ بدی برایت پیش نیاورد، آیا ما بر حق نیستیم.

فرمود: چرا قسم به کسی که همه بندگان به سوی او باز می گردند، ما بر حقیم.

عرض کرد: بنابراین از مرگ باکی نیست.

فرمود: پسرم! خداوند بهترین پاداشها را نصیب تو گرداند (۲) .

ستم چهره می نماید

ک‍اروان ام‍ام حسین علیه السلام به نینوا رسید (قریه ای در نزدیکی کربلا)، حر نیز همچنان با امام حرکت می کرداینجا بود که نامه عبیداللّه بن زیاد به دست حر رسید او نوشته بود: بر حسین سخت بگیر و او را دربیابانی بدون پناهگاه و بی آب و علف متوقف کن.

۱- ۹۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۵.

۲- ۹۲. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۱ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۸.

حر در اجرای دستور ابن زیاد مانع حرکت امام شد و او را وادار کرد در آنجا باز ایستد.

امام فرمود: آیا تو نبودی که گفتی ما از این راه بیاییم.

_ آری! ول_ی ع_بیداللّه مرا به سخت گیری مامور کرده و جاسوسی فرستاده که بر کار من نظارت کند.

_ بگذار ما در یکی از این روستاها منزل کنیم.

_ نمی دانم این مرد جاسوس من است.

_ زه_ی_ر ب_ن ق_ی_ن پ_ی_ش آم_د ع_رض ک_رد: یابن رسول اللّه! بعد از این کار سخت تر خواهد شد، اک_ن_ون جنگیدن با اینان آسان تر از جنگ با کسانی است که از این پس خواهند آمد، به جان خودم بعد از این لشکری می آید که ما نمی توانیم در مقابلش مقاومت کنیم.

فرمود: من جنگ را آغاز نمی کنم.

گ_ف_ت: پس از اینجا حرکت کنیم و در کربلا فرود آییم، کربلا در ساحل فرات است، در آنجا اگر قصدجنگ داشتند به یاری خدا با ایشان می جنگیم با شنیدن نام کربلا اشک از چشمان امام جاری شد وگفت: بار خدایا از کرب و بلا به تو پناه می برم (۱) .

ورود به کربلا

امام حسین علیه السلام در روز دوم محرم سال ۶۱ هجری وارد کربلا شد.

هنگامی که به او گفتند اینجا کربلاست، دست به دعا گشود و عرض کرد: بار الها از کرب (اندوه) و بلابه تو پناه می بریم آنگاه رو به اصحاب کرده فرمود:.

۱- ۹۳. کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۲_۵۱ و تاریخ طبری، ج ۴، صص ۹_۳۰۸ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۴.

مـردم بـنـدگـان دنـیـایـند و دین چیزی است که بر روی زبان دارند، تا زمانی که موجب رونق دنیایشان باشد آن را نگه می دارند، چون نوبت به آزمایش رسد دینداران بسیار اندکند.

ایـنـجـا محل اندوه و بلاست، همین جا توقف کنید اینجا محل اقامت و باراناز ماست، جایی است کـه خـون مـا می ریزد، اینجا قتلگاه ماست همه پیاده شدند و حر و اصحابش در طرف دیگر منزل کردند (۱) .

حزب شیطان مجهز می شود

خـبـر اقـامـت امـام حـسـیـن (علیه السلام) در کـربلا به کوفه رسید ابن زیاد با خود می اندیشید چه کسی حـاضرمی شود این ننگ را بپذیرد و با پسر پیامبر وارد جنگ شود ابن زیاد به کسی فکر می کرد که فرماندهی سپاه را بپذیرد عمر سعد را به خاطر آورد همان کسی که به تازگی حکم فرمانداری ری را گـرفـتـه بود وبرای حفظ آن به هر پستی و ذلتی تن می داد به یاد آورد در روز شهادت مسلم، عـمـر بـن سـعد به چه رذالتی اسرار مسلم را فاش کرده بود مسلم به او اعتماد کرد و در واپسین لحظات حیات به او چندوصیت کرد، ولی او بدون این که ابن زیاد بخواهد، از روی چاپلوسی همه را برای او باز گفته بود این عمل چنان زشت می نمود که ابن زیاد نیز به او طعنه زد، گفت: امین خیانت نمی کند، ولی گاهی مردم خائنی را امین می پندارند (۲) .

ابن زیاد دریافت که مناسب ترین مهره را برای این کار پیدا کرده است، فورا او را احضار کرد.

۱- ۹۴. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۷.

۲- ۹۵. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۱۲ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۴.

اب_ن س_عد نخست عذر خواست، ولی ابن زیاد که نقطه ضعف او را می دانست گفت: مانعی ندارد اگرنمی خواهی این کار را قبول کنی، حکم فرمانداری را پس بده ضربه در جای مناسب فرود آمد ع_م_ر گ_ف_ت ام_ش_ب را به من مهلت بده تا فکر کنم با هر کس مشورت کرد او از این کار برحذر داشت، ولی فردا صبح خود به قصر ابن زیاد رفت و با چهار هزار سرباز راهی کربلا شد (۱) .

مشکل آب

ع_م_ر س_ع_د با همراهان وارد کربلا شد و ابن زیاد پی در پی برای او نیرو می فرستاد در روز ششم م_حرم لشکری بیست و دو هزار نفره تحت فرمان داشت روز هفتم از عبیداللّه نامه ای دریافت کرد ك_ه دستورداده بود نگذارند امام حسین علیه السلام و یارانش از آب فرات استفاده کنند ابن سعد شخصی ب_ه ن_ام ع_مرو بن حجاج زبیدی را به فرماندهی سپاهی بر شریعه فرات گمارد و از آن روز آب در خیمه گاه امام کمیاب شد.

جنگ آب

امام ح_س_ین (علیه السلام) وقتی مشاهده کرد آب در خیمه ها کمیاب شده، برادرش عباس را به فرماندهی س_ی س_وار و ده پیاده مامور تهیه آب کرد هلال بن نافع جملی پیشاپیش پیادگان حرکت می کرد ع_م_رو ب_ن حجاج پرسید کیستی؟

گفت: من نافعم، آمده ام از این آب که تو ما را محروم کرده ای بنوشم عمر گفت:بنوش گوارایت باد.

هلال گفت: وای بر تو! چگونه بنوشم در حالی که حسین و همراهانش تشنه اند.

۱- ۹۶. ك_ام_ل اب_ن اثیر، ج ۴، ص ۳_۵۲ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۰_۳۰۹ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۴۰_۲۳۹.

گفت: می دانم ولی ما ماموریم نگذاریم دست او به آب برسد.

ه_لال ب_ه اص_ح_ابش گفت وارد آب شوند و عمر نیز به لشکرش دستور مقابله داد جنگ سختی درگرفت سواران می جنگیدند و پیادگان مشکها را آب می کردند عده ای از یاران عمروبن حجاج ب_ه ه_لاک_ت رس_ی_دن_د و یاران امام با بیست مشک پر از آب به خیمه ها برگشتند و اینجا بود که حضرت، عباس را سقالقب دادند (۱) .

حمله

ع_ص_ر روز ن_ه_م محرم، عمر بن سعد با سپاه خویش به سوی اردوی امام تاخت امام (علیه السلام) برادرش جناب عباس را فرستاد تا از هدف آنها با خبر شود.

گفتند: دستور رسیده اگر تسلیم حکم عبیداللّه نشوید با شما بجنگم.

ف_رم_ود: ص_ب_ر ک_نید تا پیام شما را به اباعبداللّه (علیه السلام) برسانم و خود برگشت و آنچه را از آن مردم شنیده بودبا امام باز گفت.

حضرت فرمود: برگرد و اگر توانستی تا فردا مهلت بگیر باشد که امشب نماز بخوانیم و دعا کنیم و ازپروردگارمان آمرزش بخواهیم خداوند خود می داند که من چقدر نماز و قرآن و دعا و استغفار را دوست می دارم.

عباس با پیام امام در مقابل لشکر ایستاد ابن سعد رو به شمر گفت: چه می گویی؟.

شمر گفت: نمی دانم، فرمانده تو هستی.

ع_م_رو ب_ن حجاج زبیدی گفت: سبحان اللّه! به خدا اگر لشکر کفار از ما چنین تقاضایی می کرد شایسته بود قبول کنیم.

ق_یس ابن اشعث گفت: تقاضای ایشان را قبول کن! به خدا فردا صبح پیش از تو در میدان مبارزه آماده می شوند (۲) .

۱- ۹۷. مقتل خوارزمی، ج ۱، صص ۵_۲۴۴.

۲- ۹۸. ک_ام_ل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۷ و تاریخ طبری، ج ۴، صص ۷_۳۱۶ و انساب الاشراف، ج ۳، صص ۵_۱۷۴.

امان نامه

غ_روب روز ن_ه_م بود اکنون همه می دانستند که فردا جنگ سختی در پیش است گروهی اندك ول_ی باایمانی استوار و عزمی راسخ در مقابل لشکری انبوه که جز به وعده های حکومت اموی فکر ن_م_ی کردند،قرار داشت سرنوشت جنگ از هم اکنون روشن بود، همه می دانستند که جز شهادت راه_ی ن_ی_س_ت درچ_ن_ین شرایطی بود که شمر به کنار اردوگاه امام حسین علیه السلام آمده فریاد زد: خ_واهرزادگان من کجایند؟

اوپسران ام البنین را می خواند فرزندان امیرالمؤمنین و برادران امام ح_س_ی_ن (علیه السلام) را او عباس، عبدالّله، عثمان و جعفر را می خواست، ولی آنها حاضر نبودند با او سخن بگویند.

امام فرمود: پاسخ دهید، او هر چند فاسق است ولی دایی شماست پرسیدند: چه می خواهی؟.

گ_ف_ت: ای خ_واه_رزادگ_ان م_ن! ش_ما در امانید اطاعت یزید بن معاویه را بپذیرید و خود را با برادرتان حسین به کشتن ندهید.

ع_باس (ع) فرمود: دو دستت بریده باد ای شمر! لعنت بر تو و بر امانی که آورده ای ای دشمن خدا! ازما می خواهی از برادر خود حسین فرزند فاطمه دست برداریم و به طاعت لعنت شدگان گردن نهیم (۱) .

آخرین نشست

ش_ب ده_م م_ح_رم، ن_زدی_ك م_غ_رب ام_ام ح_س_ین (علیه السلام) اصحابش را جمع کرد و در جمع ایشان خطبه ای خواند و فرمود:.

خدا را ستایش می کنم به بهترین ستایش ها و در گشایش و سختی او را سپاس می گزارم خدایا تو را س_پاس می گویم که ما را با نبوت احترام کردی و قرآنمان آموختی و در دین آگاهی دادی و به م_ا ق_لب و شنوایی عنایت کردی، پس ما را در زمره شکرگزاران قرار ده اما بعد، من یارانی بهتر و ب_اوفاتر از یاران خود و خانواده ای نیکوکارتر از خانواده خویش نمی شناسم، خدا از جانب من پاداش نیکتان دهد من گمان می کنم کار ما با این مردم به جنگ و ستیز می کشد، بنابراین شما را مرخص م_ی کنم و بیعت خویش از گردن شما برمی دارم همه بروید، اکنون شب است و پرده تاریکی همه چ_ی_ز را پوشانده است هر کدام دست یکی از اهل بیت مرا بگیرید و درتاریکی شب پراکنده شوید و مرا با این قوم به حال خود رها کنید، اینان جز با من با کسی کاری ندارند.

۱- ۹۹. م_ق_ت_ل خ_وارزم_ی، ج ۱، ص ۲۴۶ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۵ و انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴_۱۸۳.

چون سخنان امام به اینجا رسید، برادران، پسران، برادرزادگان و خواهرزادگانش به سخن آمده گفتندبرای چه این کار را بکنیم؟

برای این که بعد از تو زنده بمانیم؟

خدا آن روز را نیاورد.

قبل از همه، عباس (علیه السلام) پسر امیرالمؤمنین (علیه السلام) سخن گفت و بعد دیگران به پیروی از او سخنانی به این مضمون گفتند.

آن_گاه حضرت به فرزندان عقیل رو کرد و فرمود: برای شما قتل مسلم کافی است، شما بروید، من به شما اجازه دادم.

ایشان گفتند: سبحان اللّه! ما بزرگ و سالار خود و عموزادگان خویش را که بهترین عموزادگان هستندرها کنیم و در دفاع از ایشان کوتاهی کنیم و ندانیم چه بر سر ایشان می آید آن وقت مردم به م_ا چ_ه خ_واهندگفت و ما به ایشان چه بگوییم به خدا چنین کاری نمی کنیم، بلکه جان و مال و خانواده خویش را فدایت می کنیم و در کنارت می جنگیم تا در سرنوشت تو شریک باشیم، زشت باد زندگی دنیا بعد از تو.

آن_گ_اه مسلم بن عوسجه برخاست و گفت: در حالی که دشمن این گونه محاصره ات کرده تو را ره_اک_ن_یم؟

پیش خدا چه عذری بیاوریم، خدا آن روز را نیاورد من خواهم جنگید تا نیزه ام را در س_ی_نه هایشان بشکنم تا زمانی که قبضه شمشیر در دستم باشد شمشیر خواهم زد و اگر سلاحی برای جنگ نداشته باشم سنگ به سویشان می بارم و از تو جدا نمی شوم تا بمیرم.

آن_گ_اه سعید بن عبداللّه حتمی برخاست گفت: یابن رسول اللّه! به خدا هرگز رهایت نمی کنیم تا خدابداند که ما در مورد شما، حرمت پیامبرش را حفظ کردیم به خدا اگر بدانم در راه تو هفتاد بار ک_شته می شوم و دوباره زنده می شوم و زنده زنده در آتش می سوزم و خاکسترم را به باد می دهند از ت_و ج_دانمی شوم پس چگونه دست از تو بردارم وقتی که می دانم یک بار مردن است و بعد از آن کرامت ابدی.

پــس از او زهیر بن رقین برخاست و گفت: یابن رسول اللّه به خـدا دوست دارم هزار بار کشـته شوم ودوباره زنده شوم و باز کشته شوم و خداوند جان تو و جوانان اهل بیتت را حفظ کند.

پــس از او اصــحــاب هــر کــدام در ایــن بــاب ســخــن رانــدنـد، گفتنـد: به خدا از تو جدا نمی شویم جانمان فدای تو باد، با دست و سر و سینه از تو دفاع می کنیم تا کشته شویم و به عهد خود وفا کنیم (۱) .

لشکر حق صف می کشد

صبح روز دهم محرم، امام حسین علیه السلام اصحابش را برای نبرد آماده کرد نیروی حضرت از سی و دو نفرسوار و چهل نفر پیاده تشکیل می شد حضرت زهیر را در جناح راست لشکر و حبیب بن مظاهر را درجناح چپ لشکر قرار داد و پرچم اصلی را به برادرش عباس داد.

خیمه ها پشت سر سپاه قرار گرفته بود در خندقی که شبانه در پشت خیمه ها کنده بودند مقداری هیزم ریختند و آتش زدند تا دشمن نتواند از پشت سر به خیمه ها حمله کند.

آنــگــاه حــضــرت خــود وارد خــیــمــه مــخــصوصی شد و نظافت کرد و چون بیرون آمد بر مرکب خودنشست، قرآنی به دست گرفت و جنگ آغاز شد.

حضرت دست به دعا گشود:.

بــارالها! تو در هر غم و انـدوه پناهگاه و در هر گرفتاری امید منی و در هر حادثه ای که برایم پیش آید توتکیه گاه و سـلاح منی چه بسـیار غمهایی که دل را ضـعیف می کنـد و راه هر چاره را می بندد، گرفتاری هایی که با دیدن آنها دوسـتان رهایت می کنند و دشـمنان شادکامی پیشه می کنند من از دیگران قطع امید کردم وآنها را به درگاه تو آوردم و از آنها به تو شـکایت کردم و تو آنها را بر طرف کردی و نجاتم دادی خدایا توصاحب هر نعمت و آخرین مقصود هر حرکت هستی (۲) .

۱- ۱۰۰. تاریخ طبری، ج ۴، صص ۸_۳۱۷ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۸_۵۷.
۲- ۱۰۱. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۰ _ ۵۹.

سخنرانی امام در صبح عاشورا

ای م_ردم! م_ی دان_ی_د که من کیستم؟

به خود باز گردید، خود را سرزنش کنید، ببینید کشتن و ه_ت_ک حرمت من برای شما حلال است؟

و به صلاح شماست؟

آیـا مـن دخـترزاده پیـامبر شـما و زاده وص_ی و پ_س_ر ع_م_وی او، اولین کسـی که به خـدا ایمـان آورد و رسـولش را تصدیق کرد و دین او را پ_ذی_رف_ت ن_یستم؟

آیا حمزه سیدالشهدا عموی پدرم نیست؟

آیا جعفر طیار عموی من نیست؟

آیا نشنیده اید که پیامبر اکرم به من و برادرم فرمود: «شما سرورجوانان بهشت هستید؟

به خدا قسم از زم_ان_ی که دانسته ام خدا بر دروغگویان خشم می گیرد، هرگز دروغی نگفته ام اگر این سـخن ح_ق را از م_ن ب_اور ن_م_ی ک_ن_ی_د ک_س_ان_ی در م_ی_ان شـما هسـتند که به شما خواهند گفت از ج_ابربن عبداللّه انصاری، ابوسعید خدری، سهل بن سعد، زید بن ارقم و انس بن مالک بپرسید تا به ش_ما بگویند که این سخن را از رسول خدا شنیده اند آیا این باعث نمی شود که شما از ریختن خون من دست بردارید؟.

ش_م_ر گ_فت: خدا را با شک و تردید پرستیده باشم اگر بدانم او چه می گوید حبیب بن مظاهر گ_فت: به خدا سوگند به نظر من تو خدا را با هفتاد گونه شک و تردید پرستیده ای خدا بر قلبت مهر زده و نمی دانی او چه می گوید.

آن_گ_اه امام فرمود: آیا تردید دارید که من فرزند دختر پیامبر شـما هستم به خدا قسم در تمام روی زمین نه در میان شما و نه در جای دیگر جز من دختر زاده ای برای پیامبر نیست.

ص: ۷۲

ب_ه من بگویید آیا خونی به گردن من دارید که مطالبه کنید، آیا مالی از شما ضایع کرده ام که آن رابخواهید، آیا به کسی زخمی زده ام که آن را قصاص کنید؟.

آنها دیگر با حسین علیه السلام سخن نگفتند.

ح_ض_رت ص_دا زد: ای ش_ب_ث بن ربعی! ای حجار ابجر! ای قیس بن اشعث! ای زید بن حارث! آیا شمابرای من ننوشتید که من بیایم.

گ_ف_ت_ند: ما ننوشتیم فرمود: آری خود شما نوشتید، اکنون که مرا نمی خواهید، پس بگذارید باز گردم قیس بن اشعث گفت: چرا تسلیم پسر عمویت نمی شوی.

فرمود: نه! به خدا مانند ذلیلان از شما اطاعت نمی کنم و چون بندگان خود را در اختیار شماقرار نمی دهم (۱) .

ک_س_ان_ی که امام حسین علیه السلام با آنها سخن می گفت از آنچه حضرت بیان می کرد به خوبی آگاه ب_ودند وامام نیز می دانست که این سخنان هیچ تاثیری در آنها ندارد و تا خون او را نریزند دست بر ن_م_ی دارن_د ب_ااین حال به اقتضای وظیفه امامت و به منظور اتمام حجت، تا آخرین لحظات عمر شریف خود با آن مردم سخن گفت و بارها موقعیت و منزلت خود را به آنها یاد آور شد.

توبه جناب حر

صبح عاشورا حر دید که عمر سعد لشکر خود را برای جنگ آماده می کند رو به او کرد و گفت:.

راستی تو با این مرد خواهی جنگید؟.

گفت: آری به خدا، جنگی که افتادن سرها و پریدن دست ها کم ترین نتیجه اش باشد.

۱- ۱۰۲. کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۳_۶۱.

ـ چرا پیشنهاد او را نمی پذیرید.

ـ اگر کار به دست من بود می پذیرفتم، ولی امیر تو (ابن زیاد) نپذیرفت.

حـر از عـمـر سـعـد جـدا شـد و آهسته آهسته خود را به اردوی امام نزدیک کرد و در همان حال لرزش تمام اندام او را فرا گرفته بود.

مهاجر بن اوس به او گفت: من از کار تو متحیرم به خدا هرگز تو را این گونه ندیده بودم اگر از من می پرسیدند شجاع ترین مردم کوفه کیست، بی تردید تو را نام می بردم.

گفت: خود را بین بهشت و جهنم می بینم، ولی به خدا اگر قطعه قطعه شوم و آتشم بزنند چیزی را بربهشت ترجیح نمی دهم آنگاه اسب تاخت و خود را به اردوی امام رساند.

هنگامی که خدمت امام رسید، عرض کرد: من همانم که نگذاشتم تو برگردی و پا به پایت آمدم تا تـورا در اینجا متوقف کردم به خدا گمان نمی کردم اینها پیشنهاد تو را رد کنند و با تو وارد جنگ شوند و به خدا اگر می دانستم اینها با تو می جنگند هرگز چنین کاری نمی کردم اکنون آمده ام تا تـوبـه کنم و با جان خویش یاریت کنم و در مقابل تو جان دهم، به نظر شما این توبه از من پذیرفته است؟.

فرمود: آری خدا توبه تو را می پذیرد و تو را خواهد بخشید (۱) .

آغاز جنگ

ابـن سـعـد کـه در اشتیاق حرص آلود به فرمانداری مسخ شده بود، تیری در چله کمان نهاد و به سـوی اردوی امـام حسین علیه السلام نشانه رفت و بدون هیچ شرمی رو به لشکر خود گفت: شاهد باشید که اولین تیر راخود من پرتاب کردم (۲) .

۱- ۱۰۳. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۴.

۲- ۱۰۴. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۵.

شهادت سید القرا، بریر بن خضیر

ج_ن_گ آغ_از ش_د ش_خ_صی به نام یزید بن معفل از لشکر ابن سعد به میدان آمد بریر بن خضیر از اردوی امام حسین علیه السلام در مقابلش قرار گرفت.

یزید گفت: ای بریر! فکر می کنی خدا با تو چه معامله ای کرد؟.

فرمود: با من هر چه کرد نیکی بود، ولی تو را به شر مبتلا کرد.

گفت: تو پیش از این دروغگو نبودی، ولی اکنون می بینم گمراه شده و دروغ می گویی.

ب_ری_ر به او پیشنهاد مباهله کرد گفت نخست از خدا می خواهیم آنکس را که بر حق نیست هلاک کند،بعد با هم می جنگیم تا معلوم شود گمراه کیست یزید پذیرفت پس از مباهله با هم جنگیدند و ی_زی_د ب_ن معفل از پای در آمد پس از او شخصی به نام «رضی منقذ» به بریر حمله کرد و با او در آویخت بریر او رابر زمین زد و بر سینه اش نشست رضی از اهل کوفه یاری خواست کعب بن جابر به یاریش شتافت عنیف بن زهیر گفت: این بریر بن خضیر قاری قرآن است که در مسجد کوفه درس ق_رآن م_ی داد، ولی کعب بدون توجه به این سخن از پشت سر حمله کرد نخست نیزه ای بر او زد و بعد با شمشیر او را کشت و این چنین بود که بریر قاری به فیض شهادت رسید (۱) .

شهادت مسلم بن عوسجه

ص: ۷۵

۱- ۱۰۵. ت_اریخ طبری، ج ۴، ص ۹_۳۲۸ و انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲ _ ۱۹۱ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷_۶۶.

گـروهـی از یـاران امـام حسـین علیه السـلام به شـهادت رسـیدند لشـکر کـوفه از سـمت فرات به اردوی امـام حمله آورد جنگ سختی درگرفت هنگامی که دو لشکر از جنگ دست کشیدند، مسلم بن عوسجه یار با وفای امام حسین علیه السلام مجروح بر زمین افتاده بود هنوز رمقی داشت که حضرت با حبیب بن مظاهر بالای سرش رسید و فرمود: خدایت رحمت کند، ای مسلم! تو به عهد خویش وفا کردی و ما همچنان درانتظاریم، ولی از عهد خویش دست بر نمی داریم.

حـبـیـب بـن مـظـاهـر گفت: ای مسلم! شهادت تو بر من سخت گران است دوست داشتم هر وصیتی داری به من کنی تا به حرمت دینداری و خویشاوندیت انجام دهم، ولی می دانم که من هم به زودی به تومی پیوندم و فرصتی برای عمل به وصیت تو نمی ماند.

مـسـلـم در حـالـی کـه به امام حسین علیه السلام اشاره می کرد گفت: تنها وصیت من این است که تا زنده ای دست از یاری این مرد بر نداری (۱) .

نماز ظهر

ظـهـر از راه رسـیـد شـد ابـو ثمامه صائدی خدمت امام حسین علیه السلام آمد عرض کرد: فدایت شوم یـااـبـاعـبـداللّه! دشمن نزدیک و نزدیک تر می شود و تا من زنده ام دستشان به شما نخواهد رسید، ولـی دوسـت دارم در حـالی به زیارت پروردگارم نائل شوم که این نماز را هم به امامت شمابه جا آورده بـاشـم حـضـرت نـگـاهـی بـه آسـمـان انداخت و فرمود: نماز را یادآوری کردی، خدا ترا از نمازگزاران قرار دهد، آری اول وقت نماز است.

۱- ۱۰۶. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۱ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۵ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۸ _ ۶۷.

آن‌گاه فرمود: از لشکر بخواهید دست از جنگ بردارند تا نماز بخوانیم حصین بن تمیم فریاد زد: نمازشما قبول نمی شود.

حبیب بن مظاهر فرمود: فکر می کنی نماز تو قبول است، ولی نماز خاندان پیامبر قبول نمی شود؟.

حصین به او حمله کرد با هم در آویختند حبیب او را بر زمین افکند، ولی اهل کوفه نجاتش دادند.

زهیر و سعید بن عبدالله در جلوی امام ایستادند تا آن حضرت نماز بگذارد نیمی از اصحاب مقابل حضرت صف کشیدند و نیمی دیگر در نماز به او اقتدا کردند و حضرت با اصحاب خود نماز خوف به جا آورد (1) .

عابس و شوذب

تعداد کمی از یاران امام حسین علیه السلام باقی مانده بودند عابس ابن ابی شبیب رو به «شوذب شاکری» گفت: می خواهی چه کنی؟.

شوذب گفت: چه باید بکنم، در کنار تو از زاده رسول خدا دفاع می کنم.

فرمود: از تو همین انتظار می رود اکنون پیش از من به میدان برو تا شهادت تو را در راه خدا تحمل کنم اگر امروز از تو عزیزتر کسی را داشتم او را پیش از خود به میدان می فرستادم که امروز آخرین فرصت عمل است.

شوذب پیش رفت و جنگید تا شهید شد.

آن‌گاه عابس پیش آمد و عرض کرد: یا ابا عبدالله! امروز بر روی زمین از تو عزیزتر کسی را ندارم، اگر ازجان عزیزتر داشتم در راه تو نثار می کردم نزد خدا شاهد باش که من پیرو تو و پدرت بودم.

۱- ۱۰۷. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۱۷ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۱.

آن_گ_اه ش_م_شیر برکشید و به میدان رفت در میان میدان ایستاد و فریاد زد: آیا مردی هست که با م_ن مقابله کند، عابس دلاوری شجاع است که همه اهل کوفه چهره درخشان او را می شناسند، به همین جهت کسی را یارای قدم نهادن به میدان او نیست.

اب_ن س_ع_د گفت سنگبارانش کنید نامردمان از هر طرف بر او سنگ باریدند، عابس زره از تن بر آورد،ک_لاه خ_ود ب_ر زم_ی_ن اف_ک_ن_د و ب_ه ق_لب سپاه زد سپاهیان گروه گروه از مقابل تیغش می گریختند عاقبت لشکربر گرد او حلقه زد و ناجوانمردانه به تیغش کشیدند (۱) .

شهدای آل ابی طالب در کربلا

ب_ه ط_وری ك_ه اب_وال_ف_رج اص_ف_ه_انی در كت_اب «مقات_ل الط_البین» نوش_ته اس_ت، همراه حض_رت سیدالشهدا(علیه السلام) بیست نفر از آل ابی طالب (ص) در کربلا به شهادت رسیدند که عبارتند از:.

فرزندان امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب (ص):.

۱ _ ابوالفضل عباس ابن علی بن ابیطالب، فرزند ام البنین،.

۲ _ عثمان بن علی بن ابیطالب، فرزند ام البنین (۲۱ ساله)،.

۳ _ عبداللّه بن علی بن ابیطالب، فرزند ام البنین (۲۵ ساله)،.

۴ _ جعفر بن علی بن ابیطالب، فرزند ام البنین (۱۹ ساله)،.

۵ _ محمد بن علی بن ابیطالب،.

۶ _ ابوبکر بن علی بن ابیطالب،.

فرزندان امام حسین علیه السلام:.

۷ _ علی بن حسین بن علی بن ابیطالب، فرزند لیلی بنت ابی مره ثقفی؛ (۲) .

۱- ۱۰۸. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۹ _ ۳۳۸ و مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳ _ ۲۲.

۲- ۱۰۹. بنا به نقل خوارزمی علی بن حسین علیه السلام هنگام شهادت ۱۸ ساله بوده است.

۸ ـ ابوبکر بن حسین بن ابیطالب؛ (۱) .

۹ ـ عبداللّه بن حسین بن علی بن ابیطالب، فرزند رباب بنت امرؤ القیس.

فرزندان امام حسن علیه السلام:.

۱۰ ـ قاسم بن حسن بن علی بن ابیطالب،.

۱۱ ـ عبداللّه بن حسن بن علی بن ابیطالب.

فرزندان عبداللّه بن جعفر:.

۱۲ ـ عون بن عبداللّه بن جعفر بن ابیطالب، فرزند حضرت زینب،.

۱۳ ـ محمد بن عبداللّه بن جعفر بن ابیطالب فرزند خوصا،.

۱۴ ـ عبیداللّه بن عبداللّه بن جعفر بن ابیطالب.

فرزندان عقیل بن ابیطالب:.

۱۵ ـ عبدالرحمن بن عقیل بن ابیطالب،.

۱۶ ـ جعفر بن عقیل بن ابیطالب فرزند ام البنین بنت الشقر،.

۱۷ ـ عبداللّه بن عقیل بن ابیطالب.

نوه های عقیل بن ابیطالب:.

۱۸ ـ محمد بن مسلم بن عقیل،.

۱۹ ـ عبداللّه بن مسلم بن عقیل، فرزند رقیطه دختر امیرالمؤمنین،.

۲۰ ـ محمد بن ابی سعید بن عقیل. (۲) .

نوبت آل رسول

اصـحـاب سـیـد الـشـهـدا(ع) عـهـد بسته بودنـد تا زمانی که حتی یکی از آنها زنـده است نگذارند خـانـدان رسـول خـدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) به میدان روند و بر این عهد اسـتوار ماندند آخرین نفر از اصحاب یعنی سوید بن ابی المطاع نیز به شهادت رسید.

ب ـی ش ـک آنچه تـا کنـون بر قلب مبـارک امـام وارد شـده بود، سـنگین تر از آن بود که در تصور بگنجـد آن بزرگ، در حدود یک نیمروز شهادت پنجاه نفر از بهترین یاران خود را به چشم دیده بود، بالای س ـر ه ـم ـه آنها حاضر شده و لحظات سخت جـدایی را تحمـل کرده بود آری تنهـا روحی به بزرگی روح امـام ح ـس ـین (علیه السـلام) می توانست بار چنین رنج گرانی را بر دوش کشد و همچنان راست قامت و استوار در برابردشمنان بایستد و حتی گامی به عقب نگذارد.

۱- ۱۱۰. بنا به نقل ابن اثیر: این ابوبکر فرزند امام حسن علیه السلام است (کامل، ج ۴، ص ۹۲).

۲- ۱۱۱. مقاتل الطالبین، ص ۹۸ _ ۸۴ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۳ _ ۹۱.

شهادت علی اکبر

علی بن حسن به سوی میدان حرکت کرد امام دست به دعا برداشت، می گریست و می گفت: بار الـهـاتـو شاهد باش جوانی به سوی این قوم می رود که از نظر صورت و سیرت شبیه ترین مردم به رسول خداست، ما هرگاه مشتاق دیدار پیامبرت می شدیم به چهره او می نگریستیم.

علی اکبر به میدان آمد چنان جنگید که لشکر کوفه را به ضجه وا داشت پیاپی حمله می کرد و پس ازهر بار حمله بر می گشت و می گفت پدر جان سنگینی سلاح خسته ام کرده و عطش مرا از پای در آورده اسـت، آیا به جرعه ای آب دسترسی داری؟

و امام در جواب می فرمود: عزیز من صبر کن، بـه زودی ازدسـت رسـول خدا سیراب می شوی و او دوباره حمله می کرد تا در نهایت ضربه ای بر سرش زدند، دشمن دور او را گرفت و با شمشیر قطعه قطعه اش کردند.

عـلـی چـون خـود را در حال شهادت دید فریاد زد: پدر جان خداحافظ، این جدم رسول خداست کـه سلامت می رساند و می گوید به سوی ما بشتاب امام حسین علیه السلام بالای سر علی آمد، بدن پاره پـاره اش رانظاره کرد آنگاه فرمود: لعنت خدا بر قومی که ترا کشت، پسرم، اینان چقدر در شکستن حرمت رسول خدا جسورند آه! بعد از تو خاک بر سر دنیا امام حسین علیه السلام جنازه شهیدان را غالبا خود بـه خیمه می رود،اما تاب در بغل کشیدن جوانش را نداشت از این رو جوانان هاشمی را فراخواند و فرمود: پیکر برادرتان را بردارید و به خیمه برید (1) .

۱- ۱۱۲. مقاتل الطالبین، ص ۱۱۶ و مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۱ ـ ۳۰ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۴.

شهادت قاسم بن حسن

ق_اس_م پ_س_ر ام_ام ح_س_ن م_ج_تبی (ص)، نوجوانی که هنوز به حد بلوغ نرسیده است به حضور حضرت رسیده و از ایشان اجازه نبرد می خواهـد، ولی حضـرت او را باز می دارد قاسم اصـرار می کند و دس_ت وپ_ای ع_م_وی خود را می بوسـد امام به او اجازه می دهـد، ولی قبل از حرکت او را در آغوش می کشد و هر دوچنان می گریند که بی تاب بر زمین می افتند.

ح_م_ی_د ب_ن م_س_ل_م م_ورخ واق_عه کربلا- می گویـد: جـوانی به میـدان آمـد که صـورتش چـون پـاره مـاه می درخشـید، شمشـیری در دست، پیراهنی بر تن و جفتی نعلین در پا داشت که بنـد یکی از آنها بریده بودو فراموش نمی کنم که بند کفش پای چپش پاره بود.

ع_مر و بن سعد ازدی گفت: می خواهم به او حمله کنم گفتم سبحان اللّه برای چه؟

به خدا اگر این جوان مرا بزند دست به سویش بلند نمی کنم، این گروهی که دور او را گرفته اند برای او بس است.

گ_ف_ت: ب_ه خ_دا ح_م_ل_ه خواهم کرد و بر او تاخت و دست از او بر نداشت تا با شمشیر بر فرقش نواخت قاسم به صورت به زمین افتاد و فریاد زد: عمو جان!.

ام_ام ح_س_ی_ن علیـه السـلام ه_ماننـد بـاز شـکاری خـود را بـه میـدان رسانـد و چـون شـیر خشـمگین حملـه کرد ش_م_ش_یربـه سـوی عمروبـن سـعد کشـید، او دست خـود را سـپر کرد و دسـتش از آرنـج جـدا شـد عمرو فریـادی کشـید وحضـرت او را رها کرد لشـکر کوفه برای نجات او آمدند ولی او را زیر پای اسبان خود له کردند وقتی غبارفرو نشست حسین را دیدم که بالای سر قاسم ایستاده و قاسم پاهای خود را به زمین می کشد.

ص: ۸۱

ح_ض_رت ف_رم_ود: ب_ه خدا بر عمویت گران است که تو او را بخوانی، ولی جوابت ندهد، یا جوابت ده_دول_ی ب_ه ح_الت سودی نبخشد دور باد قومی که ترا کشت آنگاه پیکر پاك قاسم را در آغوش کشید و او را به خیمه شهدا آورد (۱) .

حضرت ابوالفضل

پ_س از ح_س_ی_ن ب_ن علی (علیه السلام) درخشان ترین چهره در واقعه کربلا، چهره ابوالفضل عباس (علیه السلام) است حضرت عباس (علیه السلام) فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام و برادر امام حسین علیه السلام است.

آن ح_ض_رت ب_ه ه_ن_گام شهادت ۳۴ ساله بود و تمام فضائل و کمالات انسانی را در خویش جمع داش_ت در این جا به پاس بزرگداشت شخصیت والای او به ذکر چند فضیلت از آن حضرت که در واقعه کربلا رخ ?داده است بسنده می کنیم.

امان نامه

ه_ن_گ_ام_ی ك_ه ع_ب_ی_داللّه ب_ن زی_اد به تحریك شمر بن ذی الجوشن تصمیم قطعی به جنگ با ام_ام ح_س_ی_ن علیه السلام گ_رفت و حکم جنگ را به دست شمر داد تا به کربلا برساند، عبداللّه بن ابی ال_م_ح_ل بن حزام از برادرزاده های ام البنین (مادر ابوالفضل)، در مجلس حاضر بود او از ابن زیاد خ_واست برای پسران ام البنین امان نامه ای بنویسد و ابن زیاد نیز به خواسته او امانی نوشت عبداللّه ام_ان نامه را توسط غلامش به کربلا فرستاد او به کربلا آمد و خدمت عباس (علیه السلام) و برادرانش رسید آن ب_زرگ_واران بدون این که نامه رااز او بگیرند گفتند: دایی ما را سلام برسان و بگو ما نیازی به امان شما نداریم، امان خدا از امان زاده سمیه بهتر است (۲) .

ص: ۸۲

۱- ۱۱۳. م_ق_تل خوارزمی، ج ۲، ص ۸ _ ۲۷ و مقاتل الطالبین، ص ۹۳ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۵ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲ _ ۳۴۱.

۲- ۱۱۴. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۴ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۶.

و بـدیـن وسـیله ثابت کردند که مرگ در سایه عزت و جوانمردی را بر زندگی در کنار نامردمان ترجیح می دهند.

امان مجدد

جـنـاب ام الـبنین مـادر ابوالفضل، از طایفه کلاب است و شـمر بن ذی الجوشن نیز کلابی است، به هـمـیـن جهت در عرف عرب او نیز دایی ابوالفضل به شـمار می آید روز نهم محرم، شـمر خود را به اردوگـاه امام حسـین علیه السلام نزدیک کرده فریاد زد: خواهرزادگان من کجایند؟

فرزنـدان ام البنین نـخست از پاسخ دادن به او خودداری کردند آنها صاحب این ندا را در خور پاسخ نمی دانسـتند، ولی امام حسین علیه السلام فرمود:جوابش را بدهید، او هر چند فاسق است، یکی از دایی های شماست.

عـباس (علیه السلام) پاسخ داد: چه می خواهی؟

گفت: ای خواهرزادگان من! شما در امانید! طاعت یزید راپذیرید و خود را با برادرتان حسین به کشتن ندهید.

آن بزرگواران در جوابش گفتند خدا ترا و امانت را لعنت کند، تو ما را امان می دهی، در حالی که زاده رسول خدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) در امان نیست (۱) .

علم

در جـنـگ هـای قدیم، علم نشانه بقا کیان لشـکر است و تا زمانی که پرچم لشکری در اهتزاز است کیان لشکر باقی است و هنگـامی که پرچم سـرنگون شـود، لشـکر شـکست خـورده محسوب می شود به هـمـیـن جـهـت همیشه پرچم به دست شجاع ترین افراد که نسبت به مبنا و هـدف جنگ عقیـده ای راسخ دارند داده می شود و به همین دلیل در اکثر غزوات رسول خدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) چون بدر، احد، حنین و خیبر، پرچم اسلام دردست امیرالمؤمنین بود (۲) .

۱- ۱۱۵. تذکره الخواص، ص ۲۲۴ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۶.

۲- ۱۱۶. الصواعق المحرقه، ص ۱۲۰، فصل اول از باب نهم.

روز ع_اش_ورا در ح_ال_ی ک_ه تع_دادی از برادران ام_ام حس_ین علی_ه الس_لام و اص_حاب بزرگ_وارش در ص_حنه ن_ب_ردحضور داشتند و هر ک_دام خود از زمره شجاعان به شمار می رفتند، امام پرچم لشکرش را به دست عباس (علیه السلام) داد، چرا که او از هر جهت شایسته ترین فرد برای این مقام بود (۱) .

پیمان فداکاری

در ش_ب ع_اش_ورا، ام_ام حسین علیه السلام از اهل بیت و اصحاب بیعت خود را برداشت و از آنها خواست ک_ه در ت_اری_کی شب پراکنده شوند نخستین کسی که اظهار وفاداری کرد عباس بود او در جواب امام حسین علیه السلام گفت: چرا چنین کنیم؟

برای این که بعد از تو زنده بمانیم؟

خدا آن روز را نیاورد و پس از اوبود که اصحاب هر کدام به بیانی اظهار وفاداری کردند (۲) .

سقا

در ای_ام_ی ک_ه ل_ش_ک_ر ک_وف_ه ن_اجوانمردانه آب را ب_ه روی ام_ام و اص_حاب و اه_ل بیتش بس_ته ب_ود، ع_ب_اس (ص)ب_اره_ا دل ب_ه دریای خطر زد و اهل و اصحاب آن حضرت را سیراب کرد و به همین جهت بود که آن حضرت را «سقا» لقب دادند (۳) .

در روز ع_اش_ورا ن_ی_ز هنگامی که اصحاب با وفای امام حسین علیه السلام در دفاع از حریم دین به قلب لشکرکوفه می تاختند، هرگاه کار بر یکی از آنها دشوار می شد و در حلقه محاصره دشمن گرفتار می آمد، این عباس بود که در نجات او تن به خطر می داد و لشکر کوفه را پراکنده می کرد (۴) .

۱- ۱۱۷. تذکره الخواص، ص ۲۲۶ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۹ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۰.

۲- ۱۱۸. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۸.

۳- ۱۱۹. نور الابصار، ص ۹۳ و مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۰.

۴- ۱۲۰. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۰.

به خاطر این همه فضیلت بود که شهادتش بر حسین علیه السلام سخت گران آمد و هنگامی که او را در خون افتاده دید، فرمود: هم اکنون کمرم شکست و بیچاره شدم (۱) .

امام حسین تنهاست، طلب یاری

ام_ام ح_سین (علیه السلام) تنها ماند و هر چه نگاه کرد، جز زنان و کودکان در اطراف خویش یاوری نیافت دروس_ط م_ی_دان ای_ستاد و با صدای بلند فرمود: آیا کسی هست که از حرم رسول خدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) دفاع کند؟

آیاخداپرستی هست که در مورد ما از خدا بترسد؟

آیا فریاد رسی هست که به فریاد ما برسد؟

آیا کسی هست که به انتظار پاداش الهی ما را یاری کند؟.

و اینجا بود که صدای شیون و زاری از زنان و حرم برخاست (۲) .

آخرین سرباز

امام حسین علیه السلام از میدان به خیمه گاه بازگشت، بر در خیمه ایستاد و فرمود: طفل کوچکم علی راب_یاورید تا با او خداحافظی کنم کودک را به حضرت دادند او را در دامن خویش نهاد، می بوسید وم_ی ف_رمود: وای بر این قومی که خصم آنها در قیامت جد توست کودک در دامن پدر آرمیده بود ح_رم_ل_ه بن کاهل اسدی کلوی، او را نشانه گرفت تیر در گلوی علی اصغر نشست و گلویش را سراسر برید.

حضرت دست در زیر گلوی اصغر گرفت، از خون پر کرد و به طرف آسمان پاشید آنگاه پیاده شد باغلاف شمشیر قبر کوچکی کند، کودک را به خون خویش رنگین ساخت و به خاک سپرد (۳) .

۱- ۱۲۱. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۰.

۲- ۱۲۲. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۲.

۳- ۱۲۳. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۲.

امام، رو به میدان

امام حسین علیه السلام وقتی آخرین سرباز خود را در راه خدا قربانی کرد سوار بر اسب، شمشیر بر کشید ودر حالی که در مقابل لشکر کوفه ایستاده بود رجز می خواند:.

«ه_م_ی_ن اف_ت_خ_ار م_را ب_س که فرزند علی نیکو سیرتی از آل هاشمم، جدم رسول خداست که ب_رترین گذشتگان است و ما چراغ درخشان خدا در روی زمینم مادرم، دختر پاکدامن احمد است عمویم، جعفراست که طیار خوانده می شود کتاب خدا در میان ما نازل شده و هدایت و وحی الهی در میان ماست مادر میان خلائق امان خداییم صاحبان حوض کوثر ماییم، که دوستان خود را از آن سیراب می کنیم درقیامت دوستداران ما سعادتمند و دشمنان ما زیانکارند (۱) .

امام در میدان

ام_ام ح_س_ی_ن علیه السلام در م_ی_ان م_یدان همچنان مبارز می طلبید و هر کس به مصاف حضرتش پا می نهاد،کشته می شد و به این ترتیب شمار زیادی از شجاعان لشکر را در یک نبرد نابرابر به خاک و خ_ون ك_ش_یدلشکر که از وجود مردی هماورد او خالی بود، ناجوانمردانه دور زد و به سمت خیام اباعبداللّه (علیه السلام) حمله آورد.

ح_ض_رت ف_ری_اد ب_رآورد: وای ب_ر ش_م_ا ای پ_ی_روان آل ابی سفیان! اگر دین ندارید و از قیامت ن_می ترسید،لااقل در این دنیا آزاده باشید، اگر چنانکه می گویید عرب هستید چون گذشتگان خود باشید.

شمر فریاد زد: منظورت چیست؟.

ف_رم_ود: م_ی گ_ویم من با شما می جنگم و شما با من زنان گناهی ندارند تا من زنده ام، نگذارید این سرکشان نادان مزاحم حرمم شوند.

۱- ۱۲۴. همان، صص ۳ _ ۳۲.

شـمـر گـفـت: این خواسته بر حقی است، به اصحابش فرمان داد: دست از حرمش بدارید و روی به خودش آرید، به جان خودم سوگند که او هماورد کریمی است (۱) .

محاصره

حـضـرت را مـحاصره کردند و از هر طرف بر او هجوم بردند حضرتش به آنها حمله می کرد و آنها ازچـپ و راست می گریختند آری هرگز شکست خورده ای که همه فرزندان، اهل بیت و یارانش کشته شده باشد چون او قوی دل، خود دار و شجاع دیده نشده است (۲) .

به دنبال آب

امـام حـسـیـن علیه السلام در حـال نـبرد سعی می کرد خود را به فرات برساند، ولی هر بار که به سوی فرات اسب تاخت، لشکر هجوم آورد و او را از آب دور کرد (۳) .

خضاب خون

سـالار شـهیـدان در حال نبرد بود تیری از کمان جفا جست و بر پیشانی نورانی اش نشست حضرت تـیـررا بـیـرون کـشـیـد خون بر چهره و ریش مبارکش جاری شد دست به دعا برداشت: بارالها تو مـی بـیـنـی از ایـن بندگان سر کشت چه می کشم آنگاه چون شیر خشمگین حمله کرد و دشمن چـونـان گـلـه ای بز که گرگ درآن افتاده باشد از دم تیغش می گریخت شمشیرش به هرکس می رسید بر خاک می افتاد و تیر چون باران برجسم شریفش می بارید و او همچنان حمله می کرد تا خستگی بر جسم شریفش چیره شد ایستاد تا دمی بیاساید سنگی به پیشانی مجروحش زدنـد دوبـاره خـون بـر چـهـره اش جـاری شـد پیراهنش را بالا آورد تـاخون از چهره برگیرد تیری سـه شـعبه بر شکمش زدند می خواست تیر را بیرون آورد ولی تا عمق سینه اش پیش رفته بود ناچار آن را از میان کمر بیرون کشید و خون چون ناودان جاری شد.

۱- ۱۲۵. همان، ص ۳۳.

۲- ۱۲۶. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۷، مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۳.

۳- ۱۲۷. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۴.

مـشـتـی از خـون بـرگـرفـت و بـه آسـمـان پاشـید و مشـتی دیگر پر کرد و بر سـر و صـورت مـالید فرمود:می خواهم جدم رسول خدا را با خضاب خون ملاقات کنم (۱) .

نزدیک مقصد

امـام حـسـیـن علیه السلام از کـثـرت زخـم نـاتوان شـده بـود دست از جنگ کشـید و در جـای خـود ایستاد پـیـکـرش ریفش از تیر و نیزه و شمشیر پـاره پـاره بـود افراد زیـادی بـه قصـد حمله بـا حضـرتش مـواجه شـدنـد، ولـی هنگـامی که حـال او را مشاهـده می کردنـد برمی گشتند هیـچ کس نمی خواست گنـاه کـشـتـن فـرزنـد پـیـامبر را به عهده بگیرد مدت زیادی همچنان جنگ راکد ماند عاقبت شمر به افرادش نعره زد: منتظر چه هستیدبکشید او را گروهی از نـاجوانمردان دور او را گرفتنـد زرعـه بن شـریـک تـمـیـمـی، سـنان بن انس نخعی وصالـح بن وهب مری، هر کدام ضربه ای سخت بر جسم شریفش زدند و آن پیکر پاک از روی زین به زمین افتاد (۲) .

گریه دشمن

امـام (علیـه السـلام) در مـحـاصـره دشـمـن گرفتـار بـود از هر طرف ضـربتی بر پیکر شـریفش می آمـد، زینب دخـتـررشـیـد عـلی (ص) از خیمه بیرون آمـد سـر گشـته در میـان میـدان ایسـتاد فرمود: ای کـاش آسـمـان بـر زمـین می آمد چشمش به عمر سعد افتاد فرمود: ای عمر! ابا عبداللّه را می کشند و تو ایستاده ای و نظاره می کنی؟.

اشـک از چـشـمـان عـمـربـن سـعـد جـاری شـد، حـالت زینب را تـاب نیـاورد صـورت خویش را بر گرداند (۳) .

۱- ۱۲۸. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۴.

۲- ۱۲۹. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۵ _ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۸.

۳- ۱۳۰. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۵ و مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۵.

شهادت

ام_ام (علیه السلام) بر زمین افتاد، بلند شد نشست تیری را که در گلوی شریفش نشسته بود بیرون کشید س_نان دوباره آمد با نیزه، چنان جسم شریفش را آزرد که حضرتش در خاک غلطید آنگاه به خولی ب_ن ی_زیداصبحی گفت: سرش را جدا کن خولی خنجر در دست پیش رفت، ولی لرزه بر اندامش افتاد و بازگشت سنان خود از اسب پیاده شد و سر مبارکش را جدا کرد (۱) .

شهادت امام به روایت خطیب خوارزم

ف_رزن_د رس_ول خ_دا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) روی زم_ی_ن اف_ت_اده ب_ود شمر و سنان بالای سرش آمدند، حضرت از ت_ش_ن_گ_ی زبانش را در دهان می چرخاند شمر با لگد بر سینه مبارکش کوبید و گفت: ای پسر ابو ت_راب! م_گر تونمی گویی پدرت ساقی کوثر است و به هر کس دوست دارد از آب کوثر بدهد صبر ک_ن تا به دست اوسیراب شوی آنگاه به سنان گفت: سرش را جدا کن سنان امتناع کرد و گفت: نمی خواهم در قیامت پیامبر خصم من باشد شمر خشمگین شد بر سینه مبارک امام نشست دست به خنجر برد حضرت لبخندی زد فرمود: نمی دانی من کیستم که مرا می کشی؟.

گ_ف_ت: ب_ه خ_وب_ی م_ی ش_ن_اس_م_ت، م_ادرت فاطمه زهراست، پدرت علی مرتضاست و جدت م_ح_م_دم_ص_ط_فی، ولی بی باکانه ترا می کشم آنگاه شمشیر کشید و جسم شریف حضرت را زیر ضربات شمشیر گرفت و در نهایت سر مبارکش را جدا کرد (۲) .

ص: ۸۹

۱- ۱۳۱. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۸ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۶ و مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۶ _ ۳۵.

۲- ۱۳۲. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷ _ ۳۶.

بانوی شهید در کربلا

ام وهــب هــمــســرع‌بــدالله بن عمر کلبی، همراه همسرش از کوفه به کربلا آمده بود روز عاشورا شوهرش به میدان آمد، شجاعانه می جنگید تا چند نفر را کشت.

ام وهــب عــمــود خــیــمــه ای را بــرداشت و به سوی میدان دوید خطاب به شوهرش گفت: پدر و مــادرم فــدایــت در راه ذریــه پاک پیامبر بجنگ عبدالله خواست او را به خیمه ها برگرداند، ولی او امتناع کرد وپاسخ داد: به خدا قسم به خیمه باز نمی گردم تا با تو کشته شوم.

امــام حــســیــن علیه السلام صــدایــش زد فرمود: خدا به شما خانواده پاداش خیر دهد، بر گرد، جهاد بر زنان واجب نیست ام وهب برای اطاعت از امام به خیمه بازگشت.

شوهرش جنگید تا به شهادت رسید، ام وهب بالای سرش آمد نشست با او سخن می گفت و خاک ازچهره مبارکش می سترد و می گفت: بهشت گوارایت باد.

شــمــر او را دیــد غــلامــش را بــه سوی او فرستاد غلام با عمودی بر سر او زد و آن پاک سرشت در کنارشوهرش به شهادت رسید (۱) .

وقایع بعد از شهادت، تاراج

چــون حــســیــن بــن علی (علیه السلام) به فیض شهادت نائل آمد، عده ای از نامردمان برگرد پیکر پاکش جــمع شدند و سلاح و لباسش را بین خود قسمت کردند آنگاه لشکر به خیام حرم یورش برد و تمام اموال اهل حرم را به تاراج برد، حتی چادرهای زنان را از سرشان برداشتند (۲) .

۱- ۱۳۳. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۵ و ۶۹ و انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۶ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴ _ ۳۳۳.

۲- ۱۳۴. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۹.

م_ردی را دی_دن_د که زینت آلات فاطمه دختر امام حسین علیه السلام را از او می گیرد و در همان حال گریه می کند فاطمه رو به او کرد و فرمود: چرا گریه می کنی؟

گفت: دختر رسول خدا را غارت می کنم ومی خواهی گریه نکنم؟.

فرمود: حال که چنین است دست از این کار بدار.

گفت: هراسم از آن است که اگر من غارت نکنم دیگری این کار را خواهد کرد (۱) .

عامل اساسی

اس_اس_ی ت_ری_ن ع_ام_ل_ی ک_ه باعث شد خاندان بنی امیه علی رغم عدم شایستگی، منصب خلافت پ_ی_ام_ب_راسلام را غصب کرده و سالها بر جهان اسلام حکم برانند و در مقابل، اهل بیت و فرزندان رسول خدا باتمام شایستگی و علی رغم تمام سفارشات پیامبر اکرم (صلّی الله علیه و آله و سلّم) از صحنه سیاسی کنار زده شوند و گرفتاردسیسه و قتل و غارت اموی ها شوند، جهالت و ناآگاهی مردم آن زمان بود.

در واق_ع_ه ک_رب_لا ـ در کنار تمام عواملی که مردم کوفه را به صحنه جنگ با امام حسین کشید، به وضوح می توان عامل جهالت را مشاهده کرد.

ب_ه ع_نوان نمونه در حالی که مردم کوفه امام حسین علیه السلام را به خوبی می شناختند و دشمنان او را نیزتجربه کرده بودند، اکثر آنها تحت تاثیر تبلیغات بنی امیه، گمان می کردند در یک جهاد مقدس شرکت کرده و با دشمنان خدا می جنگند، به طوری که عمر سعد با تکیه بر این خیال باطل مردم، در ع_ص_ر تاسوعا به عنوان فرمان حمله در میان لشکر کوفه ندا می دهد: ای لشکر خدا! سوار شوید ش_م_ا را م_ژده ب_ه_ش_ت باد (۲) همچنین در روایاتی که گذشت دیدیم که هیچ کس حاضر ن_م_ی شد کشتن امام حسین علیه السلام را به عهده گیرد، چرا که می دانستند کشتن او تجاوز به حریم رس_ول خ_داس_ت م_ی گ_فتند: نمی خواهیم در قیامت پیامبر خصم ما باشد این در حالی است که ه_م_ین مردم مقدمات شهادتش را فراهم کرده بودند و با این حال گمان می گردند اگر آخرین ضربه را به عهده نگیرند باز هم مسلمان و پیرو پیامبر اسلامند و دلیلی ندارد که در روز قیامت رو در روی حضرتش قرار گیرند.

ص: ۹۱

۱- ۱۳۵. الطبقات اکبری، لابن سعد، ترجمه امام حسین علیه السلام ص ۷۸.

۲- ۱۳۶. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۹.

غارت خیمه ها

ل_ش_کر لجام گسیخته کوفه وارد چادرهای حرم شد امام سجاد(علیه السلام) در بستر بیماری افتاده بود شمرتصمیم گرفت او را بکشد، حمید بن مسلم خود را رساند و با او سخن گفت تا ابن سعد رسید و دستورداد سپاهیان از چادرها دور شوند او گفت از این پس کسی مزاحم این جوان بیمار نشود و هر کس هر چه از اهل حرم گرفته پس دهد، ولی غارتیان چیزی پس ندادند (۱) .

وقایع بعد از شهادت امام حسین علیه السلام

پیکر شهدا

ج_ن_گ پایان گرفت اکنون هفتاد و دو پیکر پاک بر روی خاک های گرم آرمیده بود سرهایشان از ب_دن جدا شده و لباسهایشان به غارت رفته بود دشمن کینه توز اکنون به هر چه می خواست دست ی_افته بود،ولی شرارت همچنان شعله می کشید عمر بن سعد فریاد زد: چه کسی حاضر است اسب ب_ر ب_دن ح_س_ی_ن ب_ت_ازد ده ن_فر داوطلب پیش آمدند، سوار بر اسب بر پیکر پاک شهدا تاختند و استخوانهای بهترین مردان خدا را زیر سم اسبها خرد کردند (۲) .

مسیر خورشید

ع_ص_ر روز ع_اش_ورا اب_ن س_ع_د س_ر م_بارک سید الشهدا را به خولی سپرد تا به عبیداللّه بن زیاد برساند (۳) .

آغاز پیام

ع_م_ر ب_ن سعد تا روز یازدهم محرم یعنی یک روز پس از شهادت امام حسین علیه السلام در کربلا ماند روزی_ازدهم کشته های لشکر کوفه را جمع آوری کردند، بر آنها نماز خواندند و آنها را دفن کردند، ول_ی ج_ن_ازه حسین علیه السلام و یارانش را در صحرا بدون غسل و کفن رها کردند و زنان و خواهران و دختران امام حسین علیه السلام را با خود به طرف کوفه بردند (۴) .

۱- ۱۳۷. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۹.

۲- ۱۳۸. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۷ _ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۰.

۳- ۱۳۹. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۹.

۴- ۱۴۰. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۹.

خطبه زینب کبری در کوفه

اه_ل ب_ی_ت رس_ول خ_دا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) را ه_م_ان_ن_د اس_ی_ران وارد کوفه کردند امام سجاد(علیه السلام) از شدت بیماری رنجور شده بود، ولی با این حال او را در غل و زنجیر کرده بودند.

م_ردم ک_وف_ه با دیدن کاروان اسیران شیون و زاری سر دادند زینب کبری دختر امیرالمؤمنین به م_ردم اش_اره ک_رد ک_ه خاموش باشید، یکباره نفس ها بند آمد و زنگها از صدا افتاد و زینب زبان به سخن گشود:.

سپاس خدا را و درود بر محمد و خاندان پاکش باد.

ای اه_ل ک_وف_ه! ای م_ردم مکار حیله باز! آیا گریه می کنید؟

اشکتان خشک مباد، ناله هایتان آرام ن_گ_یردشما در مثل مانند زنی هستید که رشته خود را محکم تافته، سپس تارتار از هم می گسلد س_وگ_ندهایتان رادست آویز فساد کرده اید، آیا جز لاف و تکبر و فساد و چاپلوسی کنیزان و سخن چینی دشمنانه چیزی دیگری در شما هست؟

شما به سبزه خاکروبه و نقره بر قبر اندوده می مانید، برای خود توشه ای پیش فرستادید که خشم خدا را برانگیخت و در عذاب، جاودانه شدید آیا گریه و زاری می کنید؟.

آری! ب_ه خدا شایسته گریه اید بسیار بگریید و کم بخندید که نصیبتان ننگ و عار شد، ننگی که تا اب_دپ_اک نشود چگونه می توانید این ننگ را از دامن خود بشویید که فرزند خاتم انبیا، سید جوانان ب_ه_شتی راکشته اید، آنکه در سرگردانی ها مرجع و در سختی ها پناه شما بود، آنکه دلیل روشن و زب_ان گ_وی_ای ش_م_اب_ود چه بار گناهی را بر دوش گرفتید دور باشید از رحمت خدا و نابودی ن_ص_ی_ب_ت_ان ب_اد س_ع_یتان به نومیدی انجامید، دست ها بریده شد، سودای پرزیانی کردید، خشم پروردگار را برای خود خریدید و خواری ذلت بر شما حتمی شد.

وای بـــر شـــمـــا! مـــی دانـــیـــد چـــه جگری از رسـول خـدا شـکافتید و چـه پرده نشـینی را از پرده بیرون کشـیدید وچه خونی ریختید و چه حرمتی را شـکستید کار بسـیار زشتی مرتکب شدید چیزی نمانده کـــه آســـمـــان وزمین شکاف بردارد و کوهها ویران شونـد آنچه کردیـد بزرگ، دشوار، بـد، کژ، زشت و شوم است و چنان بزرگ که زمین و آسـمانها را پر کرده آیا شگفت دارید اگر از آسمان خون ببارد و همانا عذاب آخرت خوارکننده تر است و شما را در آن روز یاوری نیست.

مـــهـــلـــت شـــمـــا را مـــغـــرور نـــسازد که خدای تعالی از شـتابکاری به دور است و همیشه برای انتقام فرصت دارد و در کمین گاه است (۱) .

مجلس ابن زیاد

اسـیران را به کوفه آوردنـد ابن زیـاد در کاخ نشـست و بار عام داد آنگاه گفت سـر امام حسـین علیه السـلام را درمـــقـــابلش بگذارند لبخند زنان به سر شریف امام نگاه می کرد و با چوبی که در دست داشت به دندانهای حضرتش می زد و می گفت: چه دندانهای زیبایی! زید بن ارقم صـحابی رسول خدا (صـلّی الله علیه و آله و سلّم) که اکنون پیر شده بود، وقتی این صحنه را مشاهـده کرد فریاد زد: چوبت را از این لبها بردار به خـدا نـــمی دانم چنـد بارلب های رسول خـدا را بر روی این لب ها دیدم که آنها را می بوسید این را گفت و شـیون سر داد ابن زیادگفت: خـدا چشـمانت را گریان کنـد به خـدا اگر پیر نشـده بودی گردنت را می زدم.

۱- ۱۴۱. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۱ _ ۴۰.

زی_د از ج_ا ب_رخ_اس_ت از مجلس خ_ارج می ش_د، می گفت: ای جم_اعت عرب! از ای_ن پس بردگ_انی ب_ی_ش ن_ی_س_تید، پسر فاطمه را کشتید و امارت را به پسر مرجانه دادید، او خوبانتان را می کشد و اشرارتان را به بندگی می گیرد، از رحمت خدا دور باد آنکه به ننگ و ذلت رضا دهد (۱) .

زینب در مجلس ابن زیاد

زن_ان و کودک_ان امام حسین علیه السلام را وارد مجلس ابن زیاد کردند زینب (سلام الله علیها) کهنه ترین لباسهایش راپ_وش_ی_ده بود وقتی وارد مجلس شد ناشناس در گوشه ای نشست و کنیزانش بر گرد او حلقه زدند.

اب_ن زیاد گفت: این زن کیست؟

زینب پاسخ نداد دوباره و سه باره پرسید، ولی زینب (سلام الله علیها) جواب ندادکسی گفت: این زینب (سلام الله علیها) دختر فاطمه زهرا است.

ابن زیاد رو به زینب (سلام الله علیها) کرده و گفت: سپاس خدا را که رسوایتان کرد، شما را کشت و ادعایتان راتکذیب کرد.

زی_ن_ب (س) ف_رم_ود: س_پاس خدا را که ما را به وسیله پیامبرش محمد(صلّی الله علیه و آله و سلّم) گرامی داشت و از پلیدی پاک کرد، تنها فاسق است که رسوا می شود و فاجر است که تکذیب می شود.

گفت: چگونه دیدی کاری را که خدا با برادر و خاندانت کرد؟.

ف_رم_ود: من جز زیبایی ندیدم، آنها کسانی بودند که خدا شهادت را برایشان مقدر کرده بود و آنها هم به قتلگاه خویش آمدند به زودی خدا ترا با آنها در یک جا جمع خواهد کرد و به محاکمه خواهد کشید ببین آنگاه پیروزی از آن کیست، مادرت به عزایت بنشیند پسر مرجانه!.

۱- ۱۴۲. ک_ام_ل اب_ن اثیر، ج ۴، ص ۸۱ و ینابیع الموده، ص ۳۲۴ مقتل خوارزمی، ج ۲، صص ۶ _ ۴۵ و تذکره بسط ابن جوزی، ص ۲۳۱.

ابن زیاد از خشم شعله ور شد، چنانکه گویی قصد جانش را دارد.

عمرو بن حریث گفت: ای امیر! این زن است به خاطر گفته هایش نباید مؤاخذه شود.

ابن زیاد گفت: با کشتن آن حسین متجاوز و عاصیان متمرد خاندانت، خدا قلبم را شفا داد.

زی_ن_ب دل_ش ش_ك_س_ت و گ_ری_س_ت فرمـود: بـه جـان خـودم، بزرگـم را كشـتی، خانـدانم را اسـير كردی،شاخه هایم را شکستی و ریشه ام را بریدی آری اگر شفای تو در این است شفا گرفته ای.

ابن زیاد گفت: این هم مثل پدرش سجع وقافیه می بافد، پدرش هم شاعر و سجع باف بود.

ف_رم_ود: زن را ب_ه سجع بافی چه من به اندازه این که نتوانم سجع بافی کنم گرفتاری دارم، این آتش سینه است که از زبان بیرون می ریزد (۱) .

امام سجاد در مجلس ابن زیاد

امام سجاد(علیه السلام) را وارد مجلس ابن زیا کردند ابن زیاد گفت: تو کیستی؟.

فرمود: من علی بن حسینم.

گفت: مگر خدا علی بن حسین را نکشت.

فرمود: برادری به نام علی داشتم که مردم او را کشتند.

گفت: خدا او را کشت؟.

فرمود: آری، وقت مرگ، خدا جانها را می گیرد، هیچ کس بدون خواست خدا نمی میرد.

ابن زیاد به خشم آمد دستور داد او را بکشند.

زی_ن_ب كبری (سلام الله علیها) دست در گردن آن حضرت كرد، فرمود: ای پسر زیاد! بس است ریختن خون ما! آیااز خون ما سیراب نشدی، اگر ایمان داری، به خدایت سوگند می دهم مرا هم با او بکش.

۱- ۱۴۳. ك_امل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲ _ ۸۱ و مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۴۲ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۰ _ ۳۴۹.

امـام سـجـاد(ص) فـرمـود: عـمه جـان سـاکت بـاش تـا با او سـخنی بگویم آنگاه رو به ابن زیاد کرده فرمود:ای پسر زیاد با کشتن، مرا تهدید می کنی و نمی دانی که کشته شدن عادت ما و بزرگواری ما در شهادت است.

ابـن زیـاد مـدتـی بـه آن دو نگریست بعد گفت: عجب چیزی است خویشاوندی، به خدا می دانم که دوست دارد با او کشته شود، رهایش کنید (۱) .

خورشید بر نی

اسـیـران را بـرای مـدتی که در تاریخ ضبط نشده در کوفه نگه داشتند در این مدت به دستور ابن زیادسرهای شریف شهدا را گاهی بر درگاه کاخ نصب می کردند و بر روی نی در کوچه های کوفه و قبایل اطراف می چرخاندند (۲) .

در راه شام

ابن زیاد درباره اسیران و سرهای شهدا از یزید کسب تکلیف کرده بود و یزید به او دستور داده بود آنهارا به شام بفرستد.

اهل بیت رسول خدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) را برای حرکت به سمت شام آماده کردند به دستور ابن زیاد غل و زنجیر بـردسـت و گـردن امـام سجاد(علیه السلام) نهادند و زنان و دختران را بدون محمل بر پالان های خشک شـتران سوارکردند و همراه گروهی به فرماندهی کر حر بن قیس حرکت دادند و همانند اسیران کفار شهر به شهر ومنزل به منزل به شام بردند.

۱- ۱۴۴. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۲ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۰ و مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳ _ ۴۲.
۲- ۱۴۵. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۳ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۱ و تذکره سبط ابن جوزی، ص ۲۳۴.

امام سجاد(علیه السلام) از کوفه تا شام حتی یک کلمه با ماموران همراه سخن نگفت (۱) .

کاروان اسیران بر دروازه شام

س_ه_ل س_اع_دی از اص_ح_اب رس_ول خ_داس_ت، در راه زیـارت بیـت المقـدس وارد شـام شـد، خـود م_ی گویـد:شهری دیـدم پر درخت بـا جویبارهای فراوان در و دیوار شـهر با پرده های دیبا آذین بسـته شـده، مردم گرم شادمانی و سرور بودنـد زنـان نوازنـده را دیـدم که دف و طبل در دست می نوازنـد با خود گفتم: گویا اهل شام عیـدی دارنـد که ما نمی دانیم به گروهی برخوردم که مشغول صحبت بودند گفتم: آیا شما عیدی دارید که ما نمی دانیم؟.

گفتند: به نظر غریب می آیی.

آری من سهل ساعدی هستم که پیامبر خدا را دیده و احادیث او را می دانم.

گفتند: ای سهل تعجب می کنیم، چرا از آسمان خون نمی بارد و زمین اهل خود را فرو نمی برد؟.

مگر چه شده؟.

ای سهل سر حسین علیه السلام را از عراق هدیه می آورند.

عجب! سر حسین را می آورند و این مردم شادمانی می کنند؟

از کدام دروازه وارد می شوند؟.

از دروازه ساعات.

م_ی گ_وی_د: مـا در همین گفتگو بودیم که پرچمها یکی پس از دیگری نمایان شـد، سواری را دیـدم که نوک نیزه اش را برداشـته و سـری شبیه به پیـامبر اکرم (صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) بر آن زده و پشت سـرش زنـان سوار بر پالان خشک شتران بدون وسایل آسایش می آیند خود را به اولین زن رساندم.

۱- ۱۴۶. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۶ _ ۵۵ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۳ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۱.

ــ دخترم تو که هستی؟.

ــ من سکینه دختر حسینم.

آیا کاری از من ساخته است؟

من سهل بن سعد از اصحاب جدت هستم.

ای سـهـل بـه ایـن نـیـزه دار بـگـو ایـن سـر را جلوتر ببرد تـا مردم به آن نگـاه کننـد و از حرم رسول خـدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم)چشم بردارند.

نزدیک نیزه دار رفتم.

ــ آیا می خواهی چهارصد دینار بگیری؟.

ــ در مقابل چه می خواهی؟.

ــ این سر را از میان زنان بیرون ببر.

نیزه دار جلو رفت و من چهار صد دینار را به او دادم (۱) .

اسیران در مسجد دمشق

وقـتـی کـاروان اسـیـران اهـل بیت وارد مسـجد دمشق شدنـد، ایشان را در جایگاه اسیران یعنی بر پـلـه هـای مـسـجد جامع جا دادند در این هنگام پیر مردی خود را به امام سـجاد(علیه السلام) نزدیک کرده گفت: سپاس خدارا که شما را کشت، شهرها را از دست مردان شما آسوده ساخت و امیرالمؤمنین، یزید را بر شما مسلط کرد.

امام سجاد(علیه السلام) فرمود: ای شیخ قرآن خوانده ای؟.

ــ آری خوانده ام.

ــ آیـا ایـن آیه را خوانـده ای: «قـل لا اسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی»، یعنی: ای پیامبر! بگو من به خاطر رسالتم از شما مزدی نمی خواهم، جز اینکه به خویشان من مودت ورزید (۲) .

ای شیخ ما همان خویشان پیامبر هستیم.

ای شـیـخ! آیـا ایـن آیـه را خـوانـده ای: «انما یریـد اللّه لیـذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا»،یعنی: خداوند اراده کرده است پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک و پاکیزه نماید (۳) .

۱- ۱۴۷. مقتل خوارزمی، ج ۲، صص ۱_۶۰.

۲- ۱۴۸. شوری / ۲۳.

۳- ۱۴۹. احزاب / آیه ۳۳.

ــ آری خوانده ام.

ــ ما همان اهل بیتی هستیم که این آیه درباره شان نازل شده.

پیر مرد از گفته خود پشیمان شد و مدتی همچنان ساکت ایستاد.

ع_اق_بت سر به سوی آسمان برداشته و گفت: بارالهـا! من از دشـمنی بـا این خانـدان توبه می کنم و ازدشـمنان آل محمد بیزاری می جویم.

سر امام حسین در مجلس یزید

س_ر م_ب_ارک ام_ام حسـین علیه السلام را در طشتی از طلا در مقابل یزید قرار دادند یزید پیروزمندانه بر ت_خت نشسته بود نگـاهی به سر و نگاهی به اهل مجلس انـداخت و گفت: این شـخص بر من مباهات می کرد،می گفت پـدرم از پـدر یزید بهتر است، مـادرم از مادر یزیـد بهتر است، جـدم از جـد یزیـد بهتر است و خودم از یزیـد بهترم و همین مباهات بود که او را به کشتن داد، این که می گفت پدرم از پدر ی_زید بهتر است همه می دانند در قضیه حکمیت، خدا به نفع پدر من حکم کرد و این که می گفت مادرم از مادر یزیـد بهتر است به جان خودم حرف درستی است فاطمه دختر رسول خـدا از مادر من بهتر بود و این که می گفت جـدم ازجـد یزیـد بهتر است هر کس به خدا و قیامت ایمان دارد، پیامبر را ب_ه_تر از خود می داند، ولی این که می گفت خودم از یزیـد بهترم گویا از اینجا ناشـی می شـد که ای_ن آی_ه قرآن را نخوانـده بود: «بگو بار الها مالک حقیقی توئی سلطه و قدرت به هر کس بخواهی می دهی و از هر کس بخواهی می گیری خیر در دست توست و تو بر هر کار توانایی» (۱) .

۱- ۱۵۰. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۵۷ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۵.

س_ی_اس_ت_ی ک_ه ب_ن_ی امیه پس از شهادت امام حسین علیه السلام برای تبرئه و برحق جلوه دادن خود پیش گرفتند، سه رکن اساسی داشت:.

۱ _ ج_دا ک_ردن ح_س_اب ام_ام ح_س_ی_ن علیه السلام از پ_ی_ام_ب_ر اک_رم (صلّی الله علیه و آله و سلّم) و اص_ل اس_لا_م آنها سعی داش_ت_ن_د ح_س_ی_ن علیه السلام را ب_ه عنوان شخصی عادی معرفی کنند که بر مبنای اغراض شخصی با حکومت وقت درگیرو کشته شده است، بنابر این کشتن او هیچ ضرری به رابطه قاتلین او با اسلام و پیامبر اسلام ندارد.

۲ _ ای_ن که ماجرای کربلا و کشته شدن امام حسین علیه السلام را به مقدرات الهی مستند کنند بنابراین قاتلین آن حضرت اگر چه در ظاهر عمل بسیار زشتی را مرتکب شده بودند، ولی در حقیقت عامل اجرای قضا وقدر بودند و گناهکار اصلی، خود امام حسین علیه السلام بود که با حرکت خود باعث ایجاد این واقعه شده بود.

۳ _ این که اموی ها مخصوصا شخص یزید از این حادثه اظهار نارضایی کرده، مردم کوفه و ابن زیاد رامقصر جلوه دهند.

در م_ق_اب_ل ای_ن سیاست مزورانه، اهل بیت و رجال سرشناسی که در گوشه و کنار بلاد اسلام از زمان رسول خدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) باقی مانده بودند، در موضع گیری های خود:.

اولا س_ع_ی م_ی ک_ردن_د ارتباط و نسبت امام حسین علیه السلام با اصل اسلام را برای مردم تشریح کنند مثلازید بن ارقم، انس بن مالک و ابو برزه اسلمی از اصحاب رسول خدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) در مجلس ابن زیاد و ی_زی_داع_ت_راض ک_ردن_د و از علاقه شدید رسول خدا به امام حسین علیه السلام سخن می گویند و امام س_ج_اد(ص) درخ_ط_ب_ه ای ک_ه در مسجد دمشق ایراد می کند، به انحا مختلف ارتباط وثیق امام حسین علیه السلام با ارکان اسلام را بیان می دارد (۱) .

۱- ۱۵۱. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۵۷ و ۵۸ و ۶۹ و ۷۰ و تذکره بسط بن جوزی، ص ۲۳۱ و ۲۳۵.

ث_ان_ی_ا: از س_نت های جاری آفرینش و حکمت الهی در مقابل جنایتکاران پرده بردارند و تحریفات ی_زیداز آیات شریف قرآن را در تطبیق بر واقعه کربلا به مردم گوشزد کنند به عنوان نمونه زینب ک_ب_ری درمجلس یزید، سنت امهال جنایتکار را تشریح می کند و امام سجاد در جواب ابن زیاد، بر دخالت مردم درشهادت برادرش علی اکبر تاکید می نماید (۱)
.

ث_ال_ث_ا: دخ_ال_ت ی_زید و خاندان بنی امیه را در این حادثه افشا کنند و لذا در سخنانی که در شام ایرادشده بدون هیچ اشاره ای به ابن زیاد و مردم کوفه، یزید را مسئول مستقیم این جنایت معرفی می کنند.

ال_ب_ته از این نکته نیز نباید غافل شد که یزید به علت خباثت ذاتی و حماقت باطنی، هرگز موفق ب_ه اج_رای دق_یق این سیاست نشد و به طور مکرر در سخنان خود به دشمنی خود با پیامبر اسلام اشاره کرده و از کشته شدن امام حسین علیه السلام اظهار شادمانی و خشنودی نمود و همین امر بود که در ک_ن_اررو‌شنگری های اهل بیت (علیهم السلام)، حکومت بنی امیه را رسوا و بی آبرو ساخت و طومار حکومت آنان را درهم پیچید.

ابوبرزه

س_ر م_ب_ارک ام_ام ح_س_ی_ن علیه السلام در مقابل یزید بود بزرگان شام در مجلس حاضر بودند یزید با چوب خیزران به لب و دندان امام می زد و سخنان بیهوده می گفت، ابوبرزه اسلمی، صحابی رسول خ_دا، درم_ج_ل_س ح_اض_ر بود فریاد زد: وای بر تو ای یزید! با چوب بر دندان حسین، پسر فاطمه م_ی زنی!؟

خوددیدم که رسول خدا لب و دندان او و برادرش حسن را می مکد و می گوید این دو، سالار جوانان بهشتند،خدا قاتلشان را لعنت کند.

۱- ۱۵۲. مقتل خوارزمی، ج ۲، صص ۵_۶۴.

یزید از سخنان او خشمگین شد و دستور داد او را کشان کشان از مجلس بیرون بردند (۱) .

امام سجاد در مجلس یزید

ی_زی_د م_ج_ل_س_ی ترتیب داد و اشراف شام را دعوت کرد و دستور داد امام سجاد و زنان کودکان ام_ام ح_سین (علیه السلام) را وارد مجلس کردند حضار به آنها می نگریستند امام سجاد(علیه السلام) روبروی یزید قرار گرفت وچند شعر خواند که بیزاری و نفرت او را از یزید نشان می دهد:.

«انتظار نداشته باشید که شما به ما اهانت کنید و ما احترامتان کنیم، یا شما دائما ما را آزار دهید و م_ادس_ت از آزار ش_م_ا برداریم خدا می داند که ما شما را دوست نداریم پس شما را از این که ما را دوست ندارید سرزنش نمی کنیم».

ی_زی_د گ_ف_ت: ای علی! پدرت با من قطع رحم کرد، حق مرا ندیده گرفت و بر سر منصبم با من جنگیدخدا هم با او چنان کرد که دیدی.

در جواب این آیه را خواند: اما هر مصیبتی که در زمین یا از ناحیه جانشان به شما برسد، قبل از آن که به صحنه وجود آید، در کتابی ثبت شده است (۲) .

ای پ_س_ر معاویه و هند و صخر! قبل از آن که تو متولد شوی همیشه نبوت و امارت در دست پدران من بوده است در جنگ بدر و احد و احزاب پرچم رسول خدا در دست جد من علی بن ابیطالب بود، درح_الی که جد و پدر تو پرچم های کفار را به دوش می کشیدند وای بر تو ای یزید! اگر بدانی چه ک_رده ای ون_س_بت به پدر و اهل بیت و برادران و عموزادگان من چه گناهی مرتکب شده ای، به ک_وه_ه_ا می گریزی و سربر خاکهای بیابان می گذاری و به حال خود شیون و زاری می کنی این س_زاوار است که سر حسین پسرعلی و فاطمه بر دروازه شهرتان نصب شود، در حالی که او ودیعه رسول خداست؟.

۱- ۱۵۳. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۵۷ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۵.

۲- ۱۵۴. حدید / ۲۳.

ای یزید منتظر باش که در روز قیامت قرین ندامت و خواری شوی (۱) .

اظهار کفر

اگـر یـزیـد در بـرخـورد بـا واقـعـه کـربلا سـکوت می کرد، قلم بـه مزدان تاریخ تراش، بـه راحتی می توانستندشخصیت حقیقی او را در پس پرده ای از روایـات جعلی مخفی کننـد، ولی طبع جاهلی یـزیـد این فرصت رااز او گرفت و باعث شد تمام رشته هایش پنبه شود و مرزی شد تا حساب مزد بگیران تاریخ نویس ازعلمای ربانی امین جدا شود.

سـر شـریف امام حسـین علیه السـلام در مقابل یزید بود، با چوب خیزران به لب و دندان امام حسین می زد واشـعـاری را کـه در احد برای شادکامی از شکست مسلمین سروده شده بود، با ترکیب چند بیت ازخویشتن می خواند:

«ای کـاش بـزرگـان مـن کـه در روز جنـگ بـدر کشـته شدنـد، زاری قـبیله خزج را از فرود آمـدن ضـربات مـامی دیدنـد و از شادی فریاد می زدنـد و می گفتند دست مریزاد ای یزید! به جای جنگ بدر بـزرگان و مهتران آنها را کشتیم و بی حساب شـدیم طایفه هاشم با سـلطنت بازی کردنـد، وگر نه خـبـری از آسـمان نیامده ونازل نشده من از دودمان خندق نیستم، اگر انتقام کارهای احمد را از فرزندانش نگیرم» (۲) .

خطبه زینب کبری در مجلس یزید

هـنـگـامـی کـه یـزیـد حـقیقت درون خود را آشـکار ساخت و بر همگان معلوم شـد که جنگ بین امام حسـین علیه السلام و یزید جنگ بین دین و کفر بوده است، زینب کبری (س) به پا خاست و فرمود:.

۱- ۱۵۵. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۶۳.

۲- ۱۵۶. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۶۴ و تذکره سبط بن جوزی، ص ۲۳۵.

س_پ_اس خ_دا را و درود خ_دا ب_ر رس_ول او و خاندانش باد خدای سبحان راست گفت که فرمود: «ع_اق_ب_ت آن_ان که کار زشت کردند، بسیار زشت است که آیات خدا را تکذیب کردند و به استهزا گرفتند» ای یزید! گمان می کنی اکنون که اطراف زمین و آفاق آسمان را بر ما بسته ای و چنان راه چاره بر ما مسدود نموده ای که ما را برده وار به هر سو می کشند، ما نزد خدا بی مقدار شده و تو م_ح_ت_رم ه_ستی و این پیروزی به خاطرارزشی است که نزد خدا داری که تکبر می ورزی و باد به ب_ینی انداخته ای، از اینکه روزگار به کام توست وکارهایت مرتب و آراسته و ملک و پادشاهی ما را بی مزاحم در اختیار گرفته ای، شادمان وخوشحالی؟.

اندکی آهسته تر! آیا فراموش کرده ای که خدای تعالی می فرماید:.

«ک_اف_ران ن_پ_ن_دارن_د م_هلتی که به ایشان می دهیم به نفع آنهاست، این مهلت را فقط برای آن می دهیم که گناه بیشتر مرتکب شوند و آنان را عذابی دردناک است» (آل عمران / ۱۷۸).

ای پ_س_ر آزاد ش_ده ه_ا! آیا این عدالت است که زنان و کنیزان خود را پشت پرده بنشانی و دختران رسول خدا را اسیر کرده در حالی که پرده از ایشان برداشته و چهره هایشان را آشکار کرده به دست دشمنان دهی تا از شهری به شهری برند و قومی بیگانه به آنان نگاه کنند و دور و نزدیک و شریف و وضیع به آنها چشم دوزند، در حالی که نه سرپرستی برای آنها مانده نه پشتیبانی.

چگونه می توان از کسی انتظار مراعات داشت که مادرش جگر پاکان را به دندان کشید و گوشتش ازخ_ون ش_هیدان رویید؟

ص: ۱۰۵

چگونه در دشمنی ما خانواده کوتاهی کند کسی که ما را با چشم بغض و کنیه می نگرد؟.

ب__ا این همه ب‍از ب‍دون آن که احساس گناه کنی و ب‍دانی چه کار می کنی با چوب به لب و دن‍دان ابا ع__ب__دالله س__الار جوانان اهل بهشت می زنی و می گویی: «فریاد شادی سر داده می گفتند دست م__ری__زاد ای ی__زید»!چرا نمی گویی که با ریختن خون ذریه محم‍د (صلّی الله علیه و آله و سلّم) و س‍تارگان زمین از آل ع__ب__دال__م__ط__ل__ب، زخم م‍ا را علاج ناپذیر کردی و ریشه مان را سوختی؟

اکنون نیاکان خود را صدا می زنی و گمان می کنی که با آنها سخن گفته ای؟

به زودی نزد آن‍ان می روی و آرزو می کنی که دس__ت__ت خ__ش__ک ش‍ده بود و این ک‍ار را نمی کردی وزبانت لال می شد و این س‍خن را نمی گفتی! خدایا حق ما را بس‍تان و انتقام ما را از این س‍تمگران بگیر وخش‍مت را بر کس‍ی که خون ما را ریخت و حامیان ما را کشت نازل کن به خدا سوگند پوست خود راشکافتی و گوشت خود را پاره کردی! ت__و ب__ا ای__ن ب__ار ک__ه از ری__ختن خون ذریه رسول خ‍دا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) و شکس‍تن حرمت عترت و پاره تنش به گردن داری، بر او وارد می شوی، «و گمان مکن آنانکه در راه خدا کشته می شوند مرده اند، بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می خورند»(آل عمران / ۱۶۹).

ه__م__ی__ن ب__رایت بس که خداوند حاکم است و محمد خصم تو و آن کسی که کار را برای تو ساخته وپرداخته کرد و تو را بر گردن مس‍لمین مسلط نمود، به زودی خواهد فهمید که پاداش ستمگران بد پاداش است و آگاه می شود که کدام یک از شما پست تر و لشکر کدام یک ضعیف تر است.

ص: ۱۰۶

اگـر مصائب دنیا باعث شده که من با تو سخن بگویم باز هم تو را بی ارزش می دانم و کوبیدنت را لازم و نکوهشت را با ارزش می شمرم و از جاه و حشمت تو هراسی ندارم، ولی چشم گریان است و دل بریان.

بـسـیـار عجیب است کـه نجیبان حزب خدا بـه دست آزاد شدگان حزب شیطان کشته می شوند، ازچـنـگـالـتـان خـون ما می چکد و از دهانتان گوشت ما می ریزد و آن بدن های پاک را گرگ ها سرکشی می کنندو گفتارها در خاک می غلطانند.

اگر امروز ما را به عنوان غنیمت گرفته ای، به زودی در آنجا که جز عمل خود را نیابی، ما به زیان توخواهیم بود و خدا به بندگان خود ستم نمی کند.

بـه خـدا شـکـایـت می کنم و بر او تکیه دارم، پس هر حیله که داری به کار گیر و هرچه می توانی تـلاش کن و هر چه می خواهی کوشش کن! به خدا نمی توانی ما را از خاطره ها محو کنی و وحی ما را بـمـیرانی و به نهایت ما نمی رسی و ننگ این ستم را نمی توانی از خویش پاک کنی رای تو بسیار سـسـت و ایـام دولـت انـدک و آن روز کـه مـنادی فریاد می زند «لعنت خدا بر ستمکاران باد» جمعیت ات به پریشانی می گراید.

سـپـاس خـدا را کـه کار پیشینیان ما را با سعادت و مغفرت پایان برد و کار آخرمان را با شهادت و رحمت و از خدا می خواهم که ثوابشان را کامل کند و بیفزاید و خودش برای ما خلفی نیکو باشد که او مهربان ورحیم است و همو برای ما کافی و بهترین وکیل است یزید در جواب این کلام رسا فقط توانست بگوید:.

«ف_ری_ادی اس_ت ك_ه از زن_ان ش_ای_س_ت_ه اس_ت

ن_وح_ه گری بر نوحه گران بسیار آسان است» (۱) .

مثل اهل بیت

در ای_امی که اهل بیت در دمشق به سر می بردند روزی امام سجاد (علیه السلام) در بازار دمشق قدم می زد منهال بن عمرو پیش آمده عرض کرد: چگونه ای یابن رسول اللّه؟.

فرمود: ای منهال! امروز ما مثل بنی اسرائیل در میان فرعونیان شده ایم که پسرانشان را می کشتند وزن_انشان را زنده می گذاشتند ای منهال! عرب بر عجم افتخار می کند که محمد (صلّی الله علیه و آله و سلّم) از قریش است ولی ما اهل بیت محمد (صلّی الله علیه و آله و سلّم) مورد خشم قرار گرفته و کشته می شویم انا للّه و انا الیه راجعون (۲) .

خطبه امام سجاد در مسجد دمشق

در ای_ام_ی که اهل بیت امام حسین علیه السلام در شام به سر می بردند یزید مجلسی در مسجد ترتیب داد وخطیبی را به منبر فرستاد تا از حسین بن علی (علیه السلام) و پدر بزرگوارش علی (علیه السلام) بدگویی کند.

خ_ط_ی_ب به منبر رفت و تا توانست به آن دو بزرگوار ناسزا گفت و در مدح یزید و پدرش معاویه س_خنان بیهوده گفت امام سجاد (علیه السلام) که در مجلس حضور داشت بانگ برآورد و فرمود: وای بر تو ای خ_ط_ی_ب! ب_ه بهای خشم الهی، رضای مخلوق را خریدی و جایگاه خویش در آتش مهیا کردی آنگاه رو به یزید کرده فرمود: ای یزید! به من اجازه بده بر بالای این چوبها روم و سخنانی بگویم که خ_دا را خوش آید و اهل مجلس را اجر و پاداشی باشد یزید، مخالفت کرد ولی مردم به او گفتند او را اجازه بده چه بسا چیزی برای گفتن داشته باشد.

۱- ۱۵۷. مقتل خوارزمی، ج ۴، ص ۶ _ ۶۴.

۲- ۱۵۸. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷۲.

یزید گفت: اگر او به منبر رود تا من و خاندان ابوسفیان را رسوا نکند پایین نخواهد آمد.

گفتند: آخر او چه می تواند بگوید؟.

گفت: او از خاندانی است که علم و دانش با جانشان در آمیخته.

ولی مردم همچنان اصرار می کردند تا یزید ناچار شد اجازه دهد.

ح_ض_رت ب_ه منبر رفت نخست سپاس و ستایش خدای به جا آورد، آنگاه خطبه ای خواند که قلبها رالرزاند و چشمها را گریاند.

بخشی از بیانات آن حضرت این است:.

ای م_ردم ب_ه م_ا ش_ش چیز داده شده و با هفت چیز دیگر بر سایر مردم برتری یافته ایم: به ما علم وب_ردب_اری و س_خ_اوت و ف_ص_اح_ت و ش_ج_اعت و محبت در قلوب مؤمنین را داده اند و سر آمد دگرانیم، زیرامحمد پیامبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) برگزیده از ماست صدیق این امت (علی «علیه السلام») از ماست، جعفر طیار از ماست، حمزه شیر خدا و رسول از ماست، فاطمه بتول بانوی زنان عالم از ماست و دو سبط این امت آقای جوانان بهشتی از ما هستند هرکسی مرا می شناسد، می شناسد و هر کسی نمی شناسد ح_س_ب و ن_س_بم را برایش می گویم: من فرزند مکه و منایم، من فرزند زمزم و صفایم، من فرزند ک_س_ی هستم که زکات را با ردای خویش حمل می کرد من پسر بهترین کسی هستم که در جهان لباس پوشید، من پسر بهترین کسی هستم که با کفش یا پای برهنه راه رفت، من پسر بهترین کسی ه_س_ت_م ک_ه ط_واف کرد و سعی به جا آورد، من پسربهترین کسی هستم که حج گزارد و لبیک گفت من پسر کسی هستم که با براق به هوا برده شد، من پسرکسی هستم که از مسجد الحرام به م_س_ج_د اق_ص_ی ب_رده ش_د _ م_نزه باد آن که او را برد _، من پسر کسی هستم که جبرئیل او را تا س_دره ال_م_نتهی برد، من پسر کسی هستم که نزدیک و نزدیک تر شد تا به اندازه دو کمان یاکمتر ف_اص_ل_ه داشت، من پسر کسی هستم که امام جماعت فرشتگان آسمان شد، من پسر کسی هستم ک_ه خ_دای ب_زرگ ب_ه او وحی فرستاد، من پسر محمد مصطفایم، من پسر علی مرتضایم، من پسر ک_س_ی ه_ستم که در راه احیای لا اله الا اللّه مبارزه کرد، من پسر کسی هستم که در رکاب رسول خدا با دو شمشیرجنگید، با دو نیزه نبرد کرد، دوبار هجرت کرد، دوبار بیعت کرد، به دو قبله نماز آورد، در ب_در و ح_ن_ین جنگید و یک لحظه کفر نورزید من پسر بهترین مؤمنین و وارث پیامبران ک_وب_نده کافران، سید و سالارمسلمانان و مجاهدین، زنیت عابدین، تاج سر گریه گنندگان (از خوف خدا) صبورترین مردم، برترین پیشوا از آل یاسین و از خاندان رسول پروردگار عالمیانم.

حـضـرت هـمچنـان در معرفی خـود سـخن می رانـد و می فرمـود مـن، مـن، تـا صـدای گریـه و زاری از مـجـلـس بـرخاست یزیـد به هراس افتاد، ترسـید آشوبی به پا شود، به مؤذن دسـتور داد اذان بگوید، مؤذن در بین کلام حضـرت اذان گفت حضرت ساکت شد.

مـؤذن گـفـت: اللّه اکـبـر حضـرت فرمـود: بزرگ است بسـیار بزرگ، قابـل مقـایسه نیست، بـا حـواس درک نمی شود، چیزی از خدا بزرگتر نیست.

مـؤذن گـفـت: اشـهـد ان لا اله الا اللّه حضرت فرمود: مو، پوست، گوشت، خون مغز و استخوان من شهادت می دهد که جز او خدایی نیست.

مـؤذن گـفت: اشـهد ان محمدا رسول اللّه حضـرت از بالای منبر رو به یزید کرد و فرمود: ای یزید! این محمد جد من است یا جد تو؟

اگر بگویی جد توست دروغ گفته ای و اگر بگویی جد من، پس چرا عترت و خاندان او را کشتی؟ (۱) .

۱- ۱۵۹. مقتل خوارزمی، با تلخیص، ج ۲، ص ۷۱ _ ۶۹.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹